

اقتصاد

کتابخانه ایرانی هانوفر
Iranische Bibliothek Hannover
1988



سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دور دوم سال شانزدهم ۱۳۷۵ ارگان سیاسی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره ۱۴۲

آخرین نامه فرج سرکوهی
ضمیمه راه کارگر
اسرار پنهان توطئه وزارت اطلاعات رژیم اسلامی فاش می شود

مومیایی؟!

مطبوعات داخل خبر جنایت هولناکی را درج کردند. مینی براینکه در ذرجه اصفهان مردی بنام مرتضی رشیدی بعثت اختلافات خانوادگی همسر ۲۸ ساله و دو دختر ۱۲ و ۹ ساله خود را به قتل رسانیده و سپس به خانه مادرزنش می رود و به روی او اسید می باشد. قاتل دستگیر شده و محکوم می گردد. اما از آنجا که مردی زنی را به قتل رسانیده و طبق قوانین اسلامی زن انسان کامل نیست و ارزش او با مرد برابر محسوب نمی شود، بنابراین قاتل یک آدم کامل رانگشته است و برای اینکه طبق قوانین جمهوری اسلامی قصاص و اعدام شود، خانواده زن مقتول باید ۲ میلیون تومان یعنی نصف خون بهای مرد قاتل بعنوان یک انسان کامل را بپردازند تا او اعدام شود و از آنجا که خانواده مقتول چنین پولی را ندارد، قاتل فعلاً از مجازات قتل معاف شده است.

نگاهی به وضعیت رژیم در آستانه انتخابات ریاست جمهوری اسلامی و وظایف اپوزیسیون رادیکال!

روزبه شماره کردن تمامی تحولات و تنش های جمهوری اسلامی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در حوصله يك مقاله نمی گنجد. در نوشته زیر فقط بر شماری از این تحولات انگشت تاکید نهاده شده است. شخصیت بروی دست مانده!
در طی روزهای اخیر رفسنجانی اعلام داشت که با رهبر جمهوری اسلامی در حال گفتگو جهت یافتن پستی نوین و درخور شان خود است! البته این سخنان به این صراحت بیان نگردید ولی مضمون آن همین بود. هدف آنست که ظاهراً جایگاه او بعنوان شخصیت دوم مملکت محفوظ بماند.

این تصمیم خشم و اعتراضات وسیع اهالی ذرجه را برانگیخت و مردم با دست زدن به تظاهرات خواهان اجرای مجازات شدند. حجت الاسلام موسوی، امام جمعه ذرجه در مقابل فشار مردم اعلام کرد که اگر ثابت شود که خانواده مقتول استطاعت پرداخت خون بها را ندارند ممکن است با پرداخت آن از محل بیت المال مجازات اجرا و قاتل اعدام شود.

روشن است که مسئله در اینجا دفاع از مجازات اعدام بعنوان یک اصل نیست. اعدام مجازات وحشیانه ای است که نه تنها در کاهش جرایم و جنایات نقشی بازی نمی کند، بلکه با تمرکز روی تشدید مجازات، جامعه را از کشف علل ارتکاب جرم و جنایت باز می دارد. تا آنجا که مسئله به گسترش فساد و جرم و جنایت برمی گردد، این مجازات مناسب جمهوری قرون وسطایی است که اصل انتقام و چشم در برابر چشم راهبر عدالت اسلامی آن است. بقیه در صفحه ۲

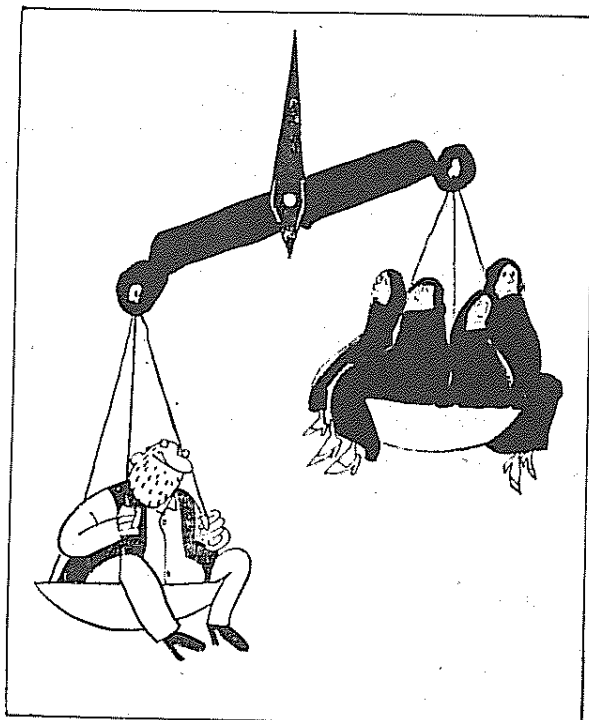
در این شماره:

حل معضل مسکن یا تجویز مسکن!?	در صفحه ۸
مسئله ملی، ملت و ناسیونالیسم (۱)	در صفحه ۱۰
سالی که گذشت و سال ۱۹۷۷ میلادی	در صفحه ۱۶
رابطه جمهوری اسلامی با رژیم سوریه	در صفحه ۱۸
رانت استراتژیک برای سازماندهی تروریسم دولتی فقها در جهان!	
صربستان به گجا می رود	در صفحه ۱۹
الهیات رهائی بخش چیست؟	در صفحه ۲۰
کره جنوبی در خیابان	در صفحه ۲۱
احیای شکننده در سرمایه داری جهانی	در صفحه ۲۶
خلاصه اعلامیه های سازمان	در صفحه آخر

نمی‌شوند. زیرا اگر خانواده مقتول "بعنوان صاحبان او" پول‌دار باشند می‌توانند با پرداخت پول بخواهند کسیکه طبق قانون اسلامی قاتل کامل نیست" چون انسان کاملی را نکشته، بلکه زنی یا برده‌ای را به قتل رسانده است، اعدام شود.

ثالثاً، وهسته اصلی فاجعه دراین ماجرا بطور مشخص اینجاست، زنان در جمهوری اسلامی در مرکز تقاطع انواع سیاست‌های جنایت‌بار این رژیم هستند و بار انواع جنایات، انحرافات و ستمگری‌های رژیم یکجا بر دوش آنها تلمبار می‌شود. اگر در چارچوب اصول امت اسلامی، همه مردم ایران از زن و مرد از حقوق شهروندی محروم می‌شوند، زنان حتی در چارچوب ساختار منسوخ و قرون وسطایی امت اسلامی عضو کامل این امت محسوب نمی‌شوند، حتی در این چارچوب بی حقوق هم برده محسوب می‌شوند و چون برده مجازات می‌شوند.

براستی چه فاجعه‌ای برسر این ملت رفته است. مومیایی‌هایی که ۱۴ قرن از تاریخ عقب‌اند به کشور هجوم آورده و تلاش می‌کنند زندگی و زندگان را به شرایط زمان حیات خود برگردانند، براستی این کابوسی است که بنحوی دردناک به واقعیت پیوسته است. هربارقه‌ای از تمدن و حیات عصر مدرن این مومیایی‌ها رأب کرده و وجود پوسیده‌شان را چون خاکستر به زمین می‌ریزد و دیر نیست زمانیکه شعله نفرت زنان و نیز مردان آزاده این کشور، این از گوربرگشتگان را به آرام‌گاهشان بازگرداند!



تلقی می‌گردد که تبعیض و نابرابری حقوقی و ارزش نابرابر افراد جامعه را در محاکمه و مجازات مرعی دارد. نص صریح قرآن شاهد این معناست. درسوره بقره، آیه ۱۷۸ آمده است "ای مؤمنان بر شما در مورد کشتگان قصاص مقرر گردیده است، که آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن قصاص می‌شود..." مفهوم این دستور روشن است که اگر آزاد برده را و مرد زن را بکشد، آدم‌کشی کامل اتفاق نیفتاده است، زیرا برده و زن انسان‌های کامل محسوب نمی‌شوند و ارزش‌های برابر ندارند؛ زیرا ارزش انسان‌ها براساس وابستگی‌های خونی، قبیله‌ای، مذهبی و غیره تعیین می‌شود، و برپایه همین وابستگی‌هاست که فرد به معنای یاخته جامعه و شهروند جامعه بی‌معنا می‌شود. فرد بنا به وابستگی‌اش به خانواده، قوم و قبیله و گروه مذهبی‌اش برسمیت شناخته می‌شود. درواقع هر فرد "صاحب" دارد، خانواده‌اش، قبیله‌اش و حاکم شرعی به درجات مختلف و در سطوح مختلف صاحبان او محسوب می‌شوند. در این چارچوب هم جرم فرد و هم مجازات او دامن خانواده‌اش را می‌گیرد، و قاضی و مدعی‌العموم نیز نه جامعه بلکه حاکم شرع است که مرجع مهم‌ترین تعهد و وابستگی فرد محسوب می‌شود.

ثانیاً، مجازات تعیین شده توسط قاضی درجه به صراحت نشسان می‌دهد، در قانون مجازات اسلامی، ثروت منشاء امتیاز رسمی و حقوقی است. فقرا و ثروت‌مندان در برابر قانون برابر محسوب

بعلاوه در رژیمی که به حق جمهوری اعدام و شکنجه نام گرفته است، قاعدتاً وقتی درموردی دست قصابان آدمیزاد از زدن گردنی منصرف می‌شود باید آن را غنیمت شمرد. اگر در این ماجرا قضیه برعکس شده است، بی‌عدالتی عمیق و توحش کم‌نظیری است که قانون مجازات اسلامی دربردارد. درواقع حکم چندخطی دادگاه اسلامی درجه، چندین فقره جرم فقهای حاکم را با هم و یکجا عریان کرده و مقابل چشم‌ها می‌گذارد؛

اولاً طرح مسئله خون‌بها و خانواده و تحمیل قوانین دوره جاهلیت قبیله‌ای بر کشور بجای حقوق مدرن. درحقوق مدرن جرم و مجازات فردی است و اگر کسی جرم و جنایتی مرتکب شود، خود او مجازات می‌شود و خانواده نه شریک جنایت محسوب می‌شود و نه طبیعتاً مجازات می‌گردد. حقوق مدرن برپایه جامعه شهروندی قرار دارد که اساس آن بر برسمیت شناختن فرد بمثابة یاخته اجتماع قرار دارد که خود پایه برابری ارزش برابر انسانها و در نتیجه حقوق برابر و مسئولیت فردی او در مقابل جامعه است. درحقیقت این اصل پایه‌ای برای برسمیت شناختن حرمت انسان، حقوق بشر، آزادی‌های مدنی و سیاسی و برابری افراد بشر است. برپایه این اصل است که طبقه‌بندی اعضای اجتماع بر مبنای وفاداری‌های خانوادگی، قبیله‌ای، مذهبی و غیره و تبعیض حقوقی براساس آن از میان برداشته می‌شود. بهمین جهت جمهوری اسلامی در ذات خود مخالف این اصل است، زیرا پایه حکومت اسلامی بر وفاداری و تعهد به مذهب ویژه‌ای نهاده شده است و جمهوری اسلامی برای رسمیت بخشیدن به حکومت خود تحت عنوان انطباق قوانین کشور با شرع بساط حقوق شهروندی را که از دستاوردهای انقلاب مشروطیت بود و حتی جباران پهلوی آنها را به لحاظ نظری پذیرفته بودند برچید و امت اسلامی را - که پایه آن تعهد به مذهب شیعه جعفری است - بجای ملت ایران - که پایه آن حداقل در سطح نظری برسمیت شناختن حاکمیت مردم است - جایگزین کرد.

در چارچوب اصول حاکم بر امت اسلامی" برابری افراد معنایی ندارد. مسلمان بر کافر، شیعه بر سنی، مرد بر زن و آخوند بر عامی امتیاز دارد و حکومت می‌کند.

قانون مجازات اسلامی بر چارچوب این جامعه ضدمدنی منطبق است. "عدالت" در این جامعه ضدمدنی وقتی رعایت

نگاهی به وضعیت رژیم...

مبادا گز نکرده پاره کرده باشد. بنابراین عجیب نیست که اینروزها او را مشغول مذاکره با رهبر جهت یافتن پستی در خور خویش می بینیم. البته واقعیت نیز آنست که رفسنجانی یکی از دو مهمترین شخصیت و سردمدار جمهوری اسلامی است، او یکی از کارچرخانه‌های چیره دست جمهوری اسلامی و بروزکارخیزی فرد اول مورد اعتماد او بوده است. بنابراین وی را نمیتوان نادیده گرفت، و بهمین دلیل جناح خامنه ای نیز خود را در یافتن نهاد وجایگاه پرطمراقی برای او ذینفع می یابد. شاید از این طریق بهتر بتوان نیرو و نفوذ گسترده این شخصیت به روی دست مانده را مهار کرد. در تمامی نظامات متعارف این افراد و شخصیت هاستند که در تکاپوی اشغال کرسیها و مسوولیتها هستند، اما در نظام جمهوری اسلامی، یعنی در يك نظام غیر متعارف، عکس آن نیز مقدور است: دست و پا کردن و ابداع شغلی برازنده شخصیت روی دست مانده ای از قماش رفسنجانی. خمینی نیز درواپسین ماههای حیات خویش وقتی بفکر تفکیک مرجعیت و ولایت فقیه افتاد در حقیقت او نیز مشغول دست کاری و پرو کردن مسوولیتی بود که باقدوقامت خامنه ای بخواند. در آن مورد اما برآستی موضوع تفویض قدرتی درکار بود، اما آنچه که این بار باین داستان رنگ و بوی دیگری میدهد و معمای قامضی را در برابر جناح حاکم می کشاید، یافتن شغلی پرطمراق است که بزرگی و قدرت را القاء کند اما در همانحال نشان واقعی از آنها نداشته باشد! و باین ترتیب دغدغه یافتن شغلی آبرومند، در واپسین ماههای پایانی ریاست جمهوری رفسنجانی بیان نمادینی است از افول جناحی و فردی که بقول یکی از قلم زنان روزنامه رسالت که البته باید آنرا چاپلوسی بهنگام خداحافظی تلقی کرد) مقایسه او با امیر کبیر را باید توهین بزرگی به ابعاد شخصیت و توان سازندگیش بشمار آورد. و برآستی بدبخت نظامی که نیروی خود را صرف خانه نشین کردن مرد هزار بار برتر از امیرکبیر میکند!

یک رویکرد تازه: مداخلات روزمره دفتر ولایت فقیه در کلیه امور!

در نظام جمهوری اسلامی ولی فقیه مطابق قانون اساسی البته دارای اختیارات نیمه خدانی بوده و باوجود آن ارگانهای دارای اختیارات قانونی فاقد معناست اما با این وجود این اقتدار هیچ وقت تا باین حد نقش ارگانهای رنگ و وارنگ در جمهوری اسلامی را بی اعتبار نکرده و از سکه نینداخته بود. اکنون وضعیت بنحوی است که بدون مداخلات روزمره دفتر ولی فقیه نه کار جناح حاکم پیش میرود و نه رژیم جمهوری اسلامی میتواند گریبان خود را حتی بطور موقت از شر بحرانهای مداومش برهاند. در این جا میتوان به شماری از مهمترین نمونه ها اشاره داشت:

وقتی اوباشان حزب اللهی در دانشگاه به سخنرانی دکتر سروش یورش بردند، و برای اینکار اجازه ورود به دانشگاه را از سوی دفتر رهبری همراه داشتند، کسان نمی رفت که رویه تازه تا بدین حد کاربرد داشته و باید آنرا بشایه یکی از سازوکارهای اعمال ولایت مطلقه در دور تازه تلقی کرد. اما مداخله مستقیم ولی فقیه در انتخابات مجلس و دفاع از لیست انتخاباتی معین آغاز روند فوق را مسجل تر کرد. و بنابراین کنارکشیدن موسوی نخست وزیر پیشین از کاندیداتوری ریاست جمهوری در پی دستور العمل خامنه ای، بنابراین آنچه از سوی زهرا رهنورد-همسر موسوی- افشاگردید، شگفتی تازه ای را برنیانگیخت. صدور دستور خانه نشین ماندن او لازم افتاد چونکه او باصطلاح ازسه امتیاز امین و مورداعتماد خمینی بودن، شناخته شدگی و تجربه داشتن، و نیز ملبس نبودن به لباس

در این که در جمهوری اسلامی میتوان هر آن نهادی خلق الساعه بوجود آورد و بر مجموعه نهادهای پیچ در پیچ کنونی يك پیچ دیگر افزود حرفی نیست اما در اینکه نهادمزبور واقفادارای اقتدار بوده و برای "سردار سازندگی" چیزی بیش از مقام تشریفاتی و تزئینی باشد، البته جای تردید بسیار است. در هرحال بعید است در شرایطی که جناح حاکم از مدتها قبل دل مشغولی خود را قبضه کامل و انحصاری قدرت قرار داده است، و در این راه تمامی طرفندهای جناح رفسنجانی را بی اثر ساخته است، اکنون بیاید و بدست خود قدرت را تقسیم نماید. میانه نداشتن با تقسیم قدرت و سازش از سوی جناح حاکم را نه فقط مایکبار بطور نمونه وار در مقطع انتخابات پنجم مجلس شورای اسلامی مشاهده کردیم وقتی که جامعه روحانیت مبارز و تشکلهای همسو پیشنهاد رفسنجانی مبنی بر گنجاندن تنها چند نفر به لیست انتخاباتی از سوی این جامعه را قاطعانه رد کرد و بدین ترتیب انشعاب و پدید آمدن گروه کارگزاران را اجتناب ناپذیر گردانید، بلکه در همین انتخابات ریاست جمهوری نیز یکبار دیگر شاهد آن بودیم وقتی که طرفداران رفسنجانی در طی نامه ای به جامعه روحانیت مبارز و جامعه مدرسین قم (و نیز مجمع روحانیون مبارز) پیشنهاد کاندید ریاست جمهوری مشترک را که کسی بجز حجت الاسلام حس روحانی نایب رئیس مجلس و دبیر شورای امنیت ملی نبود، بعمل آوردند، با پاسخ منفی این جامعه و متحدین آن مواجه گردید. در این میان میزان "پایداری و مبارزه جونی" رفسنجانی جای خود را دارد. او تنها درحد معینی جلو می رود. اگر به نمونه های فوق يك نمونه برجسته دیگر را بیفزاییم آنگاه در کنار انحصار طلبی جناح فوق، میزان ایستادگی و دامنه "مبارزه جونی" رفسنجانی نیز قدر و اندازه اش روشن میگردد: نقش بشارتی وزیر کشور در انتخابات مجلس پنجم بر علیه رفسنجانی و خط امامیها بر کسی پوشیده نیست، با بالاگرفتن افتضاحات او نمایندگان مخالف، وضعیت را برای وارد آوردن ضربه به حریف مساعدیافتند و طرح استیضاح او را در دستور کار خویش قرار دادند. روشن و طبیعی بود که برای نجات او از این مخصمه تمامی حربه و تمامی امکانات جناح حاکم بکار افتند. اما در این میان آنچه غریب می نمود توصیه و خواست رفسنجانی از نمایندگان مخالف در پس گرفتن طرح استیضاح بود! او که زمانی شکایت از این وزیر نافرمان و تحمیل شده به خود را نزد خدا برده بود، و حالا که موقع استجاب آن شکایت فرارسیده بود، چابکوار از معرکه پا پس کشیده و همه یاران خود را تنها و بی پناه گذاشته بود. این نمونه و نمونه های دیگر همگی بیانگر آنند که گزینش نخست رفسنجانی و میل ترکیبی او همواره بر آن بوده که در هماهنگی و مشارکت با جناح حاکم و رهبری پیش رفته و استفاده از کارگزاران و نیروهای مدافعش را نیز بعنوان ابزار فشار برای گرفتن امتیاز در همین راستا باید تلقی کرد. اما از بد حادثه آنچه او را به سوی ایجاد ائتلافی محتاطانه با خط امام رانده و می راندها سیاست امتناع گرانی و انحصار قدرت توسط جناح حاکم بوده است، او اعلام کرده است که اکنون قصد ساختن حزب ندارد، و معنای این سخن نیز در شرایط کنونی ایران یعنی آنکه حاضر نیست که در دامن زدن به شکافها تا این حد جلو برود. اوفلاً ترجیح میدهد که صاحب نظران به "اقتراح" رابطه حزب و ولایت فقیه به پردازند، تا

منزوی است که حتی نمی تواند بر همدلی نیروهای خط امامی دانشگاهها که خود در تصفیه سالهای گذشته آنها را در دانشگاهها جایگیر کرده است، حساب نماید. اطلاعیه های متعددی اینروزها در این باب منتشر میشود و هشدار در باره اسلامی کردن دانشگاهها بعنوان پوششی برای دست اندازی جناح "راست سنتی" به دانشگاهها، مضمون غالب این اطلاعیه ها را تشکیل میدهد.

آخوندمصباح یزدی یکی از نظریه پردازان جمهوری اسلامی، خطر را بخوبی فرموله کرده است: بزرگترین خطری که موجودیت انقلاب اسلامی را تهدید میکند همانا جدایی دین از حکومت است! عیان شدن آماج های واقعی "تهاجم فرهنگی" و لزوم پاکسازی دوره ای!

رژیم های پوپولیست-تصامیت گرانی چون جمهوری اسلامی بدون علم کردن یک دشمن فراگیر اصلی، و متصل کردن مخالفین و دشمنان و حتی دیگر اندیشان به این دشمن و توسل به پاکسازی های دوره ای قادر به ادامه حیات خویش نیستند. آنچه که در این میان دشمن واقعی را تشکیل میدهد، همانا مخالفین، دکراندیشان و فرهنگ سازانی هستند که باید تاوان واقعی دشمنی با نظام را پس بدهند. حالا بهتر روشن می شود که مقابله با تهاجم فرهنگی اسم شیئی بوده است که رژیم برای شیخون همه جانبه به نیروهای فرهنگ ساز و مترقی تدارک دیده است. تیز کردن لبه سانسور و ممانعت از انتشار آثار ادبی و هنری، راه اندازی شوهایی چون برنامه هويت، بازداشتها و تلاش برای ترور هنرمندان، ممانعت از تشکیل تشکلهای صنفی نویسندگان، و تنظیم سناریوهایی که هنرمندان را جاسوس بیکانه معرفی میکند، همگی حلقهات بهم پیوسته این شیخون را تشکیل میدهند. هدف خاموش کردن کامل فرهنگ مترقی و مبارزی است که در خدمت مقاومت عمومی مردمی علیه یک استبداد سیاه مذهبی قرار میگيرد، هدف امحاء موج بحرکت در آمده ای است که موجودیت خودکامگان تاریک اندیش را بچالش طلبیده است. شب های شعر هنرمندان در آستانه انقلاب ۵۷ و خاطره تشکل هنرمندان و نویسندگان، برآستی کابوسی است که هرشب بخواب سردمداران می آید! بنظرمی رسد که جمهوری اسلامی بدون پاکسازیهای دوره ای، قادر به ادامه حیات خویش نیست و بدون چنین پاکسازیها از آرامش لازم برخوردار نمی باشد. پاکسازی زندانها در شهریور ۶۷ را صرفا نباید ناشی از جنون آتی و بر آمده از استیصال سردمداران و متعلق به گذشته تلقی کرد. بدبختانه آن "جنون" را باید از نوع "جنون های" ادواری دانست، که هر از چندی، البته نه عینا چون گذشته، اما با همان درندگی و سبیت، باز تولید میگردد.

مشارکت جناحهای داخلی رژیم در انتخابات یا داغ کردن تنور انتخابات؟

جناح رسالت- روحانیت مبارز-خامنه ای که دست بالا را در میان جناحهای رژیم دارد، برای خروج از انزوا و مقابله با اتهام شعار انحصارطلبی، در انتخابات ریاست جمهوری نیز هم چون انتخابات پنجم مجلس شورای اسلامی، شعار داغ کردن تنور انتخابات را میدهد. شعار باصطلاح داغ کردن تنور انتخابات آنگونه که جناح حاکم در جستجوی آنست و تمام ترتیبات و امکانات قانونی و فراقانونی را برای عملی ساختن آن بکار میگيرد، همانگونه که در انتخابات نمایندگان مجلس شورای اسلامی بعمل آورد در مورد انتخابات میان دوره ای نیز هم اکنون بعمل می آورد، شامل محدوده و آنچنان مقررات بشدت تعریف شده ای است که ضمن مشارکت دادن رقباء اولاً تضمین کننده پیروزی جناح حاکم باشد، ثانیاً به

روحانیت برخوردار بوده و بنابراین میتواند برای ناطق نوری رقیب جدی و نیرومندی بحساب آید. پس گرفته شدن استیضاح وزیرکشور در آخرین لحظات، که از زبان فانزه افشاگردید، نیز یکی دیگر از همین فرامین صادر شده از سوی دفتر خامنه ای بود. بدون صلاحدید مقام رهبری حتی تصویب لوایح و یا اتخاذ تصمیمات مهم در مجلس شورای اسلامی با مشکل مواجه می شود و بر همین مبنابود که بعنوان مثال وقتی حجت الاسلام منتظری معاون وزارت دادگستری در مجلس بهنگام طرح مسأله مهریه زنان اضافه کرد که دیروز نظر مقام رهبری را در مورد این لایحه سؤال کردیم، موجب خشم شدید حجت الاسلام فاکر شد که در مخالفت با لایحه مهریه قرار داشت، او برخاسته بسوی حجت الاسلام در پشت میکرفون مجلس رفته، گریبان او را گرفته و فریاد کنان براو نهیب زد که تو بی ادبی و اصلا سواد نداری، تو ۰۰۰۰

وقتی در مصاحبه ای علت خشم این حجت الاسلام بسیار واپسگرا را که سرسختانه مخالف تعیین نرخ مهریه به نرخ روز بود پرسیدند، معلوم گردید که وقتی معاون دادگستری حرمت مجلس را نادیده گرفته و در صحن مجلس و جلوی نمایندگان گفته است، دیروز نظر رهبر را استفسار نمودیم و خلاصه بقول وی برای تصویب آن از آبروی رهبری مایه گذاشته بشدت عصبانی شدم! و در همین راستاست که در ستایش مجلس و نمایندگان از زبان جناح رسالت، آنچه صحبتش نیست همانا خواستها و منافع انتخاب کنندگان می باشد. برعکس بدون اندکی شرم حضور مهمترین و برجسته ترین صفت این نمایندگان همانا انقیاد و تبعیت آنان از خواستها و رهنمودهای رهبری، دانسته می شود.

تمامی شواهد فوق گویای آنست که در نظام جمهوری اسلامی اکنون نه فقط رهبری جناحی عمل میکند، بلکه بدون مداخلات مستقیم آن، که معنایی جز هرچه بیشتر تشریفاتی ترک کردن نهادهای موجود ندارد، نظام ولایت فقیه قادر به تمشیت امور نیست. و بدین ترتیب تناقض ذاتی ولایت مطلقه فقیه و قانون و اختیارات سلسله مراتب نهادها و قوه ها و انتخابات، بیش از پیش آشکار شده و به نفع اقتدار مطلق فیصله می یابد و اینهمه بر میزان شکنندگی و آسیب پذیری کل نظام جمهوری اسلامی می افزاید.

تب اسلامی کردن دانشگاهها و مدارس و سینما و جامعه!

اگر يك ناظر فرضی برای اولین بار توجه خود را بامور کشور ایران معطوف نماید، بی گمان تصور خواهد کرد که جمهوری اسلامی برای نخستین بار است که با عزم جزم تلاش خویش را برای اسلامی کردن جامعه بکار میگيرد. او لابد هدیهها و پرت ویلاکونیهای سردمداران و کارشناسان رژیم در باب اسلامی کردن دانشگاهها را بحساب خامیها و ندانم کاریهای آغاز کار خواهد گذاشت. اما اگر کسی تلاشهای ارتجاعی و نافرجام ۱۸ساله جمهوری اسلامی در این راستا را مدنظر قرار دهد، بی گمان به مشابهت سرنوشت جمهوری اسلامی و قهرمان یکی از افسانه های یونان باستان (سیزیف) که محکوم به حمل قطعه سنگ بزرگی به قلعه کوه و رهاشدن آن در سرایشیب قلعه و تکرار دایم این وظیفه شاق و فرساینده بود، پی خواهد برد. جمهوری اسلامی اگر از این تلاش کشنده و عرق ریز خود دست بر کشد، باید مرگ خویش را به پذیرد. از سوی دیگر نیروی شگرف زندگی و مقابله با واپس گرانی برآستی آن شن زاری کرانه ای است که پای نهنده در این شن زار را از قوزک پا تا انتهای سردر خود دفن خواهد نمود! رژیم در این کارزار آنچنان

که اعتراضشان صرفاً علیه انحصار طلبی طرف و بی‌بازی نگرفتنشان می باشد عجیب نیست، آنها تمام حرفشان به جناح حاکم آنست که چرا در تبلیغاتشان آنها را مخالف نظام و ولایت فقیه معرفی میکنند حال آنکه آنها اگر از جناح مقابل بیشتر علاقمند به نظام نباشند کمتر هم نیستند. چنانکه در نشریه عصرما ارکان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی شماره ۶۰ می خوانیم: ماتم چهار جناحی را که در صحنه انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی حضور پیدا کردند، طرفدار نظام و مدافع آن می دانیم. لیکن حاکمیت انحصاری جناح خاصی را با توجه به دیدگاهها و روش ها، نداشتن برنامه قابل قبول و بالاخره مدیریت ناکارآمد خطری جدی برای نظام می دانیم. ۰۰۰ در جای دیگر پیرامون فراکسیون مشترک مجلس می نویسند، در واقع مجمع حزب الله مجلس جبهه ای برای پیگیری اهداف مشترک در جناح محسوب میگردد و چنانچه خدای نکرده مشکلی جدی میهن اسلامی را تهدید کند، برای مقابله با آن بی تردید کلیه جناحهای طرفدار نظام با هم متحد می شوند و قطعاً جناح خط امام پیش از دیگران برای این منظور قدم پیش خواهد گذاشت و دست همکاری خود را به سوی همه جناحهای داخلی دراز خواهد کرد. و با در مورد پاسخ به اتهامات جناح رسالت در مورد چندین چون اعتقادشان به ولایت فقیه می نویسند: به نظر ما تثبیت اندیشه مترقی ولایت فقیه در جامعه ما دفاع عقلانی از آن با تعریف های مضیق از این مقوله سازگاری ندارد. چتر ولایت فقیه را باید آنقدر گسترانید تا همه جریانانی را که حاضرند در چهار چوب قانون اساسی فعالیت کنند در برگیرند و جز حداقل معاند و مریض القلب، خارج از این مقوله قرار نگیرند. چنانکه مشاهده می شود، از نظر این نشریه کسانی که ولایت فقیه را قبول ندارند معاند و مریض تلقی میشوند و بدین ترتیب مشهود است که جناح خط امام چه تلاش سنگینی را برای آنکه خود را کاتولیک تر از پاپ نشان بدهد، بکار گرفته است.

باید اضافه کنیم که ترجیح جناح حاکم در کاندیداتوری اصلی گزینش يك آخوند بود، و در این زمینه از ریان هیئت متولفه و غفوری فرد دبیر جامعه مهندسين و برخی مهره های حساس جناح حاکم سخنان متعددی بیان گردید. اما بی گمان سخنان حجت الاسلام تقوی سخنگوی جامعه روحانیت مبارز صریحترین و بی پیرایه ترین آنها بود وقتی که گفت نباید اجازه دهیم که دستاوردهای برنامه اول و دوم که هنوز بیار نشسته است بنام يك غیر آخوند ثبت شود! اما باید خاطر این حجت الاسلام را کاملاً آسوده ساخت که جای هیچ گونه دغدغه و نگرانی نیست، آن دستاوردها ارزانی آخوند ها باد! چه آنگاه که خمینی و روحانیت هنوز ترجیح میدادند که ضمن قبضه تمامی اهرمهای قدرت و دیکت کردن سیاست خود، از عناصر مکلا و غیر روحانی در روی صحنه استفاده نمایند و چه آنگاه که ترجیح میدهند تمامی مهره های حاضر در صحنه از دستار بندان باشند، مردم به یکسان همه "دستاوردهای" فلاکت بارو سیاه را بی دریغ بحساب آخوندها می گذارند!

امادر برابر جناح حاکم ترجیح اول خط امامها و کارگزاران با توجه به ابعاد نفرت عموم از آخوندها و برخی ملاحظات دیگر گزینش يك غیر آخوند بعنوان کاندید اول بود، و همانگونه که در بالا اشاره شد، با مداخله مستقیم رهبری، طرح آنها با شکست مواجه شد. و اکنون جناح حاکم گام اول یعنی تحویل يك آخوند به طرف مقابل را با پیروزی به پایان رسانده است. و علاوه بر آن از این طریق توانسته است مزیت شناخته شدگی کاندید خود را در برابر خریف ناشناخته

نیروهای خارج از گردونه ولایت فقیه اجازه کوچکترین امکان عرض اندام و نفس کشیدن ندهد. و ثالثاً با تقویت پایه های "مردمی" نظام، بر استحکام نظام در برابر "دشمنان" داخلی و خارجی بیافزاید. نگاهی کوتاه به مکانیزم هایی که تضمین کننده اهداف فوق می باشند لازم است. بی گمان بعنوان مهمترین اهرم در این عرصه باید از نظارت استصوابی و هیئت گزین شده توسط شورای نگهبان نام برد: ترکیب هیئت نظارت بر انتخابات هفتمین انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، شامل ۷ عضو اصلی است که همگی از شورای نگهبان می باشند و از جمله آیت الله جنتی رهبر انصار حزب اله به عنوان رئیس هیات و امامی کاشانی دبیر روحانیت مبارز از اعضای آن هستند. هرسه عضو علی البدل وابسته به جناح حاکم بوده و دوفرد از آنان معاونین دوزیر عضو جمعیت متولفه اسلامی می باشند. همانگونه که دیده میشود تمامی افراد شورای نظارت از عناصر وابسته به جناح حاکم می باشند و جناح حاکم آنجا که پای جاکیتش مطرح است، حتی خود را ملزم نمی بیند که لائفل ظواهر را رعایت نماید

انحصار تبلیغات رادیو و تلویزیون، که زیر نظارت رهبری و نیز هر سه قوه می باشد، عملاً و بطور یکجانبه در خدمت تبلیغ کاندید جناح حاکم قرار گرفته است، تا آن حد که موجب اعتراض ری شهری و نیز محمد هاشمی برادر رفسنجانی و از عناصر اصلی کارگزاران، و خط امامها شده است.

جناحی عمل کردن وزارت کشور بعنوان مسؤول اصلی برگزار کننده انتخابات بازوی دیگر مکانیزم فوق است. مداخله دفتر رهبری هرکجا که اهرمهای فوق از کار می افتد. و بالاخره ارسال اوباشان حزب اله بسراغ هرکس که پای خود را از حریم مجاز فراتر می نهد. چنانکه بدنبال سخنان حجت الاسلام نوری در میز گردی پیرامون آزادی، شاهد چنین تجسمی در مقابل مجلس علیه این وزیر کشور سابق و برگزیده خمینی در شورای تشخیص مصلحت نظام بودیم و یا محاصره محوطه نماز جمعه در اصفهان متعاقب سخنانی که امام جمعه آن علیه حذف صلاحیت کاندیدهای نایندگی میان دوره ای اصفهان توسط شورای نگهبان بر زبان رانده بود. یکجانبه گری و خطی عمل کردن شورای نگهبان در تصفیه کاندیدهای جناح مخالف آنچنان آشکار و موجب اعتراضات گسترده از سوی نیرویهای رقیب و هواداران آنها گردیده که حتی روزنامه جمهوری اسلامی به انتقاد از آن پرداخته و یاد آوری کرده که تیغ نظارت عموماً بر گردن کاندیدهای مورد حمایت مردم وارد میشود!

داغ کردن تنور انتخابات برای خروج از انزوا، بی اساس جلوه دادن اتهام انحصار طلبی و مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خود و تقویت نظام از مهمترین و اصلی ترین هدفهای جناح حاکم در باصلاح گرم کردن تنور انتخابات و کشاندن رقباء به بازی انتخاباتی است، بدون آنکه ذره ای از تلاش برای قبضه کامل قدرت کوتاه آمده باشد. بنظر میرسد که رقباء نیز با شرکت در بازی انتخاباتی، جناح حاکم را در دست یابی با اهداف فوق یاری میرسانند. آنها در برابر تعرضات این جناح کاملاً حالت انفعالی داشته و بدون آنکه مشارکت خود را به رعایت حد اقلهائی مشروط نمایند، به بازی انتخاباتی در بساط آنها پرداخته و حد اکثر آنها در مواردی چون اعتراض به ترکیب یکجانبه هیئت نظارت توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تنها به اعتراضهای خشک و خالی بسنده می نمایند که عموماً با پاسخهای تند و یا بی اعتنائی کامل طرف مقابل مواجه می شوند. البته اتخاذ چنین موضعی از سوی جناحهای زیر رفته رژیم

کردن و به شکست کشاندن دادگاه می‌کونوس می‌باشد. افشاء ماجرا و سناریوی فرج سرکوهی نشان داد که رژیم تاچه حد نگران نتایج این دادگاه بوده و آماده است تا برای بهم زدن آن چه جنایتها و دیوانگی‌ها که نکند. دیوانگی‌ها و واکنشهایی که غالباً در مرتکبین جنایت، بهنگامی که مچشان گرفته میشود، امکان بروز می‌یابد. ماجرای گروگان گیری فرج سرکوهی و سناریوهایی که رژیم خیال پیاده کردن آنها را داشته و یادارد، بطور همزمان استیصال سردمداران رژیم و کارگردانان امنیتی، ماهیت بغایت تروریستی و سرکوبگرانه، و نیز آسیب پذیری مواضع آنرا در یکجا به نمایش می‌گذارد.

اعتراضات مردم روبه گسترش است*

اعتصاب نفتگران و اخطار آنها در مورد اعتصابات آینده، نمود برجسته ای از دفاع طبقه کارگر از حقوق خویش در برابر تجاوزات رژیم به این حقوق و نیز تشدید وخامت شرایط زندگی حداقل و کاهش سطح دستمزد واقعی است.

دستگیری و تهدید هنرمندان، ممانعت از تشکل آنان در نهادهای مستقل خود که با دستگیری فرج سرکوهی بازتاب گسترده وجهانی یافت، عرصه دیگری است که نشان از مبارزه و مقاومت هنرمندان در مقابله با تاریخ اندیشی و استبداد مذهبی است.

تظاهرات و شورش گسترده کرمانشاه که به برخی از شهرهای مجاور نیز سرایت پیدا کرد و انعکاس بین المللی یافت، یکبار دیگر ابعاد فشار و اجحاف رژیم به اقلیت های مذهبی و دگر اندیشان را در نظام مبتنی بر دولت و رژیم مذهبی به نمایش نهاد.

اگر مقاومت و اعتراضات رو بگسترش در عرصه های دیگر را نیز در نظر بگیریم آنگاه بروشنی درمی یابیم که رژیم برستی بر روی چه آشفتشانی از نفرت و انزجار عمومی قرار گرفته است. و این درحالی است که برنامه ها و سیاستهای حاکم بر رژیم نه فقط فاقد چاره جوئیها و مانورهای هرچند کوچک و واقعی برای تخفیف آنها است، بلکه اساساً در راستای تشدید سرکوب، تاریخ اندیشی، و تجاوز به سطح معیشت زندگی تودها است. و در سطح سیاست جهانی نیز جز مانورهای فریبکارانه و مضحک حول حقوق بشر، سلمان رشدی و... حرفی برای گفتن ندارد، سیاست ترور مخالفین، تلاش برای تامین تسلیحات اتمی و نظامی استراتژیک، و متوسل شدن به سیاست باج و گروگان گیری در برابر فشارهای غرب، و کمک به حکومتها و جنبشهای بنیاد گرا همچنان از جمله اهداف اصلی سیاستهای رژیم است که با واکنشهای منفی و فزاینده جهانی روبرو است.

اپوزیسیون مترقی و رادیکال چه میتوانند بکنند؟

واقعیت آنست که حالت تعرضی مواضع رژیم جمهوری اسلامی علیرغم هارت و پورتهایش در محتوا خصلت تدافعی و شکننده داشته و میتوان باتلفیق سه گانه اعتراضات داخلی با اعتراضات و جنبش ایرانیان خارج کشور دامن زدن به اعتراضات بین المللی آنرا عقیم ساخته و یا به عقب نشینی وادار ساخت. نمونه "پدیدار" شدن مجدد فرج سرکوهی پس از نزدیک به ۵۰ روز ناپدیددی، و افشاء طرفندهای رژیم، و تکرار همین داستان برای باردوم، مشاهده پرت و پلاگونی ها و تزلزلات رژیم و عقب نشینی های موضعی آن در این رابطه یک نمونه برجسته از آسیب پذیری مواضع رژیم و نمونه موفقیت آمیزی از تلفیق اعتراضات داخلی با اعتراضات بین المللی است. در صورت هشجاری اپوزیسیون برای رژیم بسیار دشوار خواهد بود که

ترو گمنام تر بکار گیرد. گرچه جناح حاکم تمامی اهرمهای اساسی و لازم برای به پیروزی رساندن کاندید خود را در چنگ دارد، اما پائین بودن آرای ناطق نوری در انتخابات مجلس که کمتر از یک سوم آرای واجدین رای بود، و نیز شکستن رای ها توسط کاندیدهای متعدد و امکان کشیده شدن انتخابات به مرحله دوم یکی از مهمترین دلنگرانیهای جناح حاکم را تشکیل میدهد. طرح موضوعاتی چون ایجاد اجماع حول یک کاندید که منظور از آن کسی جز ناطق نوری نیست، و تلاشهایی برای وادار بکناره گیری کردن کاندیدهای ذی نفوذ از جمله تدابیری است که جناح حاکم برای برطرف ساختن دغدغه های خود انجام میدهد. اینکه جناح حاکم تاچه حد بتواند ترکیب کارآیندی از دو مؤلفه ضرورت احراز رای قاطع و گرم کردن تنور انتخابات را بواسطت یکدیگر پیش ببرد به نحوی که مؤلفه گرم کردن تنور انتخابات موجب تشتت آراء و ضعیف شدن مؤلفه لزوم احراز اکثریت قاطع نگردد، را هنوز نمیتوان بدرستی ارزیابی کرد. اما یک چیز روشن است، برای جناح حاکم داغ کردن تنور انتخابات در برابر هدف اصلی یعنی پیروزی قاطع در انتخابات، اهمیت ثانوی داشته، و در صورت بخطر افتادن آن، کاربرد هر نوع تهید و اقدام برای جلوگیری کردن از وقوع آن دور از انتظار نخواهد بود.

از جنبه دیگر انتخابات ریاست جمهوری در شرایطی برگزار میشود که سیاستهای اقتصادی رژیم در شاخصهای عمده چون میزان سرایه گذاری مولد نسبت به در صد تولید ناخالص، بیکاری، تورم، کسری بودجه، افزایش صادرات غیرنفتی، ثبات سیاستهای اقتصادی عموماً بایلان منفی مواجه بوده است. سیاست دولت رفسنجانی در تشییت مصنوعی نرخ ارز که موجب کاهش جدی واردات و افت شدید در صادرات غیر نفتی گردیده، با مخالفت شدید جناح دیگر روبروشده است. در همین رابطه سیاست انقباض شدید واردات که موجب رکود تولیدات داخلی شده است از سوی روزنامه رسالت به سیاست سرزمین سوخته تشبیه گردیده است. اخیراً مجلس شورای اسلامی سیاست دولت را در مورد صادرات فرش و سیاست ارزی مربوط به آن تغییر داده و بدین ترتیب عملاً سیاست تشییت نرخ ارز از سوی دولت را بزیر سوال برده است. وضعیت اقتصادی رژیم و وجوه گوناگون آن نیازمند مطلب مستقلی است، در اینجا تنها لازم است اشاره کنیم که اساس سیاست فوق بر مبنای باز پرداخت بدهیهای ایران از طریق صرفه جویی شدید در واردات کالا و هزینه کردن ارز قرارداده شده است که این خود در عین بهبود نسبی تراز پرداختهای دولت ایران، اما موجب رکود تولید، تورم قیمتها و کاهش صادرات شده است.

در عرصه سیاست خارجی بسیاری از مناسبات اقتصادی ایران چون رابطه با دولت سوریه و یا قرداد های اقتصادی با ترکیه و غیره اساساً جنبه سیاسی داشته و بطور کلی معطوف به خروج از انزوا و شکست دادن طرح تحریم و فشارهای اقتصادی آمریکاست. گرچه برنامه تحریم ایران از سوی آمریکا بدلیل آنکه صرفاً در پی کسب منافع انحصاری خود بوده است با مقاومت گسترده اروپا، ژاپن و روسیه و چین و بسیاری کشورهای دیگر مواجه شده و در نتیجه تا حدود زیادی با شکست مواجه گردیده است، با اینحال نباید تصور کرد که موجب کشایش اعتبارات و سرمایه گذاری وسیع از سوی این کشورها در ایران شده است. آنها به ایران تنها بعنوان بازار مصرف کالا و جذب دلارهای نفتی می نگرند و نه بیشتر.

علاوه بر هدف به شکست کشاندن طرح محاصره اقتصادی از سوی آمریکا دومین هدف سیاست خارجی رژیم در این دور، خنثی

های فاشیستی و سرکوبگرانه اش را با شکست مواجه ساخت. تمامی تلاشهای رژیم بر این متمرکز شده است که از بهم پیوستن جنبش عناصر آگاه و فرهنگ ساز جامعه مان با حرکتهای کارگری و زحمتکشی و مبارزات ضد تبعیض جنسی و مذهبی و ۱۰۰۰ و نیز پیوند مبارزات داخل و خارج جلوگیری کرده و با سرکوب هر کدام در انفراد روز محشر را بعقب اندازد. با این وجود نمونه اخیر جنبش دفاع از هنرمندان و فرج سرکوهی، گرچه هنوز به سرانجام خود نرسیده است، و هنوز تا کمال یافتن خویش راه درازی دارد، اما تا همین حد نیز بیانگر تلفیق موفقیت آمیز عناصر سه گانه اعتراضات و مقاومت داخل کشور، اعتراضات و ابراز همبستگی ایرانیان خارج کشور و جلب حمایتهای بین المللی بوده است.

در این میان نهضت دفاع از فرج سرکوهی و هنرمندان داخل کشور نشان داد که نیروهای چپ رادیکال و دمکراتهایی که به آزادی و مطالبات کارگران و زحمتکششان تعلق خاطر دارند نیروی محرکه چنین جنبشی را تشکیل میدهند. مجاهدین، همچنان که در گذشته چنین بود بار دیگر چون خروس بی محل آواز شوم سر داده وبا توسل به حرکات انحرافی در تکاپوی منحرف کردن سمت جنبش آزادی، دمکراسی و برابری اجتماعی هستند. سلطنت طلبان نیز در سودای بدست آوردن امتیازات گذشته خود، رابطه ای مابین سودای خود و دفاع فعال از هنرمندان چپ و اعتراضات توده ای نمی توانند بر قرار کنند. لیبرالها نیز آمال گشده و دفاع فعال از جنبش توده ای را در یک سو نمی یابند و در این میان گرچه نمی توان منکر فعالیت پاره ای از چپهای لیبرال شد که بجای خود ارزشمند است، اما قرار گرفتن در میان سیاست کلان مبنی بر فرم در نظام سیاسی-مذهبی حاکم و نزدیکی بانبروهای ضد دمکرات از یکسو و تمکین به برخی ملاحظات عملی جنبش مقاومت و آزادی از دیگر سو، تلاشهای آنها را کم اثر و غیر هدفمند می سازد. بعنوان مثال نگاهی به طرح کاندید ریاست جمهوری از سوی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در شرایطی که حتی جناحهای درونی و رقیب رژیم اسلامی بسادگی جرات کاندید کردن خود را ندارند، و میرحسن موسوی نخست وزیر کابینه جنگ با اشاره رهبر به کنار میروند، و حجت الاسلام خاتمی برای پی به بردن نظر رهبر و اجازه ضمنی گرفتن از وی به دیدار رهبر می شتابد، طرح کاندید مستقل چه محلی از اعراب دارد؟ آیا برای گرم کردن تنور انتخابات است؟! میدانیم که رژیم صراحتاً اعلام داشته و نشان داده که چنین تنوری وجود ندارد. جواب این سوال را بعهده خود "اکثریت" می گذاریم. اما گفتنی است که گرچه اکثریت سعی کرده است با روغن مالیدن و بزرگ کردن طرح خود، هاله ای از ابهام بر اهداف خود بکشد، اما ماهیت این تلاشها که متضمن "بهر حیل رهی باید جست" است، نمیتواند از دیدرناظر آگاهی پنهان باشد.

در بساط و در دامن نظام جمهوری اسلامی چیزی برای دفاع کردن موجود نیست تنها با افشاء خیمه شب بازی انتخاباتی رژیم، و سازماندهی جنبش توده ای بر علیه کلیت نظام، میتوان به دمکراسی وفادار ماند ●

چون سال ۶۷ بتواند بی سرو صدا به تصفیه خونین، دستگیری و قلع و قمع مخالفین خویش به پردازد. مخالفینی که ترکیب و نوع آن بگونه ای دیگر بوده و در شرایط بالکل متفاوتی قرار دارند.

در اینجا مجال تشریح دلایل آسیب پذیری و شکنندگی مواضع رژیم وجود ندارد و تنها میتوان اشاره ای به رؤس دلایل این شکنندگی داشت.

در راستای منافع و تضادهای حدت یافته بلوک بندیهای سرمایه داری جهانی، پس از پایان جنگ سرد ایران از جمله کشورهایی است که به کانون ستیزها و رقابتهای جهانی تبدیل شده است. در این رابطه گرچه طرح محاصره اقتصادی ایران در سطح بین المللی که توسط امریکا پیش کشیده شده است بدلیل رفتار هژمونی طلبانه و نگرش یک سو به منافع انحصاری امریکا با شکست و یا ناکامی مواجه شده، اما با این وجود نباید آنرا معادل تقویت مواضع رژیم تلقی کرد، چرا که اول آنکه گرچه طرح امریکا را باید شکست خورده تلقی کرد اما نباید نتیجه جانبی آنرا در ایجاد بی اعتمادی و فشار کشورهای اروپای غربی بر ایران نادیده گرفت، دوم آنکه رژیم ایران بانوجه به سیاستهای انعطاف ناپذیرش در عرصه های تروریستی و سیاست منطقه ای و تسلیحاتی و نقض خشن حقوق بشر، و روی آوری بگروگانگیری و باجگیری برای خاموش کردن اعتراضات کشورهای اروپایی و بطور کلی بدلیل بسیاری از مواضعش امکان بهره گیری وسیع از شکاف فوق را نداشته و هم چنین شانسی برای دفاع پیکر از تر گفتگوهای انتقاد آمیز در کشورهای اروپایی از سوی سیاستمداران این کشورها باقی نگذاشته است. مجموعه عوامل فوق سیاست حاکم دولتهای غربی در برابر رژیم ایران را در مقابل افکار عمومی مردم این کشورها و نیز افکار بین المللی آسیب پذیر و غیر قابل دفاع ساخته است.

و سوم آنکه در ایران ستاره بخت رفسنجانی که کشورهای اروپایی بخش مهمی از سیاست خود را بر روی باصلاح واقع بینی و تسامح طلبی وی بنا کرده بودند در حال افول بوده و بجای آن جناح تاریک اندیش تر و خودکامه تری سکان قوه مجریه را در چنگ خود میگیرد. در چنین شرایطی نه سرمایه داران اروپا حاضرند که در رشته های زیربنایی و سرمایه گذاری درازمدت دستشان را بندنمایند و نه سیاستمداران جرئت میکنند که حیثیت و آبروی خود را در کمر دفاع از رژیمی مصروف کنند که هر آن ممکن است شهروندانشان را بگروگان بگیرد. اگر بر عوامل فوق نیاز استراتژیک رژیم ایران به کمکها و مساعدتهای اروپا ژاپن و نیز اهمیت یاری آنها به دولت اسلامی برای مقابله و شکست دادن تعرض امریکارا در نظر بگیریم آنگاه به دامنه آسیب پذیری رژیم بیشتر پی خواهیم برد. نباید فراموش کنیم که این در اروپا و برلین است که دادگاه میکنونس دایر شده است و نه در امریکا. در اینجا باید تاکید کنیم که طرح مقوله آسیب پذیری متبادر کننده معنای ویژه ایست که بنا بر آن هم رژیم جمهوری اسلامی از یکسو بعنوان یک رژیم مذهبی و تاریک اندیش در تنگنا قرار گرفته بنا بر ماهیتش نمیتواند از سرکوب و تروریسم در داخل و خارج و نیز میلیتاریزم فاصله بگیرد، چرا که این در حکم کنار گذاشتن ابزار بقایش محسوب می گردد، و از دیگر سو به مجموعه دلایل در بالا گفته شده، نمیتواند در برابر فشارهای داخلی و بین المللی دارای مواضع پایدار و مستحکم باشد.

مجموعه شرایط فوق وضعیتی را بوجود آورده که بتوان با راه اندازی اعتراضات بین المللی در دفاع از مبارزات داخل کشور رژیم خودکامه ولایت فقیه را زیر فشار و تنگنا قرار داده و پاره ای از طرح

اعضای کمیسیون مسکن و شهرسازی مجلس اسلامی طی سخنانی مندرج در روزنامه کیهان تهران مورخ ۲۲ آبان اعلام می‌کند که بزوددی پیشنهادی به مجلس داده خواهد شد که طبق آن کارخانه داران و ثروت مندانی که به دولت باید مالیات بپردازند، می‌توانند ۲۰ درصد از مقدار مالیات پرداختی خود را صرف احداث خانه‌های اجاره‌ای ارزان قیمت کنند و حداکثر تا ده سال با نرخ مصوب وزارت مسکن به مستأجرین اجاره بدهند.

در ارتباط با این لایحه پیشنهادی که به واسطه آن رژیم اسلامی وعده حل مسئله مسکن را می‌دهد، تذکر چند نکته لازم است:

نخست اینکه به فرض تصویب این طرح و گذشتن آن از هفت خوان شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام، آن حاوی هیچ‌گونه دست‌اندازی به منافع و سوده‌های کلان بهره‌کشان و سرمایه‌داران نیست، بالعکس و علی‌رغم پز ضدسرمایه‌داری رژیم، این طرح امتیاز دیگریست که حکام از "کیسه خلیفه" و در واقع از "بیت‌المال" تقدیم طبقه فرادست می‌کنند. چرا که آن ۲۰ درصد یعنی آن بخش از مالیات که به سرمایه‌داران بخشوده می‌شود، بخشی از درآمد دولت و بنابراین ثروت عمومی محسوب می‌گردد و بدون شک ثروت مندان (اگر به فرض مالیات بپردازند) از آن استقبال خواهند نمود. این مثل آن می‌ماند که دولت، میلیون‌ها و یا میلیاردها از ثروت عمومی را مفت تحویل شخص یا اشخاصی دهد و بگوید کارخانه و شرکت و آپارتمان بسازید به شرطی که قول دهید به کارگر حقوق مناسب دهید و از مستأجر ارزان بگیرید. چنین پول بادآورده‌ای را کدام آدم عاقل رد می‌کند؟ این کار نه تنها آسیبی به سرمایه‌داری نمی‌زند بلکه از جیب ملت، برثروت آنها نیز می‌افزاید. دولت می‌تواند عوض این بذل و بخشش، کل مالیات را از ثروت مندان بگیرد و خود مثلاً ۲۰ درصد از آنرا صرف احداث خانه‌های ارزان و مناسب کند و اجاره‌های دریافتی را نیز مجدداً صرف توسعه مسکن نماید. این تصمیم ساده هم اکنون حتی در بسیاری از کشورهای

در این لایحه پیش‌بینی شده که دولت هرساله معادل چند درصد کل برنامه، واحدهای اجاره‌ای احداث و در اختیار خانواده‌های کم‌درآمد و زوج‌های جوان قرار دهد. بدنبال عرایض جناب وزیر، معاون او عسکری طباطبائی آمارهائی را پیرامون بحران مسکن در ایران ارائه نمود که تاحدودی گویا هستند. او ادعا کرد که نسبت هزینه مسکن به کل هزینه در خانوارهای کم‌درآمد شهری ۴۰ درصد و در خانوارهای پردرآمد ۲۰ درصد می‌باشد. این در حالی است که به گفته معاون وزارت مسکن حدود نیم میلیون خانوار شهری اجاره نشینی وجود دارد که از درآمد ماهانه‌ای کم‌تر از ۳۸ هزارتومان برخوردار می‌باشند. در صورتی که در همین تهران بهای یک آپارتمان یک یا دو اتاق خوابه به مراتب از سی چهل هزارتومان در ماه بیشتر است و تقریباً همه آنها متکی بر پرداخت پیش پول هنگامت توسط مستأجر هستند که معمولاً درآمارهای رسمی، بهره آنها برای احتساب واقعی هزینه مسکن منظور نمی‌شوند. با این همه طباطبائی به رغم تلاش جهت کوچک کردن ابعاد بحران مسکن اعتراف نمود که "در شرایط کنونی به ۱/۵ میلیون واحد مسکونی شهری احتیاج است". اما این کمبود را رژیم می‌خواهد صرفاً با صرف پنج درصد از کل سرمایه‌گذاری‌های پیش‌بینی شده در برنامه پنج‌ساله جاری از پیش پا بردارد یعنی حتی کمتر از یک پنجم میزانی که رژیم گذشته صرف می‌نمود. به اعتراف معاون وزیر مسکن و شهرسازی سهم سرمایه‌گذاری‌های دولت در بخش مسکن که در سال ۱۳۵۳ حدود ۲۷ درصد کل سرمایه‌گذاری بود، در سال ۱۳۷۰ به رقم ناچیز ۲/۸ کاهش یافته است.

البته خود رژیم نیز واقف است که با اختصاص چنددرصد از بودجه سرمایه‌گذاری به امر مسکن (که معلوم نیست خودمیزان کل سرمایه‌گذاری‌ها چه درصد ناچیزی از کل بودجه دولت را تشکیل می‌دهند) نخواهد توانست حتی در حد مسکن نیز کاری صورت دهد، از این رو از آستین خود، طرح "مشعشعانه" دیگری نیز بیرون می‌کشد. در این رابطه محمد حسین نخبه‌الفقهائی یکی از

حل معضل مسکن

یا تجویز مسکن؟!

بابک مشتاق

سرانجام پس از متجاوز از ۱۷ سال، مقامات حکومت "عدل" اسلامی که یک لحظه از به اصطلاح "خدمت به مستضعفین" غافل نبوده‌اند، به صرافت افتاده‌اند که بی‌سری‌ناهان و آلودگ‌نشینان نیز جزئی از "امت بلاد اسلام" محسوب می‌شوند و باید برای این "کوخ‌نشینان" کاری صورت داد. آنها اکنون اعتراف می‌کنند که نه تنها بحران مسکن در ایران وجود دارد بلکه رژیم نیز برای فاجعه رو به تزاید عملاً هیچ اقدامی صورت نداده است. اکنون اما آنها وعده می‌دهند که برای این بحران تدابیر جدی اتخاذ کنند. اما ببینیم سران جمهوری اسلامی برای فاجعه مسکن و بی‌مسکنی پس از ۱۷ سال درماندگی چه دارویی تجویز می‌کنند. در این ارتباط محسن آخوندی وزیر مسکن و شهرسازی جمهوری اسلامی اعلام کرده که دولت لایحه حمایت از ساخت و عرضه واحدهای مسکونی استیجاری را برای تصویب به مجلس شورای اسلامی ارائه داده است.

سرمایه داری خصوصاً در اروپا و آمریکای شمالی به درجاتی صورت می گیرد.

دوم اینکه، در کشورهای سرمایه داری علی القاعده بورژوازی سعی می کند مالیات ندهد. این طبقه به لطایف الحیل و با جعل انواع مدارک و بیلان های مالی کاذب، سعی می کند از زیربار مالیات دربرود. در کشورهای استبدادی و توسعه نیافته که معمولاً رژیم هایشان فاسدترند، این کار از طریق پرداخت رشوه به مأمورین اخذ مالیات نیز صورت می گیرد. در عوض حقوق بگیک حقوق بگیران ثابت یعنی کلیه مزدبگیران دم دست ترین اقشاری هستند که براحتهی توسط دولت ها تیغ زده می شوند و سرمایه بی هیچ دردهی مالیات را از حقوق شان کسر می کنند. در ایران - چه در دوره رژیم سلطنتی و چه در دوره رژیم اسلامی - هیچ وقت دستگاه و زیربنای درستی برای وصول مالیات وجود نداشته و راحت ترین شکل آن که عبارت از وصول مالیات مستقیم از مصرف کنندگان (که اکثراً زحمت کش هستند) و کارگران باشد، همیشه ممر اصلی درآمد مالیاتی دولت را تشکیل می داده است. به همین خاطر بود که چند سال پیش وزیر دارایی جمهوری اسلامی اعتراف کرد: "مستضعفین شش برابر ثروت مندان مالیات می دهند". بعلاوه بخشی از طبقه سرمایه دار یعنی تجار، دلالان، حجره داران بزرگ و غیره که کار و درآمدشان قابل حساب رسی دقیق نیست، عملاً یا از پرداخت مالیات به کلی طفره می رفته اند و یا یک هزارم آن چیزی را که می بایست می پرداختند، واریز نموده اند. در شرایط حاضر بدلیل وضعیت اقتصادی موجود ایران دقیقاً همین بخش از بورژوازی است که افسانه ای ترین درآمدها را به جیب می زند. بخصوص اگر در نظر گیریم که اکثر کارخانجات بزرگ دولتی اند و سرمایه داری خصوصی صنعتی و سودده شاخص اصلی اقتصاد کنونی کشورمان محسوب نمی شود و اکثر کارخانجات اگر در حال رکود نباشند، در حال رونق نیستند. اخذ مالیات از کارخانجات دولتی در حال ضرر و تعطیلی نیز، بقرض صورت گرفتن معنائی جز تشدید وخامت بحران آن ها ندارد. از اینجا

پیداست که طرح رژیم چقدر پادرواست. سوم اینکه، طرح پیش نهادی رژیم یکی از نسخه های سوخته صندوق بین المللی پول و بانک جهانی امپریالیست ها و یکی از مخرب ترین دکترین های "لیبرالیسم اقتصادی" است. تئوری ای که گویا می توان با کاهش مالیات سرمایه داران، موجب افزایش سرمایه گذاری و سبب معجزه اقتصادی شد. رسوائی فاجعه بار این "فرضیه" رامی توان بخوبی از تجربه تاجریسم در انگلیس و تجربه ریگانیسم در آمریکای شمالی مشاهده کرد. کاهش مالیات ثروت مندان نه تنها باعث افزایش سرمایه گذاری، گسترش اشتغال و بهبود دستمزدها نشده، بلکه موجبات عمیق تر شدن دره هولناک فقر و غنا در این کشورها گردیده است. کاربرد لیبرالیسم و نئولیبرالیسم اقتصادی در جوامع عقب نگه داشته شده حتی فاجعه آفریده است. دلایل این شکست محتاج یک بررسی جداگانه است. اما به هر حال یک چیز روشن است. بخشودگی مالیات اغنیاء و رها کردن امر کلیدی سرمایه گذاری زیربنایی توسط دولت ها تنها به وخامت اوضاع انجامیده و می انجامد.

چهارم اینکه برانگیختن رحم و شفقت سرمایه داران نسبت به کارگران و یا مستأجرین خود از طریق بخشودگی مالیاتی و یا اعطای کمک های بلاعوض دولتی، تجربه رسوای دیگریست که دول بورژوازی تنها از طریق آن می خواهند سرسپردگی خویش را به منافع بهره کشان کتمان کنند و نقش یک "دور بی طرف" و "منجی ملت" را بازی نمایند. برای نمونه دولت ژاک شیراک وقتی در فرانسه بروی کار آمد طرحی را اجرا کرد که به موجب آن به هر کارفرمایی که کارگر جدید استخدام کند پاداش ویژه ای داده می شد. اکنون حتی همین جناب اعتراف می کند و شکوه دارد که این دست و دل بازی دولتی موجب سوء استفاده وسیع سرمایه داران شده که به کمک آن دوسره بار می کنند: از یکسو پاداش را می گیرند و از این طریق درآمد خویش را افزایش می دهند و از سویی دیگر برای اینکه کارگر جدید ارزان استخدام کنند کارگران باسابقه را به بهانه های مختلف اخراج می کنند.

مشابه این طرح در برخی دیگر از کشورها از جمله کانادا به طرح "استخدام مضاعف" معروف است که به موجب آن کارفرما حدود نیمی از دست مزد پرداختی به کارگر را از دولت بازپس می گیرد.

پنجم اینکه در ایران که هرنوع "دولت قانون" بی معناست و بورژوازی ممتاز و نوکیسه قدرت مند در ارتباط تنگاتنگ با هیئت حاکمه وجود دارد، طرح بخشودگی مالیاتی سرمایه داران به بهانه رفع معضل مسکن، تنها و چله وسیله جدیدی می گردد برای چاق و چله کردن بیشتر بورژوازی برخوردار از برکات ویژه ولایت، که حالا نیز به حد کافی از اموال عمومی می خورند؛ ناگفته پیداست که این گسترش فساد، سرمایه گذاری مولد را در کشور عموماً تضعیف خواهد کرد. از این رو در وضعیت مشخص ایران، حتی حل یک مشکل ظاهراً اقتصادی مسکن نیز عمیقاً به سیاست و بطور ملموس تر به استقرار دمکراسی و آزادی گره خورده است.

حل ریشه ای مسئله مسکن و باصطلاح حل معضل "کاخ ها و کوخ ها" اگرچه در همه جوامع و کشورها به برجیدن نظام طبقاتی و بهره کشی گره خورده است، اما می توان در سایه جنبش های توده ای و فشارهای سیاسی، اصلاحاتی بر سیستم سرمایه داری تحمیل نمود و اشکال حاد این معضل را تخفیف داد. به همین خاطر در بسیاری از کشورهای توسعه یافته (خصوصاً در اروپا و آمریکای شمالی) مردم توانسته اند شهرداری ها و یا ارگان های دیگری از دولت را وادار به ساخت و اجاره آپارتمان ها و منازل ارزان قیمت نمایند به نحوی که اجاره بها معمولاً بر مبنای میزان درآمد افراد تعیین می شود و یا خود دولت بخشی از اجاره بها را سوسپسیده می نماید. بنابراین اگر جمهوری اسلامی هوس تقلید چنین رفم هائی را نموده باید بفهمد که خود دولت صاحب چنین اماکن ارزان قیمتی خواهد بود و به هیچ وجه از جیب بیت المال به ثروت مندان بخششی نباید صورت گیرد. ●

انتخاب باقی میماند: یا عقلانیت یا برابری؟

در رابطه با سوال اول باید گفت اگر تئوری‌های گذشته برای پاسخ به مسئله کافی نیست، تلاش مجددی برای شناخت پدیده‌های ملت و ملت‌گرایی لازم است که هم منشاء تکوین این پدیده‌ها در گذشته و هم علل دوام و بازسازی آنها را در شرایط معاصر دربرگیرد. بهرحال چنین کندو کاوی برای پیدا کردن پاسخی انسانی و معقول به سوال دوم، که جنبه سیاسی و عملی آن مهمتر از جنبه نظری آن است، ضروری است.

مسئله ملی،

ملت و

ناسیونالیسم (۱)

مفهوم ملت: تعاریف و ایده‌ها

مفهوم ملت آنطور که در دنیای معاصر درک میشود، در گذشته وجود نداشت. این امر مورد توافق پژوهشگران معاصر است. به گفته آنتونی اسمیت اگر در این رابطه بین محققین اختلاف نظری هست آن است که برخی قرن ۱۸ و کمی قبل از آن و برخی قرنهای ۱۹ و ۲۰ را دوره شکل‌گیری ملت‌ها و پیدایش مفهومی جدید از ملت میدانند (۱) در گذشته ملت، مفهومی عام و نامشخص مثل کلمه اجتماعی بود و گاه به ساکنان یک شهر یا ناحیه اطلاق میشد، گاه به پیروان یک مذهب و گاه به رعایای یک سلطان... به لحاظ کارکرد لغت ملت، چه وجه اشتراکی بین "ملت اراک و تهران" و "ملت اسلام" - دو اصطلاحی که مکرر در ایران مورد استفاده قرار میگرفت - وجود دارد؟ هیچ چیز بجز آنکه هر دو اشاره به جمعی از مردم دارند؛ جمعی که هويت مشترک خود را از چیزی دیگر غیر از مفهوم ملت میگیرند، مثلاً از اعتقادات مشترک، یا نژاد مشترک، اشتغال مشترک و غیره... مهم‌ترین خصیصه مفهوم جدید ملت این است که خود مبین یک هويت اجتماعی است. مردم بخاطر آنکه عقاید مشترکی دارند، یا موقعیت اجتماعی مشترک، یا نژاد یا جد یا حتی زبان مشترکی... دارند ملت محسوب نمیشوند، بلکه فقط به آن علت که خود را مجموعاً یک ملت میدانند، و دیگران آنها را بعنوان یک ملت میشناسند، دارای هويت مستقل و متمایز از سایر ملت‌ها میگردند. به گفته ارنست رنان مهمترین ویژگی ملت این است که افراد آن هیچ آشنایی بی باهم ندارند، بلکه تنها از طریق عضویت در ملت است که هويت مییابند. یعنی مفهوم ملت، امروز متضمن یک هويت مشترک فرضی است. فرضی از آن‌رو که این مفهوم بخودی خود و بدون نیاز به هر نوع خصیصه مشترک واقعی، قاعداً، میتواند یک هويت مشترک اجتماعی بشمار آید.

البته این هويت جمعی فرضی معمولاً بر زمینه‌های مشترکی پدید میآید، اما این زمینه‌ها و خصوصیات بسته به شرایط زمان و مکان متفاوت هستند. بعلاوه زندگی تحت این هويت خود خصایص مشترکی ایجاد میکند. از اینها گذشته میدانیم ملت‌ها تغییر میکنند و حتی از بین میروند و از مصالح آنها ملت‌های جدیدی با مشخصات جدید ساخته میشوند. پس مشخصات ملی گاه قدیم هستند و گاه جدید، برخی واقعی و برخی تماماً جعلی. بهمین جهت گفته‌اند ملت‌ها را برحسب مشخصات آنها، تنها میتوان پساتجربی تعریف کرد، یعنی بعد از بوجود آمدن هر ملت و شکل‌گرفتن مشخصات آن. مثلاً در مورد یونانی‌ها و ایرانی‌ها سابقه تجربه یک دولت مستقل و وجود یک میراث فرهنگی فدراتیو را زمینه پیدایش هويت ملی میدانند هرچند که تا قبل از بوجود آمدن ملت‌های یونان و ایران در عصر جدید، طبقات حاکم نتوانستند و نمیتوانستند یک فرهنگ عمومی که طبقات متوسط و پایین را دربرگیرد ایجاد کنند (۲) یهودی‌ها برعکس، یک میراث

سارا محمود

یک تحلیل جدی از مسئله ملی امروز با دو سوال عمده روبروست:

اول؛ چرا علیرغم جهانی شدن اقتصاد و نتایج تبعی آن در مناسبات بین جوامع بشری، تقسیم مردم به ملت‌ها و ملت‌گرایی همچنان پایدار و نیرومند مانده است، بطوریکه تعارضات ملی بنحوی مطایبه‌آمیز و متناقض به یکی از بزرگترین مشکلات "دهکده جهانی" تبدیل شده است؟

دوم؛ درحالی‌که تکامل حیات اجتماعی مستلزم کم‌رنگ‌شدن هويت‌های ملی بنفع یک هويت مشترک انسانی است، آیا دفاع از حقوق ملت‌ها بمعنای مقابله با پیشرفت اجتماعی نیست؟ اگر مصالح پیشرفت اقتصادی و اجتماعی - که عموماً مستلزم هم‌سان شدن جوامع و کم‌رنگ‌شدن هويت برخی از ملل بنفع برخی دیگر است - با مصالح مبارزه برای برابری حقوق ملل در تضاد قرار بگیرد، چه باید کرد؟ آیا باید از مصالح پیشرفت اجتماعی دفاع کرد یا از تلاش ستم‌دیده برای احقاق حقوق خود؟

برای ناسیونالیست‌ها پاسخ هر دو سوال روشن است. به عقیده آنها ملت منشاء طبیعی دارد و قدیمی‌ترین و پایدارترین هويت اجتماعی است، از اینرو وفاداری به آن بالاترین ارزشها است که نه تنها جان بلکه همه ارزشهای دیگر را بیای آن میتوان و باید قربانی کرد. به این ترتیب ناسیونالیست‌ها خود از عناصر مشکله "مسئله ملی" هستند، و نمیتوانند حتی در سطح انتزاع خود را بیرون از آن قرار دهند و در پی پاسخ به سوالات برآمده از آن باشند. بهمین دلیل گفته‌اند هیچ ناسیونالیستی نمیتواند تاریخ‌نویس جدی باشد.

اما هر دو سوال عمده‌تاً در برابر طرفداران سوسیالیسم بورژوا مارکسیست‌ها قرار دارد؛ زیرا اولاً مارکس و انگلس در مانیفست با صراحت پیش‌بینی کردند که با گسترش بازار جهانی و گشوده شدن مرزها برای سرمایه، جدایی ملی و تضادهای ملی بطور روزافزون از میان میروند و مرزهای طبقاتی؛ مرزهای ملی را از بین میبرد. ثانیاً تنها مارکسیست‌ها و مدافعان سوسیالیسم هستند که تلاش برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی از طریق مبارزه طبقاتی و رفع انواع ستم بشر بر بشر را در دستور کار خود گذاشته‌اند و تناقض بین مصالح پیشرفت و مصالح مبارزه علیه ستم‌ها برای آنها در دسر واقعی است، تا جائیکه حتی اعتبار دعاویشان را مورد تهدید قرار میدهد که مگر میتوان بدون قربانی دادن و تحمل ستم در مسیر پیشرفت گام گذارد؟ و آیا راهی بجز

هستی روحانی را روی زمین زیست میکنند. به اصطلاح، ملت‌ها روح یا حق یا ایده مطلق را روی زمین در اشکال ویژه تحقق میبخشند. به عقیده هگل تنها ملت‌هایی به تعالی و تحقق کامل روح خود در روی زمین دست مییابند که یک دولت ملی بوجود آورده باشند. ملت‌هایی که نتوانند دولتی پایدار بوجود آورند، "ملت‌های غیرتاریخی" و محکوم به نابودی هستند. از اینجاست تقسیم‌بندی ملت‌ها به "ملت‌های تاریخی" و "ملت‌های غیرتاریخی" که در نیمه دوم قرن ۱۹ در اروپا رواج یافت.

در این نظر ریشه ملت به ابتدای تاریخ، یا به گفته مارکس به جنگ‌های توتونیک برده میشود. (۵) البته هگل خود از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان مبلغ برابری انسانها بود و انتساب ناسیونالیسم قومی به او یا به آلمانی‌ها که نزد برخی مورخین رایج است، یک جنبه نگری است، با وجود این سوسیال داروینسم ناسیونالیسم از تفسیر ایده آلیستی و ماوراء طبیعی هگل از "روح ملت" و طریق تعالی آن که با ظهور دولت ملی تحقق مییابد، میتواند یاری بگیرد. ناسیونالیست‌ها نه تنها امتیازات ویژه ملت خود بر ملل دیگر را در این روح ازلی و ابدی جستجو میکنند، بلکه برای "تعالی" روح "خالص" ملی و ایجاد دولت "خالص" ملی در میدان رقابت فشرده ملت‌های بالفعل و بالقوه از هیچ جنایتی رویگردان نبوده‌اند. بعبارت دیگر برخلاف تعریف دمکراتیک ملت که در انقلاب فرانسه رایج شد، تعریف قومی ملت منبع الهام سیاست مشت آهنین، سرکوب و فشار علیه اقلیتها و پاکسازی قومی برای تأمین وحدت ملی در داخل و جنگ و آتش‌افروزی در خارج برای تحکیم یا ارتقاء موقعیت بین‌المللی بوده است.

بهرحال ایده‌ها و تعاریف اگرچه با گرایشهای سیاسی پیوند دارند و از این طریق در روند شکل‌گیری ملت‌ها نقش مهمی بازی کرده‌اند، اما ایده‌ها، واقعیت‌ها را بوجود نمی‌آورند. اگر شرایط عینی برای ایجاد مناسبات جدیدی بین گروه‌های انسانی در سطوح محلی و جهانی فراهم نبود، اصلاً فرقی نمی‌کرد که دیده‌رو، روسو، کندورسه، میل، هگل و نیخته چه ایده‌ای درس داشتند. ایده‌های آنها مسلماً مشروط به مناسبات و شرایطی بود که در آن میزیستند. بنابراین برای شناخت پدیده ملت باید به واقعیت و جریان عینی تاریخ مراجعه کنیم. اما تا همینجا یعنی از نگاهی به تاریخ تعاریف و ایده‌ها به نکاتی برمیخوریم که قابل توجه است و باید ریشه‌ها و دلالت آنها را در شرایط زندگی انسانها جستجو کنیم.

* ملت تعریفی عام، برحسب عناصر مشکله خود ندارد. تنها وجه مشترک که در تعریف عام ملت می‌گنجد آن است که مفهوم ملت اکنون برخلاف گذشته، مبین یک هویت اجتماعی مشترک است. این مفهوم تنها در دوسه قرن اخیر شکل گرفته است.

* تعاریف متفاوتی که از مفهوم ملت در آغاز پیدایش آن داده شد، علیرغم اختلافاتی که داشتند در یک نکته مشترک بودند: مناقشه بر سر قدرت سیاسی. چه تعریف دمکراتیک و چه تعریف قومی از ملت مدعی حکومتی است که هویت آن با ملت یکی باشد، یکی در جهت دمکراتیزه کردن قدرت سیاسی و دیگری در جهت قومی و اختصاصی کردن قدرت سیاسی.

زمینه های تاریخی پیدایش و بازسازی ملت‌ها

ملت در واقعیت، آنطور که در تاریخ بوجود آمد، نه آنطور که در اذهان متفکران منعکس شد، چیست؟ آیا آنطور که ناسیونالیست‌ها ادعا میکنند یک قومیت کهن است که "روح مرموز" آن یا ارزش معنوی آن تنها در دوسه قرن اخیر کشف شده است و همچنان به تسخیر

فیزیکی یعنی جدو نیای مشترک مبتنی بر افسانه‌های مذهبی و البته خود اعتقادات مذهبی‌شان را - که دیگران قرن‌ها بر تمایز آن بشابه یک هویت جدا از خودشان تاکید کردند - پایه هویت ملی خود میدانند. درحالی‌که در مورد آمریکائیا نه میراث فیزیکی و نه میراث فرهنگی یا سیاسی، بلکه همه مشخصات یک "ملت" مدرن، یعنی یک ساختار سیاسی مبتنی بر حقوق شهروندی در چارچوب یک دولت ملی، زمینه هویت مشترک ملی را تشکیل میدهد. و نمونه فراتر از همه ملت سوئیس، یعنی اجتماعی مردمی با قومیت، زبان و مذهب مختلف است که پیشینه یک قرار ومدار سیاسی و نظامی بین کانتونها و خارج، زمینه پیدایش هویت ملی در این مورد بوده است.

اگر تعریف ملت تنها مبین یک هویت اجتماعی انتزاعی است و ملت یک تعریف عام برحسب مشخصات معین (مثلاً زبان مشترک، فرهنگ مشترک و غیره) ندارد، پس این هویت اشتراکی انتزاعی چیست و چگونه بوجود آمده است؟

تحول قطعی در مفهوم ملت و تبدیل آن به یک هویت مشترک اجتماعی در قرن ۱۸ در اروپا صورت گرفت. می‌دانیم قرن ۱۸ به لحاظ فرهنگی یک قرن فرانسوی است و لااقل به لحاظ نظری آراء روشنگران و انقلابیون فرانسوی بر اروپا سیطره می‌یابد و بعد به سایر قاره‌ها می‌رود. روشنگران فرانسه ملت را مجموعه شهروندان برابر حقوقی تعریف کردند که از حق حاکمیت برخوردارند و حکومت مشروعیت خود را از آنها می‌گیرند و نه برعکس. مفهوم ملت در تعریف روشنگران و انقلابیون قرن ۱۸ مبین حقوق عمومی علیه حقوق ممتاز بود و مردم یک کشور را از بندگان یک اعلیحضرت به شهروندان حاکم بر سرنوشت خود تبدیل میکرد. سیستمی مبتنی بر حقوق شهروندی و احساس وظایف و حقوق مشترک بین اعضای یک دولت که از مردم مشروعیت می‌گرفت و اجتماعی از مردم که خود را داوطلبانه میخواستند باهم بمانند پایه تعریف ژاکوبینی از ملت بود. بعبارت دیگر ملت در این مفهوم با آزادی و دمکراسی پیوند داشت. از اینرو در انقلاب فرانسه علاقه به ملت "ومیهن" بمعنای علاقه به انقلاب، آزادی، دمکراسی و مخالفت با استبداد بود. "میهن پرستان" همان انقلابیون و جمهوری خواهان بودند که با سلطنت مطلقه و اشراف مهاجر سرچنگ داشتند و پرچم سرنگ فرانسه را در مقابل علامت خاندان سلطنتی قرار میدادند. این مفهوم از ملت در انقلابهای ضد استبدادی در دیگر نقاط جهان کم و بیش ظاهر میشود. مثلاً در انقلاب مشروطه ایران "آحرار" خود را طرفداران ملت و "وطن دوستانی" میدانستند که با دربار مستبد و "وطن فروش" می‌جنگیدند و شعار "زنده باد طرفداران حریت و ملیت، نیست باد طرفداران استبداد"، شعار رادیکال‌ترین نیروهای انقلاب مشروطیت ایران بود. (۳)

در تعریف فرانسوی، ملت به قومیت وصل نمیشد، برعکس قابل شدن به هرنوع وجه تمایز قومی یا مذهبی (که از نزدیک قومیت را دنبال میکند) با ایده شهروندی مبیئت داشت. بعلاوه اجتماعی ملی در مفهوم فرانسوی، اجتماعی داوطلبانه بود نه مبتنی بر میراث. نه گذشته، بلکه امروز و آینده؛ نه جبر (طبیعی یا تاریخی)، بلکه اختیار بود که مفهوم ملت در تعریف انقلابیون فرانسه را مشخص میکرد.

تعریف منتسب به قومیت درست در نقطه مقابل تعریف فرانسوی (۴) ملت شکل گرفت و بویژه در نیمه دوم قرن ۱۹ رواج یافت؛ هرچند که حتی این تعریف رقیب نیز در بسیاری از مشخصات خود، یعنی حکومت بنام ملت، ساختار سیاسی مشترک، تعهدات "ملی" و غیره به ایده فرانسوی وامدار بود. هگل در یک فلسفه انتزاعی شکل برجسته‌ای از تعریف منتسب به قومیت را به نمایش گذارد. در نظریه او "ملت" یک منشاء ماوراء مادی دارد و ملت‌های جهان در طول تاریخ این

مشترک و نه وظایف مشترک، و هر دسته در یک جامعه محلی در جنبه انزوای خود، مستقلاً خود را بازتولید میکردند و مراودات اقتصادی و فرهنگی بین آنها اگر وجود داشت بسیار ناچیز و کم اثر بود، با هیچ تعبیری "ملت"، در مفهومی که امروز از آن درک میکنیم، نمیتوان محسوب کرد. بویژه که ملت قبل از هر چیز آگاهی به هويت جمعی بمشابه ملت است. آنها به لحاظ اقتصادی، فرهنگی، حقوقی پاره پاره و جدا از هم و فاقد حس هويت مشترک مادی بودند. خدا، شاد، میهن (بمعنای سرزمین و قلمرو سلطان) اوراد آسمانی بودند که از بیرون بر این رعایای ناهمگون نازل میشدند تا سیطره شاد و کلیسا را بر مردم حفظ کنند. سیطره‌ای که بعلت همین منبع الهام غیرمادی و تبلور در قدرتهای فوق بشری نه یک سیطره سیاسی در مفهوم خاص کلمه، بلکه نوعی سیطره شخصی گسترش یافته بود که از طریق ساختار رسته‌ای و امتیازات و محرومیت‌های "طبیعی" ناشی از آن گویی با خون از مادر زاده شده و باید به فرزند منتقل میشد.

رشد مناسبات سرمایه‌داری که از اواخر قرن ۱۳ آغاز شده بود فروپاشی درونی این مناسبات را آغاز کرد که در ادامه خود در نیمه قرن ۱۶ به یک تهاجم همه جانبه از درون و بیرون منجر شد. این قرن که شاهد بحران‌های متعدد و رکود و رونق مداوم سرمایه‌داری بود به تحرک نیروهای اجتماعی شتاب بیسابقه‌ای داد و زمینه تحول نهایی ساختار اجتماعی را فراهم آورد. تا آنجا که به مسئله ملی مربوط است، سرمایه‌داری از طریق دو روند متناقض که متقابلاً یکدیگر را تشدید میکردند زمینه‌های عینی تشکیل دولت ملی و ملت را بوجود آورد.

الف - روند نزدیک سازی، وحدت، تمرکز، یابری:
گرایش به وحدت اقتصادی بصورت ایجاد بازار ملی در داخل و رشد مراودات اقتصادی بین جوامع و کشورها و سپس ایجاد بازار جهانی نتیجه تحولات وسیعی بود که همزمان در صنعت، مالیه و بازرگانی، ابتدا تدریجی و با پیدایش صنعت بزرگ و تجمع سرمایه به شتاب صورت می‌پذیرفت.

گرایش به وحدت فرهنگی از طریق گسترش مراودات بازرگانی، توسعه صنعت ارتباطات و بعد دستگاه آموزش مرکزی منجر به ایجاد یک فرهنگ مشترک در داخل کشورها و آشنایی به فرهنگ دیگر جوامع گردید. گسترش تجارت، تکامل وسایل ارتباطی (کشتی رانی، راه آهن و چاپ)، مردم جوامع محلی را به هم نزدیک میکرد. سفرها و مهاجرت‌ها بنحو روزافزونی گسترش مییافت و مردم جهان را با زبان و فرهنگ یکدیگر، تمایزات و شباهتهایشان آشنا میکرد. در هر کشور افرادی که از روستاهای مختلف برای کار به شهرها می‌رفتند و به زبانها و لهجه‌های بیگانه از یکدیگر و غیرقابل فهم برای هم صحبت میکردند، به زبان ارتباطی مشترکی نیاز داشتند.

بازرگانی بیش از هر چیز نیاز به زبان مشترک را به نمایش گذارد. به عقیده کریس هارمن پیلهوران و بازرگانانی که در درون جوامع فئودالی بین روستاها و شهرها حرکت میکردند، اولین پیشگامان ایجاد زبان ملی بودند. آنها عناصر و آواهای نزدیک به هم و قابل انتقال لهجه‌ها را گرفته و یک زبان شهری ایجاد میکردند که برای اغلب روستاها قابل فهم بود. به گفته او بسیاری از دولتهای اروپا در آغاز همین زبان شهری - زبان بازرگانی - را بعنوان زبان ملی انتخاب کردند که در برخی موارد حتی با زبان مورد استفاده دربار و اشراف خورشاوند نبود. (۷)

صنعت چاپ که در چارچوب مؤسسات سرمایه‌داری عمل میکرد به روند پیوند فرهنگی شتابی انقلابی داد. چاپ کتاب، لهجه‌های محلی را بفتح یک زبان مشترک کنار میزد و امکان ایجاد ارزشها، خاطرها، افسانه‌ها و در مجموع یک فرهنگ مشترک را برای

قلبها بصورت بالاترین ارزش ادامه خواهد داد؟ یا آنطور که اقتصادگرایان تقلیل‌گرا میگویند ملت همان "اقتصاد داخلی" یا "بازار ملی بورژوازی" است؟ یا آنطور که ایدئولوژی‌گرایان میگویند ملت موهومی است محصول خیال؟ یا آنطور که برخی نظریه‌پردازان میگویند ملت مجموعه مردمی است با "خصوصیات روانی مشترک"؟

ملت‌ها پدیدارهایی تاریخی هستند پس بررسی حیات تاریخی آنها، بویژه درمحل تکوین اولین ملتها در مفهوم جدید خود در اروپا میتواند به شناخت زمینه پیدایش ملتها و نیز ماهیت پدیده ملت کمک کند.

تناقضات سرمایه‌داری و نقش آن در روند ملت سازی:

در اروپای قرون وسطی کشورها بر اساس تقسیم سرزمین بوجود آمده بودند. در اواخر قرون وسطی قلمروهای وسیع تحت حکومت اشراف که در رأس آن پادشاه قرار داشت شکل گرفته بودند. سلطنت فئودالی با قلمرواش یعنی سرزمینی که برآن حکم میراند شناخته میشد نه با مردم ساکن این سرزمین. از اینرو "وطن" یعنی مرز و بوم و سرزمین، مقدس بشمار می‌آمد و ملت بمشابه یک هويت اجتماعی مقوله‌ای ناشناخته بود. همانطور که هاگ تینکر یکی از پژوهشگران مسایل ملی در شرق، میگوید در طول تاریخ هم در غرب و هم در شرق بین مفهوم ملت و ناسیونالیسم از یکطرف، و وطن و وطن‌پرستی از طرف دیگر تمایز آشکاری وجود داشته است. ملت به مردم اشاره دارد و ناسیونالیسم حول گروهی از مردم افسانه‌پردازی میکند، درحالیکه وطن متوجه قلمرو است و وطن‌پرستی به ستایش مرز و بوم و کوه و رود آن می‌پردازد. (۶) در اولی خاک تقدس خود را از قوم و نژاد "پاک" آن میگیرد، در دومی مردم یک مرز و بوم اعتبار خود را از خاک "گه‌ریار" آباء و اجدادی بدست می‌آورند.

مردمی که در قلمرو شاهان فئودال میزیستند، هويت اجتماعی‌شان را از صنف خود می‌گرفتند که نسل به نسل انتقال پیدا میکرد و از طریق صنف خود وابستگی سیاسی پیدا کرده و با قید و بندها و امتیازات و اجابراهایی که سازماندهی صنفی ایجاد میکرد به رعایا و در واقع به متعلقات سلطان تبدیل میشدند که قدرتش بر سرزمین و مردم ساکن آنرا از ماوراء زمین می‌گرفت. کلیسای روم نماینده زمینی این قدرت آسمانی بود که قدرتهای فئودالی در سراسر اروپا را حفظ میکرد. بهمین دلیل علیرغم آنکه هرگز نتوانست دستگاه اداری منظمی بسازد، اما نهاد مرکزی واقعی قدرت فئودالی در تمام جهان مسیحی بود و دولتهای فئودالی را در حاله‌ای از تقدس روحانی می‌پیچید. البته روحانیت وابسته به کلیسای روم با شرکت در قدرت اشراف و تملک زمینهای وسیع، پایه مادی نیرومندی برای قدرت الهی کلیسا بوجود می‌آورد.

بنابراین کلیسای روم منبع هويت مشترک مذهبی بود که تنها هويت مشترک در این شرایط محسوب میشد. وگرنه هويت مادی و اجتماعی مردم، بخش بخش شده و در قومیت، صنف، تعلق زبانی یا محلی و جنسیت مداوماً تقسیم شده و برای هر هويت امتیازات و محرومیت‌های ازلی و ابدی بوجود می‌آورد.

مردم هر کشور به زبانهای گوناگون صحبت میکردند، حتی زبانی که در دربار شاهان متداول بود، به لهجه‌های متعدد تقسیم میشد که اغلب برای صاحبان آنها فهم یکدیگر نیز دشوار بود. زبان لاتین، زبان کلیسای روم که تنها زبان واقعی بین‌المللی بود، بکلی از مردم بیگانه و فقط برای قشر ممتاز دستگاه دولت و کلیسا آشنا بود. این مردم را که نه زبان مشترکی داشتند، نه فرهنگ مشترکی، نه حقوق

مشترک ساخت و آنرا به اعصار ماقبل تاریخ برد. کاری که زبان مکتوب قبل از صنعت چاپ بعلت محدودیت مخاطب و موضوع قادر به انجام آن با چنین عمق و کارایی نبود و تنها کلیسا درحوزه الهیات تاحدی موفق به استفاده از آن شده بود.

بهرحال سرمایه‌داری زمینه‌های عینی برای نزدیک شدن فرهنگها، برابری افراد و تمرکز و وحدت را بنحوی شتابان گسترش میداد. اما این تنها گرایش سرمایه‌داری نبود، همزمان گرایشی متضاد و متناقض با آن نیز رشد مینمود.

ب- تشدید رقابت، خصومت و نابرابری:

گرایش متقابل نیز با ظهور سرمایه‌داری رشد خود را آغاز کرد. درحالیکه صنعت بزرگ زمینه‌های نزدیکی، گسترش روابط، همسان‌سازی و برابری را فراهم میکرد، سرمایه و بازرگانی درعین حال که به روند فوق شتاب فوق‌العاده‌ای میداد، به رقابت بین جوامع دامن میزد. رقابت سرمایه‌داری همانطور که افراد طبقه بورژوا و طبقه کارگر را از هم جدا کرده و همه را در شرایط رقابت با یکدیگر به بازار میفرستد و در درون هر طبقه نیز گروه‌بندی‌های مختلف را در یک رابطه رقابتی وارد میکند؛ بسرعت قدرتهای موجود در اروپا را در برابر هم قرار داد. با رشد سرمایه‌داری تجارت خارجی بنحو بیسابقه‌ای گسترش یافت و به مراودات بین کشورها دامن زد. مبادله بازرگانی کشورها که قبلاً محدود و غیرتعرضی بود، جنبه سیاسی بخود گرفت و به یک رابطه خصومت‌آمیز تبدیل شد (۹). کشورهای اروپایی به قدرتهای رقیب در بازاری تبدیل شدند که با کشف سرزمینهای جدید و مستعمرات بتدریج خصلت جهانی به معنای واقعی کلمه مییافت. فرانسه و انگلیس که قبلاً توسط شاهان متحد شده بودند دیگر نه فقط برای تعیین قلمرو حکومت و سرزمین خود، بلکه برای حفظ منافع خود در بازار جهانی بود که تلاش میکردند قدرت دریایی یکدیگر را نابود کنند. هلند که یکی از اولین کشورهایی بود که سرمایه‌داری در آن پیشرفته بود، برای دفاع از قدرت تجارت خود بود که تلاش کرد خود را در برابر امپراطوری هابسبورگ و اسپانیا بصورت ملت متحد کند، آلمانیهای پراکنده در اروپا که آرام آرام تجارت اروپا را قبضه میکردند در رقابت با قدرت صنعت و تجارت انگلیس و فرانسه بود که سودای تشکیل یک دولت ملی و رهایی از قدرت بازدارنده رم، پروس، اطریش-هنگری را در سر داشتند.

گسترش سرمایه‌داری در عین حال به نابرابری اقتصادی دامن میزد، نه تنها بین طبقات بلکه همینطور بین ده و شهر، بین اقلیتها و گروه حاکم، بین مستعمرات و متروپل و این خود منشاء تخاصمات ملی میشد. نه تنها بین گروههای قومی یا زبانی یا مذهبی مختلف بلکه در شرایط معینی بین گروههای حاکم از یک قوم. مثلاً در مستعمرات اسپانیا و انگلیس در آمریکا، این خود دستگاههای اداری وابسته به کشورهای متروپل بودند که سر به شورش برداشتند و با داعیه تشکیل دولت "ملی" در کشورهای "غیربومی" اعلام استقلال کردند.

تشکیل دولت ملی

دولت ملی در مجموع مقدم بر ملت شکل گرفت. میشل لوی معتقد است که دولت‌های ملی در اروپا طی قرنهای ۱۴ و ۱۵ همراه با برآمدن سرمایه‌داری و تشکیل بازار ملی و بویژه از طریق انهدام در ساختار جهانی کلیسای روم بوجود آمده بودند (۱۰). تمرکز مالکیت و مجموعه تحولاتی که سرمایه‌داری درروابط افراد و گروه‌بندیهای درون کشورها و بین کشورها بوجود آورد، عملکرد دولت را عمیقاً دچار تحول نمودند. دولت‌ها اکنون مجبور بودند انواع قوانین عمومی را تصویب کنند تا ازیک طرف رابطه قدرت بین کلیسا، اشراف زمیندار و ورژوازی

مردمی که قبلاً ازهم بیگانه بودند فراهم میکرد.

وحدت حقوقی از طریق فروپاشی نظام رسته‌ای و لغو قید وبندهای مربوط به آن بمنظور سازمان دادن کار آزاد در بازار فراهم آمد. لغو همه امتیازات غیراقتصادی و اعلام حقوق بشر بمشابه حقوق طبیعی انسان در قرن ۱۸ که یک نقطه عطف تاریخی در تحول ساختار رسته‌ای بود و برای همه افراد جامعه صرفنظر از موقعیت اقتصادی آنها حقوق برابر و در عین حال وظایف مشترکی اعلام میکرد، در ادامه یک روند طولانی تغییر و تحول طی چند قرن حاصل شد.

درمجموع پیشرفت صنعت در چارچوب سرمایه‌داری عوامل مادی نیرومندی برای ایجاد هویت مشترک فرهنگی و حقوقی مردم کشورها فراهم کرده بود که اولاً با سلطه کلیسای روم و ثانیاً با حکومت برمبنای امتیازات ارثی درتضاد بود. بندیکت آندرسن در بررسی خود از صنعت چاپ که یکی از قدیمی‌ترین مؤسسات سرمایه‌داری بود، مثال جالبی از همکاری سه عامل: سرمایه‌داری، صنعت و مناسبات متناسب با سرمایه‌داری در ایجاد یک هویت مشترک فرهنگی بدست میدهد (۸). او مینویسد در ابتدای قرن ۱۶ که یک دوره رونق و فراوانی پول بود، صنعت چاپ به انتشار کتاب در مقیاس انبوه روی آورد. از آنجا که کتابها عمدتاً به زبان لاتین چاپ میشد، این امر حتی به شکوفایی موقت زبان لاتین و تقویت نفوذ کلیسای روم و نیروهای محافظه‌کار منجر شد. اما زبان لاتین زبان نخبگان بود و در اواسط قرن ۱۶ پس از ۱۵۰ سال انتشار کتاب به این زبان بازار آن اشباع شده بود. در اوج رکود اقتصادی در میانه این قرن، صنعت چاپ مستأصل و آرمند در جستجوی بازارهای جدید به چاپ کتاب ارزان به زبانهای محلی روی آورد. ترجمه آلمانی احکام لوثر موجب میشود انتشار کتاب به زبان آلمانی در دو دهه ۳۰ و ۴۰ قرن ۱۶ به سه برابر دو دهه قبلی برسد و آثار لوثر به اولین کتاب پرفروش توده‌ای تبدیل شود. در آغاز قرن ۱۶ حداقل ۲۰ میلیون نسخه کتاب چاپ شده بود. این رقم در پایان همین قرن به ۲۰۰ میلیون نسخه رسید که عمدتاً به زبان رایج در کشورها صورت میگرفت. واتیکان دراین هنگام به تلاش نومیدانه‌ای دست زد و به انتشار کتاب به زبان لاتین در حجم زیاد مبادرت نمود، اما مجبور به عقب‌نشینی شد. ابعاد سیاسی این کشمکش چنان وسیع بود که فرانتس اول در ۱۵۳۵ برای چاپ هر نوع کتاب مجازات مرگ تعیین نمود! در حقیقت سرمایه‌داری، صنعت و نهضت "بیداری" لوثر را به خدمت گرفته و علم را از انحصار نخبگان خارج میکرد و به میان مردم میبرد و همراه با آن به کشف زبانهای دولتی در مقابل زبان بین‌المللی یعنی لاتین، مکتوب و قانونمند کردن آنها مبادرت مینمود. قبلاً زبان دولتی با زبانهای محلی تفاوت داشت و حتی در خود دستگاه دولتی از زبانهای متعددی استفاده میشد (مثلاً در انگلیس زبان دستگاه نظامی، فرانسوی نرماندی، زبان اداری و قضایی لهجه‌ای از لاتین بود و زبان مشترک دولت طی قرنهای ۱۵-۱۲ ابتدا انگلوساکسون، بعد لاتینی بود، و بعد انگلیسی زبانهای متعدد را کنار زد، درحالیکه در بخشهای مختلف کشور هنوز زبان محلی رایج بود). صنعت چاپ به کمک شبکه قدرتمند دولتی که به تدریج از نقش یک زبان مشترک در تمرکز قدرت سیاسی آگاه میشد، زبان رسمی دستگاه حکومتی در کشورها را به ابزار ایجاد یک فرهنگ مشترک ملی، و خود زبان رسمی را به یک زبان ملی تبدیل کرد. اکنون دیگر افسانه‌ها، روایتهای تاریخی، سنن مردم جوامع محلی که قرن‌ها سینه به سینه نقل میشد و لاجرم از محلی به محلی دیگر و از نسلی به نسلی دیگر تغییر و تحول پیدا میکرد، ثبت شده، سنگواره میشد و به خاطره و آگاهی مشترک مردم تبدیل می‌شد. اکنون می‌شد با آمیختن راست و دروغ برای مردم یک کشور تاریخ

نقش مبارزات توده‌ای در شکل‌گیری ملت‌ها:

اگرچه دولتها در ایجاد ملتها نقش قاطع بازی کرده‌اند، اما ملت فقط از بالا ساخته نمی‌شود. همانطور که هابزیام تأکید کرده است تحلیل ملت و ملت‌گرایی بدون در نظر گرفتن نقش پائینی‌ها در ایجاد آن ناقص است. (۱۳) اگر فروپاشی ساختار رسته‌ای برای تکوین دولت ملی و ملت در اروپا یک الزام بود، حداقل از دو انقلاب عظیم توده‌ای میتوان نام برد که در این فروپاشی و شکل‌گیری عناصر لازم برای پیدایش دولت ملی و ملت نقش بازی کرده‌اند و میدانیم که این انقلابها برآمد مبارزه مداوم مردم در طول قرن‌ها بودند:

نهضت اصلاح دینی، انقلاب لوتر در نیمه قرن ۱۶ را شاید بتوان اولین انقلاب بزرگ و عمومی بورژوازی علیه سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کلیسا و اشراف دانست. اگرچه بورژوازی شهرها رهبری این انقلاب را در دست داشت، اما انقلاب اساساً بر طغیان توده‌های تهیدست دهقانی علیه مالکین تکیه داشت. نهضت لوتر در قالب مذهبی ارائه شد و با سلطنت مطلقه سازگار بود، اما سلطه روحانی کلیسای روم را به مبارزه طلبید و با مقبولیت در میان توده‌ها، پایه‌های هویت مشترک مذهبی جوامع فنودالی را ویران کرد. به گفته مارکس کشیش را به فرد عامی تبدیل کرد و برهگی ناشی از اعتقاد شخصی را بجای برهگی ناشی از جبر آسمانی گذارد. ماکس وبر با تحلیل موشکافانه خود از عناصر فرهنگی‌یی که این نهضت مبلغ آن بود نشان میدهد که نهضت اصلاح دینی علیرغم نقاب مذهبی چگونه عناصر یک فرهنگ مادی را که او آنرا "روح سرمایه‌داری" میخواند، جانشین فرهنگ مذهبی گذشته نمود. اگرچه او بطور یک جانبه بر نقش این نهضت و اخلاق پروتستانی در تحولات سیاسی و اقتصادی غرب تأکید میکند و نقش سایر عوامل را در سایه میبرد، تا آنجا که حتی نظم اقتصادی جدید و سرمایه‌داری را معلول این "روح" میدانند، اما اگر از این وارونگی صرف‌نظر کنیم تحلیل او عناصر این هویت فرهنگی جدید را که با سلطه دین برجامعه مدنی در تضاد و با عناصر شکل‌گیری یک فرهنگ مادی سازگار بود، بخوبی نشان میدهد. او تأکید میکند که در اخلاق اجتماعی این فرهنگ، سودجویی یک وظیفه دینی محسوب میشود و تکلیف وجدانی و الهی فرد آدمی این است که بر اساس محاسبات عقلانی تلاش کند، حرفه انتخاب کند، کار کند، هر سد و مانعی در برابر پیشرفت خود را بشکند و به جستجوی منفعت و جمع‌آوری ثروت بپردازد. (۱۴) عناصر ضروری چنین فرهنگی عبارتند از: نفی سنت پرستی و درهم‌شکستن قیود کهن، نفی منزلت موروثی و پذیرش برابری حقوقی افراد، نفی تنبلی و تشویق تحرک، کارآیی و لیاقت فردی. در این مکتب، فضیلت از اقتصاد برمیخیزد و اختلاف در ثروت از درون برابری حقوقی، همه قید و بندهای موروثی و همه تمایزات حقوقی فرو میریزد تا مرزهای طبقاتی شکل گیرد. و این همه در انطباق است با سازماندهی ملی کار آزاد در بازار سرمایه که به کمک و از طریق برابری هویت فرااقتصادی، نابرابری اقتصادی را شکل میدهد.

قیامهای دهقانی آلمان علیه مالکین دنیوی والهی که مبنای توده‌گیر شدن نهضت لوتر بود، در جنگ بین شاهزادگان محلی تجزیه شد و درهم شکست. اما نهضت اصلاح دینی در همه اروپا زمینه را برای اقدامات بورژوازی در جهت فروپاشی قدرت جهانی کلیسای روم و تبدیل دولتهای اروپایی به دولتهای ملی آماده کرد: نهضت در خاستگاه خود به توزیع مجدد قدرت بین روم، پروس و بورژوازی منجر شد و در تداوم خود در قالب تعالیم کالوین در جریان ائتلاف بورژوازی و دربار یا مستقیماً بعنوان مذهب رسمی یا به کمک کلیساهای اصلاح طلب نقش مؤثری در

را که به دولت مالیات میداد تنظیم کرده. و انبوه مردم آزاد شده از نظم فنودالی را در شرایط جدید سازمان دهند، از طرف دیگر در رقابت بین کشورها رونق صنعت و تجارت داخلی که اکنون نه فقط منافع صاحبان دارایی بلکه سرنوشت انبوه مردم کشورها به آن وابسته شده بود. را تأمین کنند و در صحنه رقابت فشرده بین‌المللی سایر رقبا را عقب برانند. این تحولی تعیین کننده در عملکرد و ساختار دولت بود. تمرکز مالکیت، تمرکز سیاسی را ضروری میکرد و تحولات در رابطه اجتماعی در داخل و رقابت در خارج نیاز به قانونگذاری عمومی را بوجود میآورد. دیگر کشور نمیتوانست با قوانین خودسرانه منطقه‌ای اداره شود. از اینرو همه نیروهای طبقات حاکم در قالب دولت عمومی تمرکز یافت. به گفته مارکس، "با این تحول شهرستانهای مستقل که بین خود روابط اتحادی داشتند و دارای منافع و قوانین و حکومتها و مقررات گمرکی مختلف بودند، بصورت یک ملت واحد با حکومت واحد، قانونگذاری واحد و منافع ملی طبقاتی واحد و مرزهای گمرکی واحد درآمدند." (۱۱)

سلطنتهای مستبدانه قرنهای ۱۶ و ۱۷ دولتهای ملی و نماینده‌گذار از دولت صنفی دوره گذشته به دولتهای مدرن آتی بودند که دیگر تنها وسیله اعمال قهر در خدمت منافع جزئی نیستند، بلکه بقول مارکس دولت واقعی امر عمومی و شکل سیاسی عمومی هستند. تصویر ایده‌آلیستی که هگل از دولت ملی بدست میداد و آنرا بطور وارونه "تحقق روح ملت" میخواند در شرایطی ارائه شد که کشورهای مقتدر اروپا از مرحله تشکیل دولت ملی گذر کرده و یا درحال گذار از آن بودند. دوگلاس موگاج یکی از پژوهشگران مسئله ملی مینویسد هگل که در جوانی شیفته انقلاب فرانسه و تحولات ناشی از آن در ساختار دولت و جامعه بود، جامعه مدنی را عرصه فعالیت خصوصی و منشاء آزادیهای فردی میدانست و معتقد بود یک دولت قدرتمند مرکزی یا به گفته او، "جامعه سیاسی" که عرصه دفاع از منافع عام در برابر منافع خصوصی و منشاء تعیین حقوق و وظایف عمومی در برابر آزادیهای فردی باشد، برای ایجاد تعادل و رسیدن جامعه به مرحله کمال خود لازم است و او این قدرت را در سلطنت مدرن جستجو میکرد. (۱۲)

اما نظریه هگل تصویری وارونه از واقعیت بدست میداد. در واقعیت، اغلب ملتها زیرسقف دولت ملی ساخته شدند و دولتهای ملی بر زمینه دو گرایش متضاد سرمایه‌داری جوامع تحت اداره خود را که همگون و متحد نبودند با جوامع همسایه تمایز بازرزی نداشتند، یک شکل، متحد و از "بیگانگان" متمایز کردند. وحدت سیاسی که از طریق ایجاد دولت ملی حاصل شد و اراده سیاسی برای ایجاد وحدت اقتصادی، وحدت فرهنگی و وحدت حقوقی بوجود آورد. دولت ملی با مالیه، ادارات، مؤسسات، قانون و زور ملت را در داخل متحد کرد و با گسترش رقابت با ملتهای دیگر به مفهوم "بیگانه" ابعاد جدیدی داد.

در قرن ۱۹ دیگر نقش دولتهای ملی در ایجاد ملت و هویت ملی چنان برجسته بود که فعالین جنبشهای ملی تقدم ایجاد دولت ملی را به کاربایه سیاسی خود تبدیل کردند. هابزیام از پیلسودسکی، ناسیونالیست لهستانی، نقل میکند که "این دولت است که ملت را بوجود میآورد، نه ملت دولت را" و نیز از مازینی که در تاریخ ایتالیا نوشت: "ما ایتالیا را ساختیم، اکنون ایتالیایی را میسازیم."

در این رابطه، یعنی در رابطه با اراده سیاسی برای ایجاد ملت است که ناسیونالیسم معنا پیدا میکند. اما قبل از اینکه به این مسئله بپردازیم، لازم است به آنسوی قضیه نگاه کنیم: نقش پائینی‌ها در ایجاد ملت.

انقلابهای دهقانی پشتیبانی توده‌ای یافت و در نهضت رفرماسیون به اوج خود رسید، اما حتی تا قرن ۱۹ معلوم نبود آلمانی زبان‌های سونیس آلمانی‌اند یا سونیزی یا آلمانی زبانهای آلزاس و لورن فرانسوی‌اند یا آلمانی و آلمانی زبانهای شلزبورگ دانمارکی‌اند یا آلمانی. برای پیدایش آگاهی به هويت ملی در میان آلمانی زبانها، پس از یک قرن سکوت که بدنیال نهضت اصلاح دینی آمد، جذب ایده‌های انقلاب فرانسه، رقابت تجار آلمانی زبان که در سراسر اروپا پراکنده بودند، جنگهای ناپلئونی، نارضایی از نتایج کنگره وین ۱۸۱۵، کشمکش پروس و اطریش بر سر تقسیم قدرت و سرزمین و غیره، لازم بود تا اشتیاق سوزان برای ایجاد دولتی متمایز در میان آلمانی‌ها پا بگیرد. به عقیده برخی از پژوهشگران، آگاهی به هويت ملی در آلمانی‌ها بعد از انقلابهای ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ بوجود آمد و ناسیونالیسم آلمانی بصورت یک جریان سیاسی شکل گرفت. سپس دولت ملی بیسمارک با تحولاتی که در ساختار اجتماعی بوجود آورد، اتحاد ملی و شکلگیری ملت را تحقق بخشید (۱۶). مضمون این تحولات ایجاد ساختار سیاسی بجای مانده از انقلاب فرانسه بود که مردم را در جامعه مدنی متکی بر حقوق شهروندی توسط دولت با نهادهای سازمان‌یافته متحد میکرد. البته صدراعظم محافظه‌کار و خودکامه نه بخاطر عشق به آلمانی، بلکه بخاطر بخاطر افزایش توان جنگی ماشین حکومتی بود که به شیوه فرانسوی متوسل شد و دولت و ملت آلمان را بوجود آورد. "ماباید از بالا همان کاری را بکنیم که فرانسویان از پائین کردند" (۱۷)

سونیس نمونه‌ای است که از بسیاری جهات در نقطه مقابل آلمان قرار دارد. در اینجا نه زبان، نه مذهب و نه فرهنگ مشترک وجود نداشت. سونیس با اینکه در ۱۲۹۱ بوجود آمد، اما شکلگیری هويت ملی و ملت در آن مربوط به قرنهای ۱۸ و ۱۹ است. تحقیقی که دانیل برهنل مایر در این مورد انجام داده اطلاعات جالبی بدست میدهد (۱۸). او میگوید با اینکه جمهوری سونیس تحت نفوذ انقلاب فرانسه و حتی مستقیماً به کمک نیروهای "رهایی‌بخش" آن بوجود آمد، اما در قانون اساسی سونیس که نسخه‌برداری شده از بیانیه حقوق بشر و شهروندی انقلاب فرانسه بود، برخلاف قانون اساسی فرانسه مفهوم ملت نیامد و بجای آن از کلمه جمهوری استفاده شد. "حکومت ملی" در آن زمان در سونیس درست برعکس آنچه امروز درک میشود، مترادف با "حکومت کانتونی" بود و نه وحدت ملی بلکه تفرق ملی را نشان میداد. در حقیقت روشنفکران سونیس بعد از انقلاب کبیر فرانسه بحث در مورد مفهوم و معنای ملت را آغاز کردند که طبیعتاً و بنا بر مشخصات سونیس اغلب برخاست و علاقه و اراده باهم بودن استوار بود، نه عواملی از قبیل زبان، مذهب، تاریخ، فرهنگ و غیره. تنها در اولین قانون اساسی فدرال در ۱۸۴۸ است که مفهوم "ملت سونیس" در قانون اساسی ظاهر میشود و سه زبان اصلی مردم، فرانسوی، آلمانی و ایتالیایی، "زبانهای ملی" خوانده میشوند. البته سونیس نیز دوره‌هایی از جنگ فرهنگی و سیاسی را پشت سرگذارد که مبتنی بود بر اختلافات مذهبی (بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها) و قومی (بین گروههای زبانی مختلف) و گرایش جدایی در کانتون‌های هم‌زبان با ملل مجاور. اما علیرغم آنکه این منازعات به غلبه یک زبان، یک مذهب، و یک فرهنگ بر دیگران و انحلال یا نابودی بقیه ختم نشد، سونیس به یک ملت تبدیل شد. جمهوری سونیس بر اساس مدل دولت بجا مانده از انقلاب فرانسه شکل گرفت و ملت سونیس را در چارچوب این دستگاه شکل داد. ●

پایان قسمت اول

جدا کردن دین از دولت و فروپاشی هويت اشتراکی مذهبی ایفا کرد. در انگلیس تحت فشار بورژوازی، هنری هشتم خود، کلیسا را مصادره کرد، در حالیکه در فرانسه یک انقلاب کامل و این بار غیرمذهبی و در قالب دنیوی برای خلع ید از کلیسا صورت گرفت.

انقلاب کبیر فرانسه: این انقلاب که از ستیز طبقاتی درون جامعه برخاست با تعمیق مرحله به مرحله همه عوامل سازش یا دستگاه استبداد را کنار راند و یک گسست قطعی از جامعه فئودالی با همه سلسله مراتب و سنن رسته‌ای آنرا سازمان داد. خواست مردم از این انقلاب درآمده سوم اعلامیه حقوق بشر و شهروندان که در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ صادر شد به این صورت فرمول‌بندی گردید: "اصل حاکمیت کامل اساساً با ملت است". عناصر آگاهی و اختیار، یگانگی هويت ملت و دولت مبتنی بر این اصل که اعمال حاکمیت بطور کامل حق مردم است، جوهر اساسی ملت در تعریف انقلابیون فرانسه بود. رهبری انقلاب فرانسه نیز با بورژوازی بود، اما همه میدانیم که این فشار توده‌ای از پائین بود که در رهبری انقلاب شکاف انداخت. این نفرت توده مردم از دستگاه خدم و خشم فئودالی و باری که بر دوش مردم گرسنه میگذاشت بود که ژاکوین‌ها را وادار کرد برای انطباق خود با خواست مردم جناح متمایل به سازش با کلیسا و سلطنت را کنار بزنند و با رویدن دستگاه سلطنت وفاداری خود به حق حاکمیت ملت را اعلام کنند و مفهومی جدید از ملت بوجود آورند. اما همانطور که ای. اچ. کار میگوید ملتی که در انقلاب فرانسه تعریف شد در واقعیت تنها در مفهوم بورژوازی خود تحقق یافت. همچنانکه مضمون اصلی دموکراسی یعنی حکومت مردم از دموکراسی حذف شد (۱۵)، ملت نیز محدود شد به مردم یک قلمرو معین حکومتی که توسط یک ساختار سیاسی-فرهنگی وحدت یافته، متحد میشوند و ملت بورژوازی متناسب با مقتضیات و تناقضات سرمایه‌داری مشخصاتی پیدا کرد که بعد با تفصیل بیشتر به آن میپردازیم. دستاورد انقلاب فرانسه تعویض منبع مشروعیت دولت و رسمیت یافتن حقوق شهروندی بود. دولت مشروعیت خود را نه از مذهب میگرفت و نه از وفاداری به سلطنت، بلکه از طریق مردم آنرا کسب میکرد. مردم شهروندانی با حقوق برابر بشمار میآمدند. این هر دو عناصر ضروری برای یک ساختار ملی بودند.

دولت مدرن - محصول ویژه انقلاب فرانسه - این ساختار ملی را شکل میداد. دستگاه دولت مدرن در شکل منسجمش توسط ناپلئون در فرانسه بوجود آمد و در جریان فتوحات او در دیگر کشورهای اروپا از طریق "قانون‌نامه‌های ناپلئونی" یا از طریق اصلاحات ساختاری توسط نیروهای مقاومت یا بوسیله دول رقیب بمنظور ارتقاء، توان مقابله با او گسترش یافت. بطوریکه خود او در دوره حکومت صد روزه ادعا کرد که هدفش از لشکرکشی‌ها نه توسعه طلبی، بلکه استقرار نهادهای مدنی بجای ساختار قرون وسطایی جوامع اروپایی بوده است.

نقش اصلاحات ساختاری دولت در ایجاد هويت ملی که در انقلاب فرانسه قطعیت یافت در دو نمونه دیگر در آلمان و سونیس بنحوی روشن خود را منعکس میکند. این دو نمونه که روند شکل‌گیری ملت و مشخصات ملی در آنها از جهات بسیاری در مقابل هم قرار دارد، بخوبی نشان میدهند که اولاً ملت و هويت ملی محصول تحولات ناشی از سرمایه‌داری در مناسبات رینایی جامعه است نه مفاهیمی مربوط به اعصار قدیم، ثانیاً ساختار جدید سیاسی بیش از هر عامل مشترک دیگر - نژاد یا قومیت، زبان، مذهب و غیره - در شکل‌گیری ملت نقش دارد.

در مورد آلمان، سکولاریزه شدن هويت و اعتلای زبان آلمانی با مقاومت در برابر سلطه کلیسای روم در پایان قرون وسطی آغاز شد و با

منابع:

سالی که گذشت

و سال ۱۹۹۷ میلادی

ی، پیران

سال ۹۶ میلادی که گذشت، از بیشتر جهات تکرار همه نکبت‌های زندگی بشری زیر حاکمیت مناسبات سرمایه‌داری درجهان بود. جهانی که ۸۵۰ میلیون نفر در گرسنگی مطلق هستند، دنیایی که ۲۵۰ میلیون کودک ۵ ساله تا ۱۱ ساله به کار جان‌فرسای روزانه مشغول‌اند و استثمار می‌شوند تا سرمایه سریع‌تر و راحت‌تر سودآوری کند. جهانی که هر روز فاصله زندگی بین چنددرصد ثروتمند آن با اکثریت عظیم جمعیت بیشتر و بیشتر می‌شود یعنی در حالی که ۲۰ درصد ثروتمندان دنیا سهم خود را از درآمد جهانی از ۷۰ درصد کل به ۸۵ درصد کل بالا برده‌اند، سهم ۲۰ درصد فقیرترین‌ها از ۲/۳ درصد کل درآمد جهانی به ۱/۴ درصد سقوط کرده است. دنیایی که در چهارگوشه‌اش بدلیل جنگ‌های محلی و فشارهای طبیعی که بیش از هرچیز ناشی از تخریب محیط زیست در مناسبات غارت‌گرانه سرمایه‌داری است، امواج میلیونی پناهندگان و فراریان را شاهدیم. اما با این همه نگاهی به روندهای آن که بعضاً نشانه‌های تازه‌ای را بروز می‌دهند قابل توجه است.

سال ۹۶ بیش از سال‌های قبلی روند جهانی شدن و ادغام اقتصادی را نمایان کرد و هم‌چنین بیش از گذشته گسترش ارتباطات، اطلاع‌رسانی و نفوذ و فروریزی مرزها، و سدها و موانع رانمایش داد. و در دل این روندهای اساسی، پدیده‌ها و جریان‌های مناسب آن در حال ساخته شدن و به کار افتادن‌اند و چهره و سیمای تازه‌ای از روابط سیاسی و اقتصادی در سطح جهان می‌سازند و به موازات آن بسیاری از ادعاها و وعده‌های سرمایه‌داری را پرچ می‌کنند.

اقتصاد جهانی در مجموع، جز پاردهای مانند رکود ژاپن، در رکود نبود و رشد می‌کرد اما درعین حال در سال ۹۶ مشکل بی‌کاری گسترش یافت و در کشورهای پیش‌رفته عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) به ۳۰ میلیون نفر رسید.

این پدیده، آن ادعا را که رونق اقتصادی باعث اشتغال می‌شود، باطل کرد. چرا که رونق بیشتر در بخش‌های تولیدی جدید و با تکنیک بالا و کمتر کاربر بوده و بخش‌های قدیمی و کاربر تولید به مناطقی از جهان انتقال داده شدند که مزد کارگر و هزینه تولید پائین است. این مسئله باعث شده که دولت‌های سرمایه‌داری به رقابت سختی برای آماده کردن کشورهای خود جهت ورود سرمایه و سرمایه‌گذاری دست بزنند. و این چیزی نبود جز حمله به دست‌آوردهای طبقه کارگر. یعنی مردم مزد و حقوق بگیر. آنان باید مزایای به حق مربوط به دست‌مزد و بیمه‌های اجتماعی را از دست بدهند تا هزینه تولید و دست‌مزد کارگر پائین آید تا کشور در عرصه رقابت جهانی، کارآیی داشته باشد. سال ۹۶ نقطه عطفی در این روند بود و دولت‌های اروپائی مانند آلمان و فرانسه به صراحت از پیاده کردن سیستم تأمین اجتماعی که دست‌آورد مبارزه ده‌ها ساله کارگران و زحمتکشان صحبت کرده و

۱- "هویت ملی"، آنتونی. د. اسیت. انتشارات پنگوئن ۱۹۹۱ ص ۴۴

۲- در مورد یونانی‌ها برای نمونه رک به منبع قبل ص ۲۶-۳۷ در مورد ایرانیها نویسندگانی با دیدگاهها و نظرات مختلف و متضاد زمینه احساس ملیت را در ایران حس ثادوم نوعی هویت فرهنگی دانسته‌اند. برای نمونه رک به "ایرانیها: پارس، اسلام و روح ملت" ساندرا مک کی، انتشارات داتون، ۱۹۹۵ و نقد آن در گاردین هفتگی، ۲۵ اوت ۱۹۹۵ و نیز نگاه کنید به "زبان و ملیت" اثر شاهرخ مسکوب.

۳- از اعلامیه "اجتماعیون عامیون فرقه ایران- شعبه قفقاز" در تاریخ بیداری ایرانیان. نقل از "فکر دمکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران"، فریدون آدمیت. انتشارات پیام، سال ۱۳۵۴، ص ۲۶

۴- آنتونی اسیت و بسیاری دیگر از پژوهشگران این درک از ملت را "مفهوم غربی ملت" خوانده‌اند و احتمالاً بعلت گسترش دمکراسی سیاسی در غرب. اما درک قومی از ملت در عصر جدید نیز ابتدا در غرب پایه گرفت و در خود انقلاب فرانسه هم مورد دفاع جناحهای راست بود.

۵- "۰۰۰ آلمان پرستان بخاطر رگ و پی آلمانی‌شان و لیبرال‌منش‌ها بخاطر فکرشان، تاریخ آزادی ما را در ماوراء تاریخمان، در جنگلهای توتونیک می‌جویند. در اینصورت وقتی که تاریخ آزادی ما تنها در جنگلهای یافت می‌شود، چگونه میتواند بین خود و تاریخ آزادی گرازاها تمایز بگذارد." نقد فلسفه حق هگل، مارکس، ترجمه رضا سلحشور ص ۹

۶- "دولتهای ملی در آسیا"، هاگ تینکر

۷- "بازگشت مسئله ملی"، کریس هارمن، اینترناشنال سوسیالیسم، شماره ۵۶، ۱۹۹۲

۸- Imagined Communities بندیکت آندرسن، فصل سوم، ورسو، لندن، ۱۹۹۳

۹- مارکس، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه عبدالله مهتدی، ۱۳۷۱

۱۰- "سرزمین پدری یا زمین مادر؟ میشل لوی، سوشالیست ریجستر، سال ۸۹

۱۱- مانیفست کمونیست

۱۲- "ملت، مردم، توده. نظر هگلی‌های چپ در مورد ظهور ناسیونالیسم" - دوگلاس مورگاج، تاریخ ایده‌های اروپا جلد ۱۵، شماره ۱-۳ ص ۳۳۹-۴۵ پرگامون پریس ۱۹۹۲

۱۳- "ملت و ناسیونالیسم پس از ۱۸۷۰"، برنام، افسانه، واقعیت، ای. جی. هابزبام، انتشارات کمبریج چاپ دوم ص ۱۰

۱۴- "پروتستانیسم و نهضت اصلاح دینی: روح سرمایه‌داری" ماکس وبر

۱۵- در مورد چگونگی تحول بورژوازی مفهوم دمکراسی نگاه کنید به "جامعه مدنی و تهی شدن دمکراسی از مضمون خود" آلن مک سینز ص ۱۷۸-۱۶۹

۱۶- "دولت و ملت در کنفدراسیون آلمان ۱۸۱۵-۶۶" تاریخ ایده‌های اروپا، جلد ۱۵، شماره ۱-۳ پرگامون پریس ۹۲ ص ۳۷-۳۱

۱۷- از نامه هاردنبرگ به پادشاه پروس، به نقل از "ناسیونالیسم اروپایی"، دیوید تامپسون. ترجمه خشایار بهمنی نگاه نو شماره ۴، دی ۱۳۷۰

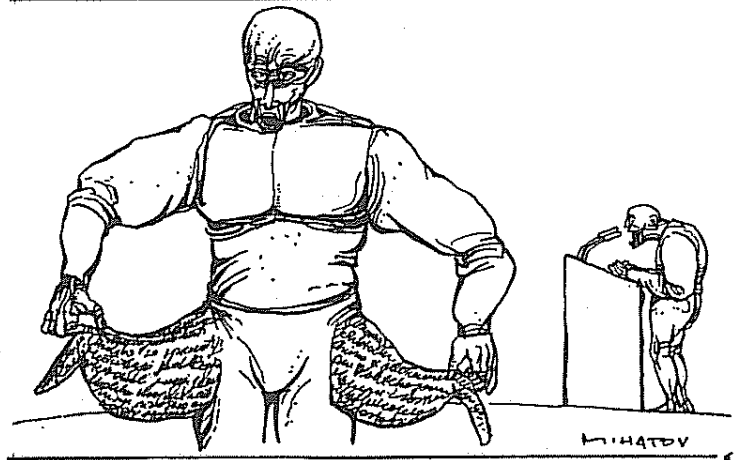
۱۸- مفهوم "ملت" از دید مدافعان حکومت مشروط به قانون اساسی در سوئیس، مأخذ شماره ۲ ص ۲۹-۲۳

است در سال ۹۶ شدید بود. محافظه کاران انگلیس بیشترین چوب را لای چرخ اتحادیه اروپا گذاشته و می گذارند. شکل گیری بلوک های منطقه ای و فراتر رفتن از مرزهای ملی تاکتونی دولت ها، در ذات خود نه تنها بدن نیست که قدمی است به جلو در نزدیکی آدمیان و برداشتن فاصله ها و مرزهایی که نه تنها انسان ها را از هم دور کرده بلکه با تشدید پیش داوری ها و توهم ها و خرافات قومی و نژادی و ملی و غیره کینه و نفرت را در روابط انسان ها بالا برده است. علاوه بر این تشکیل بلوک های فراملی یک واقعیت ناگزیر است که بخش های محافظه کار و عقب مانده سرمایه داری هر چه آه و ناله در رشای حاکمیت ملی خود سردهند، راه گزینی از آن نیست. اما اگر در نفس اتحادها با دید مثبت نگاه می کنیم دلیل آن نیست که هرنوع اتحادی را بپذیریم. اتحادیه های کنونی که در حال شکل گیری هستند جز

بر یک محور شالوده ریزی نشده اند و آن تأمین سود بیشتر برای سرمایه های بزرگ و به قول خودشان برای قابل رقابت بودن در صحنه جهانی و به زیان مردم مزد و حقوق گیر و با زدن از مزایا و حقوق این مردم است، که نمونه برجسته آن پیمان ماستریخت برای اتحادیه اروپاست. آن ها نمی خواهند سطح زندگی مردم را بالا ببرند و مثلاً سطح زندگی پرتغالی ها و یونانی ها را به سطح شمال اروپا برسانند، بلکه برای تشکیل اتحادیه هماهنگ می خواهند استاندارد شمال اروپا را باین آورده و با زندگی مردم فقیر کنونی هماهنگ کنند و به این دلیل مردم آگاه در برابر این نوع اتحادها مقاومت می کنند تا از سطح کنونی زندگی خوره دفاع کنند.

اتحادیه اروپا در سال ۹۶ گام مهم دیگری برداشت و جدول زمانی اتحاد پولی و مالی و بانکی اتحادیه را در اجلاس ایرلند تثبیت کرد. در روند شکل گیری بلوک های منطقه ای در سال ۹۶ نشانه ای دیده می شود که شاید سیمای اقتصادی جهان در قرن بیست و یک باشد و آن اینکه دو منطقه اقتصادی پیش تاز و مسلط در سطح جهانی بوجود آید. یکی در منطقه آسیا-پاسیفیک که شامل ژاپن و چین و دیگر کشورهای آسیای شرقی باشد با اضافه نفتا یعنی ایالات متحده و کانادا و مکزیک و چند کشور آمریکای جنوبی و دیگری در منطقه آتلانتیک و دریای مدیترانه، که شامل اتحادیه گسترش یافته کنونی اروپا و کشورهای حوزه مدیترانه می شود.

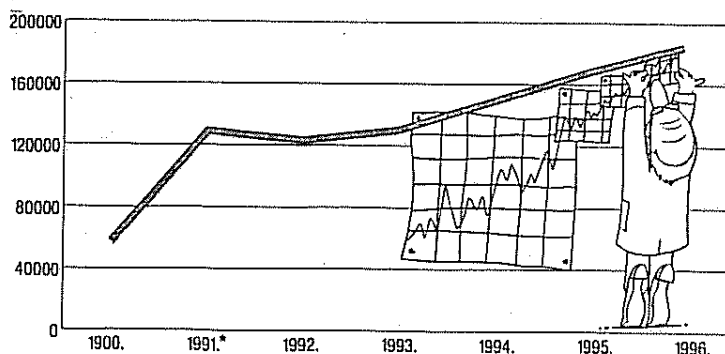
اگر در سال ۹۶ بحران یوگسلاوی سابق آرام گرفت و وحشی گری و قصابی آدمیان با فشار و دخالت بین المللی متوقف شد اما بسیاری کانون های جنگ و بحران در کشورهای حاشیه ای از خاورمیانه و آسیای مرکزی گرفته و تا خصوصاً آفریقا ادامه دارد و بر



قانون هایی را در این راستا تصویب کردند که با مقاومت سخت طبقه کارگر روبرو شد که در مواردی علی رغم تصویب قانون برای کاهش مزایای کارکنان، مانند قطع حقوق دوره بیماری در آلمان، سرمایه داران و کارفرمایان بدلیل اعتصاب و مقاومت کارکنان، فعلاً از استفاده از این قانون چشم پوشی کردند. این حرکت فقط در اروپا نبود، بلکه کشور تازه صنعتی شده کره جنوبی که یکی از ۵ ببر آسیایی است، با تغییر در قانون کار و آزاد کردن دست کارفرماها برای اخراج کارکنان، باز با توجه قابل رقابت کردن مؤسسه در سطح جهانی، می خواهد با فشار هر چه بیشتر بر کارگران و بالا نگه داشتن شاخص استثمار در کره جنوبی رونق تاکتونی خود را حفظ کند. رونقی که در کره جنوبی هم چون دیگر مناطق آسیا مانند چین و اندونزی و مالزی و غیره به برکت کار برده وار کارگران ارزان بدست آمده. در کره هم چون اروپا طبقه کارگر در برابر فشار و استثمار بیشتر به مقابله پرداخته و بدان ادامه می دهد که خود یکی از پدیده های سال ۹۶ بود. چرا که اعتصاب و مقاومت کارگران در کره جنوبی نشانه آنست که مناطق امن و آرامی که سرمایه جهانی در دو دهه اخیر متوجه آنها شده یعنی همین آسیا و آمریکای مرکزی و جنوبی نیز در درآفرین می شوند. اگرچه هنوز در شمال برزیل و در معادن طلای آن کارگران به شیوه کار بردگان در معادن امپراطوری روم کار می کنند و مکزیکی ها، چینی ها و مردم آسیای شرقی بدون هیچ حساب و کتابی و با مزد ارزان در حقیقت بی گاری می کنند، اما نشانه های بیداری و مقاومت در افق دیده می شود.

حرکت آزاد و بدون مرز سرمایه جهانی علاوه بر اینکه دولت های ملی را بدنیا خود می کشد، بیش تر از آن علت وجودی آنها را زایل می کند. سرمایه و سرمایه داری که خود مفهوم "دولت-ملت" را از

حدود ۳ قرن پیش قوام داده و چارچوب های حقوقی حول محور "دولت-ملت" را شکل داده، در حرکت مرحله کنونی خود آنرا رفته رفته کنار می گذارد و باشکل گیری بلوک های منطقه ای اقتصادی و نهایتاً سیاسی، کارکرد "دولت-ملت ها" تغییر کرده و برخا هیچ می شود. و همین باعث برانگیخته شدن مقاومت در حتی بخش های محافظه کار سرمایه داری که از بلوک بندی ها سودی را متوجه خود نمی بیند شده است. این مقاومت در مورد بلوک اقتصادی سیاسی اروپا که جلوتر از هر بلوک دیگری در حال شکل گیری



آن افزوده می‌شود. و در تمام این‌ها رقابت‌ها و سیاست قدرت‌های بزرگ دخیل‌اند چنان‌که در بحران و جنگ داخلی اخیر در زئیر انگشت فرانسوی‌ها در حمایت از دیکتاتور و جلاذ زئیر یعنی موبوتو سه‌سه‌کو دیده می‌شود.

در سال ۹۶ اگر بتوان برای جنبش اسلامی بنیادگرا و حکومت‌آخوندها در ایران، دست‌آوردی در سیاست منطقه‌ای و جهانی سراغ کرد، این همان پیروزی جناح راست هارلیکود و ملاحای یهودی ضدبشر متحد آن درانتخابات اسرائیل بود. سرمایه‌گذاری سیاسی و تروریستی حکومت اسلامی کار خود را کرده و متحد ضمنی آنها یعنی ملاحای یهودی افراطی و حزب لیگود را به حکومت اسرائیل رسانده، تا روند صلح متوقف شود و زمینه فعالیت و قدرت‌گیری جنبش اسلامی مهیا.

اما سال ۹۶ در مجموع یکی از بدترین سالها برای حکومت اسلامی از جنبه روابط بین‌المللی و سیاست جهانی بود و شاید از نظر فشار بین‌المللی و واکنش این حکومت به آن نقطه عطفی به حساب آید. چرا که برای اولین بار حکومت اسلامی نشانه روشن و صریح تسلیم به فشار از خارج را در جریان دادگاه میکونوس و وقایع حول و حوش آن از خود بروز داد. و اگر در نظر بگیریم که تاکنون آلمان و اروپا برای جمهوری اسلامی حکم راه تنفسی را داشته است، اهمیت رابطه با اروپا از نظر جمهوری اسلامی روشن می‌شود. آلمان و اروپا تاکنون اساساً باین دلیل در رابطه با ایران پافشارده‌اند که ایران تنها جاپای محکم آنها در منطقه‌ای است که اولاً بزرگترین منبع سوخت و انرژی جهان است یعنی خلیج فارس و حوزه دریای خزر و ثانیاً منطقه نفوذ کامل رقیب آنها یعنی ایالات متحده است و آلمان و اروپا نمی‌خواهند بدلیل نیاز به سوخت، گلویشان درچنگ آمریکا باشد. اما اگر به عواقب رأی دادگاه میکونوس در افکار عمومی مردم و فشار به دولت آلمان و سایر اروپائی‌ها توجه کنیم و در نظر آوریم که دولت کلینتون در صدد است که از سیاست خاورمیانه‌ای و ایران خود دست‌آوردهای عملی و نه فقط تبلیغاتی داشته باشد و چون در مورد فلسطین و روند صلح به موفقیت لازم نرسیده بعید نیست که راه هم‌کاری با اروپا درخاورمیانه و ایران را باز کند و در آن‌صورت سیاست هم‌آهنگی در پیش گرفته شود که اگرچه هیاهوی سیاست تحریم کنونی ایالات متحده را نداشته، بلکه مؤثر و کارآ باشد و آخوندها را بیش از آن چیزی که تاکنون بوده‌اند زیر فشار ببرد. این همه در سال ۹۷ دور از انتظار نیست و تفاوتی نمی‌کند که رفسنجانی درمسند رئیس جمهوری باشد یا ناطق نوری و مهم نیست که انصار حزب‌الله در صحنه باشند و یا خود حزب‌الله در جبهه!

رابطه جمهوری اسلامی با رژیم سوریه

وانت استراتژیک برای سازماندهی تروریسم دولتی فقها در جهان!

جمهوری اسلامی و سوریه سالهاست که مداوماً یکدیگر را متحدان استراتژیک هم دیگر می‌نامند در واقع نیز رژیم حافظ اسد تنها رژیم دوست جمهوری اسلامی در دنیای عرب و حتی در میان کشورهای اسلامی است. اما رابطه آنها نه تنها چندان دوستانه و استراتژیک نیست، بلکه ائتلاف آنها پایه‌های لرزان داشته و بر زمین شنی بنا شده است. شالوده این ائتلاف در وهله اول معطوف به همکاری در لبنان است. لبنان (بعدازایران و عراق) سومین کشور خاورمیانه است که شیعیان در آن بخش جمعیتی مهمی را تشکیل می‌دهند. آنها هر چند در لبنان اکثریت جمعیت را تشکیل نمی‌دهند، اما درموزائیک لبنان، از همه گروههای دینی و سیاسی-قومی، پرشمارترند (تقریباً بالای ۳۵ درصد جمعیت لبنان). همین مسئله کافی است که جمهوری اسلامی لبنان را یکی از مناطق مهم گسترش نفوذ خود دانسته و در رویاهایش این منطقه را یکی از سرزمین‌های امپراطوری شیعه قلمداد کند. از طرف دیگر، سوریه نیز سالهاست که لبنان را به تیول خود مبدل و عملاً این کشور را به اشغال خود درآورده است. بنابراین لازمه کار در لبنان برای هر دو طرف این است که به سهم همدیگر احترام نهاده و حتی به صورت موقت هم شده اقداماتشان را هماهنگ سازند. بعلاوه حافظ اسد از طایفه علویان سوریه است که در یک کشور سنی مذهب اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دهد و علویان هر چند شیعه اثنا عشری نیستند ولی در هر حال با شیعیان دارای قرابت هستند. دستگاه اسد از این وجه تشابه برای نزدیکی و بنای نوعی ائتلاف با جمهوری اسلامی و نیز شیعیان لبنان بهره‌برداری می‌کند. اما عامل دیگری ائتلاف رژیم جمهوری اسلامی و حافظ اسد را تقویت می‌کند. هر دو کشور در انزوای نسبی بسر می‌برند و از ائتلاف با یکدیگر برای کاهش انزوا بهره‌برداری می‌کنند. رژیم اسد به ائتلاف با جمهوری اسلامی احتیاج دارد تا از طریق آن بتواند به کشورهای دیگر عرب فشار وارد کرده و بویژه از شیوخ خلیج فارس و عربستان سعودی امتیازاتی بگیرد. و رژیم اسلامی حاکم بر ایران نیز به ائتلاف با سوریه اسد نیاز دارد تا بتواند از طریق این کشور در ائتلافهایی که علیه رژیم اسلامی صورت می‌گیرد اختلال ایجاد کند.

اما آشکار است که پایه‌های این ائتلاف بسیار شکننده است. زیرا اولاً، رژیم اسد نمی‌تواند نمی‌خواهد فقط با رژیم اسلامی ائتلاف کند و بیش از حد معینی به فقها نزدیک شود. اسد بنویه خود با جنبش اسلام‌گرانی مخالف است و حاضر نیست به بهای نزدیکی با رژیم اسلامی رشد این جنبش در کشورش را تحمل کند (کافی است به نمونه سرکوب طرفداران اسلام‌گرانی سوریه در شهر حما اشاره کنیم). از طرف دیگر سوریه به روابط حسنه و نیز کمکهای مالی و مادی کشورهای نفتی عرب به شدت نیاز دارد و تا حدی از طریق این نوع کمکهاست که خود را سر پا نگهداشته است. بنابراین سوریه درحدمی تواند با جمهوری اسلامی ائتلاف داشته باشد، که طرف دیگر رابطه اش، یعنی رابطه با کشورهای خلیج و کشورهای دیگر عربی را نسوزاند. به عبارت دیگر سوریه می‌خواهد هم از آخور بخورد وهم از توبره! با

کردستان ایران در برلین اشاره کنیم که نقش و کارکرد این شبکه های تروریستی آشکار گردد.

در حالی که در ایران بخاطر حذف و کاهش بودجه بهداشت و درمان بسیاری از بیمارستانها از تجهیزات اولیه محروم می شوند، و در حالی که آموزش و پرورش به سطح غیرقابل تحملی سقوط کرده است و خصلت طبقاتی آن در راستای محرومیت فرزندان اکثریت مردم از امکانات آموزشی شدت جهش کرده است، منابع مردم ایران در لبنان و سوریه، میلیارد میلیارد، صرف طرحهای جنایت کارانه رژیم اسلامی می شود. رانت استراتژیک رژیم فقها به سوریه باجی برای پیش برد تروریسم دولتی است. طبقه کارگر ایران و اکثریت زحمتکشان ایران چنین رابطه ای و اثرات و نتایج ارتجاعی آنرا مردود می شمارند!

صربستان به کجا می رود؟

صربستان اکنون دستخوش شورشهای بزرگ توده ای در برابر دولت حاکم بر این کشور است. این شورشها که در ارتباط با لغو نتایج انتخابات محلی توسط دولت، خصلت انفجاری بخود گرفته یادآور حرکت هائی می باشد که به انقلابات اروپای شرقی در برابر نظامهای موسوم به "سوسیالیسم دولتی" منجر شد. این تحول در صربستان با بالماسکه ناسیونالیستی میلووشویچ به تاخیر افتاده بود. او از طریق دامن زدن به ناسیونالیسم کور صربی، فاجعه جنگهای قومی- ملی در یوگسلاوی سابق را بوجود آورد که یکی از تراژدی های بزرگ پایان قرن بیستم است. اکنون مردم صربستان پی برده اند که ناسیونالیسم قومی به چه تراژدی عظیمی انجامیده اما افسوس آنها پس از فاجعه و خرابی بصره ناسیونالیسم منحط صربی را طرد می کنند. جنبش کنونی صربستان مانند جنبش های مشابه اروپای شرقی با دو خصلت متناقض رخسار بندی می شود. از یکسو آنها مبین درخواست آتشین توده های مردم این کشورها برای آزادی و تعیین سرنوشت سیاسی بدست خودشان است و از سوی دیگر بر روی این موج آزادیخواهی، جریاناتی سوار شده اند که خواهان استقرار نظامهای سرمایه داری و اتخاذ سیاست های اقتصادی، اجتماعی نئولیبرالی می باشند. این جنبش ها از یک سو نشانه پیشروی و اراده مردم و میل آنها برای عملی ساختن امر آزادی است که درهم شکستن ساختارهای حزب- دولت را آماج قرار می دهد و از سوی دیگر راه را برای نوعی دیگر از دولت فاسد- که بجای پوشش "سوسیالیسم دولتی" تن پوش دولت "دمکراتیک" را بر قامت خود دوخته- هموار می سازد. البته از آنچه که گفته شد نباید یک تقدیر را نتیجه گرفت بلکه این سمت گیری حاصل فقدان یک اکثریت سوسیالیستی واقعی در راس جنبش آزادیخواهی مردمی است.

ترکیب اپوزیسیون نشان می دهد که نیروهای جایگزین می خواهند دولتی فاسد مانند یلتسین در روسیه را بر سرکار آورند که هدف آن گشودن دروازه های صربستان بر روی بازار جهانی و شوک تریابی از اکثریت کارگران و زحمتکشان این کشور است. هم اکنون نیز بخشی از جمعیت کشور و بویژه کارگران کارخانه ها علیرغم بیزاری از دولت حاکم با اپوزیسیون همراهی نمی کنند زیرا با توجه به تجربه سایر کشورهای اروپای شرقی خصلت ضد اجتماعی سیاستهای اپوزیسیون را دریافته اند. آری راهی را که اپوزیسیون در پیش پای جنبش مردمی قرار می دهد چیزی جز کجراههای تجربه شده اروپای شرقی نیست... ●

هر دو طرف دعوا ائتلاف کرده و میان آنها بندبازی کند. ثانیاً، اگر سوریه با اسرائیل درباره بلندپهائی جولان به توافق برسد، احتمالاً خواهد کوشید حزب الله لبنان را خلع سلاح کند و لبنان را از حالت پایگاهی برای ایجاد نگرانی در اسرائیل خارج سازد. در مذاکرات سوریه و اسرائیل، از جمله در لبنان مشکلات و موانع متعدد و قابل توجهی وجود دارد اما همه آنها تابع حل مشکل بازستانی بلندپهائی جولان توسط سوریه است. اگر دولت اسرائیل حاضر شود بلندپهائی جولان را به سوریه پس دهد، سوریه نیز متقابلاً قرارداد صلح را با اسرائیل منعقد کرده و در آن صورت خلع سلاح حزب الله در لبنان به یک احتمال واقعی مبدل خواهد شد. بدین ترتیب می توان مشاهده کرد که پایه های این ائتلاف و یا اتحاد باصطلاح "استراتژیک" تا چه اندازه سست و شکننده می باشد.

گذشته از این، در این ائتلاف، این جمهوری اسلامی است که مدام هزینه این اتحاد استراتژیک را می پردازد و سوریه بشابه "متحد استراتژیک" رژیم آخوندی، مدام فقها را تیغ می زند. تا هم اکنون جمهوری اسلامی میلیاردها دلار نفت به رژیم سوریه داده است که بخشی از آن کمک بلاعوض بوده است و بخشی از آن با تخفیف ویژه به این کشور فروخته شده است که البته سوریه بابت آن چیزی نپرداخته و بدعاری ۲ میلیارد دلاری سوریه به ایران از بابت فروش نفت در شمار طلب های غیرقابل وصول است. و بالاخره این که نفت تنها منبع کمک جمهوری اسلامی به سوریه نیست؛ رژیم اسلامی ایران از طریق تبدیل مقبره حضرت زینب به یکی از مراکز عمده زیارت شیعیان، سالانه نزدیک نیم میلیون زائر را با ارز دولتی به سوریه روانه ساخته و از این طریق یک منبع درآمد مهم برای سوریه ایجاد می کند. یا این همه سوریه هر جا که لازم دیده به ضرر جمهوری اسلامی با دیگران هم صدا شده است. آخرین مورد آن در کنفرانس ۶+۲ بود که سوریه همراه مصر و کشورهای عضو شورای همکاریهای خلیج" بیانیه ای را امضاء کرد که در آن از تهدید و خطر جمهوری اسلامی در خلیج فارس ابراز نگرانی شده و جزائر سه گانه، متعلق به امارات متحده عربی قلمداد شده است. این اقدام سوریه آنقدر برای رهبران جمهوری اسلامی کلافه کننده بود که آنها ناچار شدند به مطبوعات تحت فرمان شان دستور دهند که علیه سیاست سوریه سروصدا راه بیندازند؛ مسئولان رژیم نیز ناراحتی شان را آشکار کردند تا حدی که خدام معاون اسد، به تهران آمد تا به اصطلاح ماجرا را رفع و رجوع کند. اما همین مذاکرات یکبار دیگر اثبات کرد که رابطه دو کشور به خیابان یک طرفه ای می ماند که در آن سوریه همواره طرف گیرنده است؛ زیرا اسد می داند که آخوندها بدون اجازه او نمی توانند در لبنان حضور داشته باشد و هم چنین می داند که نق زدنهای جمهوری اسلامی نمی تواند به جانی برسد، چون اگر این نق زدنها از حد معینی بگذرد، سوریه می تواند اندکی وزنه رابطه با کشورهای دیگر را سنگین تر کند و حال جمهوری اسلامی را جا بیاورد. به این ترتیب این "اتحاد استراتژیک" به وسیله ای برای ائتلاف ثروت و منابع مردم ایران مبدل شده است.

رهبران جمهوری اسلامی در گفتارها و تحلیل هایشان می کوشند این رابطه را برای منافع ملی ایران ضروری جلوه دهند. اما حقیقت این است که مردم ایران در این رابطه جز ضرر هیچ نوع نفعی ندارند. در واقع منابعی که به سوریه و حزب الله لبنان تزریق می شود، صرفاً در خدمت تقویت رابطه ایدئولوژیک میان جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان قرار ندارد. بخش مهمی از کمکها برای طرح های تروریستی رژیم در چهارگوشه دنیا از طریق شبکه های شیعیان لبنانی هزینه می شود. کافی است که به ترور دکتر شرفکندی دبیر کل حزب دمکرات

مذهبی را با جنبش خود تلفیق کرده و به تعمیم و تقویت آن پرداخته است.

یک آموزه

اگرچه بین طرفداران الهیات رهایی بخش تفاوت‌های مهمی وجود دارد، معیاد چند نکته پایه‌ای در نوشته‌های آنان می‌توان پیدا کرد که گسست رادیکالی را از آموزه‌های سنتی و معمول کلیساهای کاتولیک و پروتستان نشان می‌دهد.

۱- نقد اجتماعی و معنوی رادیکال علیه سرمایه‌داری وابسته به عنوان سیستمی غیرعادلانه و جنایت‌کارانه، که شکلی از گناهان کبیره محسوب می‌شود.

۲- استفاده از متدهای مارکسیستی. برای درک علل نقد، تناقضات سرمایه‌داری و اشکال مبارزه طبقاتی.

۳- حمایت از تهی‌دستان و هم‌بستگی با نبردشان برای خودرهایی.

۴- کمک به تکامل اجتماعات مردمی مسیحی با سمت‌گیری حمایت از تهی‌دستان به عنوان شکل نوینی از کلیسا و ارائه آلترناتیوی درمقابل سبک زندگی فردگرایانه.

۵- شیوه نوینی در قرائت کتاب مقدس ارائه می‌شود. مثلاً تلاش می‌شود از فصل‌هایی نظیر اگزودس که نبرد یک خلق در زنجیر را برای رهایی نشان می‌دهد استفاده شود.

۶- مبارزه علیه بت‌پرستی (ونه بی‌خدائی - آتئیسم) به عنوان دشمن اصلی مذهب یعنی علیه فرعون‌های جدید، سزارها و هرودها، ثروت‌مندان، مرفه‌ها، قدرت‌مندان، امنیت ملی دولت، قدرت نظامی و تمدن مسیحی غربی.

۷- رهایی تاریخی بشریت به عنوان مقدمه حل شدن نهائی در مسیح و سلطنت آسمان.

۸- نقادی بر الهیات سنتی دوآلیست، که اگرچه تاریخ الهی و تاریخ بشری را متفاوت از یک‌دیگر می‌داند اما از یک‌دیگر منفک نمی‌کند. این برداشت محصول فلسفه یونانی پلاتون است نه سنت کتاب مقدس.

مسیحیت رادیکال و الهیات رهایی‌بخش تنها در اقلیتی از کلیساهای آمریکای لاتین که عمدتاً تمایلات محافظه‌کارانه در آنها غلبه دارد، صاحب نفوذ است. اما تأثیرات این جنبش به هیچ‌وجه قابل چشم‌پوشی نیست. این امر بویژه در

انقلابی در آمریکای مرکزی و یا شکل‌گیری جنبش کارگری نوین در برزیل را نمی‌توان درک کرد. این جنبش (که ما در اینجا به بررسی بخش کاتولیکی آن که عیناً در عرصه زندگی بخش پروتستانی آن نیز صادق است، می‌پردازیم) از طرف واتیکان و سلسله مراتب کلیسا در آمریکای لاتین (مجمع اسقف‌های آمریکای لاتین) و در رأس آنها اسقف کلمبیانی آلفونسولونرتروچیلو، بارها مورد حمله قرار گرفته است. آیا می‌توان از یک نبرد طبقاتی در درون کلیسا سخن گفت؟ آری و خیر. پاسخ مثبت است به دلیل اینکه این جنبش در شرایط معین با منافع طبقه مسلط، و یا طبقه تحت سلطه همسو می‌شود. اما از طرف دیگر ما مجاز نیستیم فراموش کنیم که اسقف‌ها، مسیحیان و کشیشانانی که هدایت کلیسای تهی‌دستان را به عهده دارند، خود تهی‌دست نیستند. هم‌دلی آنها با تهی‌دستان به خاطر انگیزه‌های روحی و اخلاقی است، که توسط فرهنگ مذهبی، اعتقاد مسیحی و سنت کاتولیکی آنان برانگیخته می‌شود. حتی فراتر از آن، می‌توان گفت که ابعاد اخلاقی و مذهبی، بخش غالب انگیزه هزاران فعال مسیحی سنندیک‌ها، اتحادیه‌های شهری، اجتماعات مردمی و جبهه‌های انقلابی را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب تهی‌دستان وضعیت‌شان را درمی‌یابند و تصمیم می‌گیرند به عنوان مسیحیانی که به کلیسائی تعلق دارند، و از عقیده و ایمانی انرژی روحی کسب می‌کنند، خود را سازمان داده و به مبارزه بپردازند. این هویت مذهبی و عقیدتی هرگاه به عنوان پوششی برای علقه‌های اجتماعی و اقتصادی فهمیده شود، نگرشی محدودگرایانه است که مانع از درک غنا و تنوع و شگفتی یک جنبش واقعی می‌گردد. الهیات رهایی‌بخش آن‌طور که از سال ۷۱ در نوشته‌های شخصیت‌های مشهوری مانند گوستاو گوتیرز از پرو، روبن آلوس، مگو آسمان، کارلوس مترز، لئوناردو-باب-کلودیوس از برزیل، جون سابرینو، ایگناسیو اپاسوریا از السالوادور، سگاندوگالی لیا، رونالد موفرو از شیلی، پابلو ریشارد از شیلی-کستاریکا، جوش میگوئل بونیونو، جوآن کارلوس سانونه از آرژانتین، انریکو دوسل از آرژانتین-مکزیک، جوآن لوئیس سگونو از اروگوئه، فرموله شده تولید فکری جنبش اجتماعی مزبور را نشان می‌دهد. من اصطلاح "تولید فکری" را از ایدئولوژی آلمانی مارکس اخذ کرده‌ام. جنبش الهیات رهایی‌بخش برای آنکه خود را فاسنونئی کند مدام آموزه‌های

الهیات رهایی بخش

چیست؟

نوشته: میشل لوی
ترجمه: و. اخلاقی

براستی الهیات رهایی بخش چیست؟ چرا نه تنها واتیکان، بلکه پنتاگون، نه تنها اسقف‌های منبر مقدس بلکه مشاوران ریگان نیز از این پدیده برآشفته‌اند؟ چرا نمایندگان ارتش‌های قاره آمریکای لاتین در نوامبر ۱۹۸۷ در ماردل پلایای اوروگوئه گرد آمده، و گردآوری و تنظیم مدارک واقعی برای تجزیه و تحلیل الهیات رهایی بخش را ضروری دیده‌اند؟ علت این امر روشن است، آنچه هم‌اکنون در عرصه عمل مشاهده می‌شود، از چارچوب مباحثات تئوریک سنتی به مراتب فراتر می‌رود، و حاکمیت نمایندگان اجتماعی و مذهبی نظم موجود را، به مبارزه می‌طلبد.

یک جنبش

اصطلاح الهیات رهایی بخش از کلام لئوناردو-باب-ویدرشاین و از پرداخت اندیشگی تجربه جاری ساخته شده است. این اصطلاح دقیقاً بیان حقوقی یک جنبش فراگیر اجتماعی است که در آغاز سالهای ۸۰ و خیلی بیشتر، از مکتوبات الهی نوین، رونق گرفت. این جنبش بخش‌های مهمی از کلیسا (کشیشان، جماعات فرقه‌ای، اسقف‌ها)، جنبش‌های مذهبی غیرکلیسایی (آکسیون کاتولیکی، جوانان دانشگاهی مسیحی، جوانان کارگر مسیحی)، بخش‌های مختلف نهادهای خدماتی عبادی (خدمات عبادی کارگران، خدمات عبادی دهقانان، خدمات عبادی شهری) و اجتماعات مردمی کلیسایی را دربرمی‌گیرد. بدون بررسی تجربه این جنبش اجتماعی که می‌توان آنرا مسیحیت برای رهایی نامید، وقایع اجتماعی و تاریخی مهمی نظیر خیزش

کره جنوبی در خیابان

این مقاله برگردان نوشته ژان دوپونت در نشریه اینترنتی اینترناشینال ویوپوینت، شماره ۲۸۵ است که بخاطر اهمیت مسئله اعتصاب کارگران کره جنوبی، برای خوانندگان نشریه ترجمه می شود. ذکر این نکته ضروری است که از پی ادامه اعتراضات، بالاخره دولت کره ناچار شد درخواست اتحادیه‌ها برای تجدیدنظر در قانون کار را بپذیرد!

در ۲۷ دسامبر، ۳۵۰۰۰۰ کارگر کره ای دست از کار کشیده و بدین ترتیب بزرگترین اعتراض کارگری در کره جنوبی را به نمایش نهادند. در طی چهار هفته پس از این حرکت، اعتراض بر سر قانون کار غیرعادلانه به کارگران یقه سفید نیز گسترش یافت؛ برخی از کارگران یقه سفید به بخشهایی از اقتصاد کره تعلق داشتند که هرگز در هیچ اعتصابی شرکت نکرده بودند. کنفدراسیون غیرقانونی اتحادیه های کره موقعیت خود را بمثابة سازمان اصلی کارگری کره تثبیت کرد. این سازمان در حقیقت نیروی اصلی راهبر دمکراسی در کشوری است که دیگر هرگز نمی تواند به وضعیت پیشین خود برگردد.

تمرکز اصلی اعتراضات کارگری در بخش صنایع اتومبیل قرار داشت که چهار کارخانه اصلی این صنعت هیوندا، سانگ یونگ، کیا و آسیا بطور کامل تعطیل شدند. بهمین ترتیب بزرگترین کارخانه کشتی سازی دنیا که نام آن صنایع سنگین هیوندا می باشد و همراه آن شرکت کشتی سازی و صنایع سنگین که دومین کارخانه بزرگ کشتی سازی کره است نیز به

کلیسای آمریکای لاتین تشخیص داد.
۱) یک گروه خیلی کوچک از بنیادگرایان وجود دارد که ایده های فوق ارتجاعی و گماًها نیمه فاشیستی را نمایندگی می کنند. گروه "سنت، خانواده و دارائی" به این جریان تعلق دارد.

۲) یک جریان قدرت مند و با نفوذ محافظه کار و سنت گرا وجود دارد که الهیات رهائی بخش را بعنوان دشمن هدف خود قرار داده و متحد ارگانیک طبقات حاکم (وهم چنین دستگاه پاپ) می باشد. مونزیگنور- لویز- توریچیلی و رهبری "مجمع اسقف های آمریکای لاتین" به این جریان تعلق دارند.

۳) یک جریان اصلاح طلب نوگرا (با استقلال اندیشگی از قدرت مندان رم) وجود دارد که از حقوق بشر دفاع کرده و از تأمین اجتماعی معینی برای تهی دستان حمایت می کند. این گرایش در کنفرانس پویلا در سال ۱۹۷۹ غلبه داشت.

۴) اقلیتی کوچک اما پرنفوذ از رادیکال ها، که طرف دار الهیات رهائی بخش هستند که ظرفیت بالائی در هم بستگی با جنبش های خلقی و حرکات کارگری و دهقانی از خود به نمایش می گذارند. شناخته ترین چهره های این جریان، اسقف ها یا کاردینال هایی نظیر مندز آرسو از مکزیک، پائولو آرنز و پدرو کاسل دالیگا از برزیل و پروانو از اکوادور می باشند. در میان این جریانات بخش پیش رو را انقلابیون مسیحی مانند "جنبش مسیحیان برای سوسیالیسم" جریاناتی که با ساندنیسم فعالیت می کنند، هواداران کامیلو تروس یا مارکسیسم مسیحی تشکیل می دهند. تنوع جریانات مختلف در کلیسا نشان می دهد که انشعاب در آن نمی تواند صرفاً به شکل عمودی بین "پائینی ها"، جنبش های خلقی مسیحی، اجتماعات مردمی، اتحادیه های مسیحی و "بالائی ها" اشرافیت، اسقف ها و رهبری کلیسا باشد. این انشعاب به علاوه بصورت افقی نیز در همه سازمان روحانیت از بالا تا پایین از کنفرانس اسقف ها تا انجمن های معین مذهبی، قلمرو رسمی اسقف های کاتولیک و جنبش های مردمی مشاهده می شود. اما نباید فراموش کرد که ما با تناقضات درون یک سیستم سروکار داریم که علی رغم تضادها وحدت خود را حفظ کرده است نه فقط بدان خاطر که همه طرف های شرکت کننده در آن می خواهند از یک انشعاب در کلیسا اجتناب شود، بلکه بدان علت نیز که اهداف مذهبی شان تا سطح اهداف اجتماعی و سیاسی شان قابل تقلیل نیستند.

برزیل، جائیکه کنفرانس اسقف ها علی رغم فشار دائمی واتیکان، از محکوم کردن الهیات رهائی بخش خودداری ورزید، قابل مشاهده است. کلیساهای آمریکای لاتین در واقعیت به عنوان تشکیلاتی یک دست به نظر نمی رسند، و از سرزمینی به سرزمین دیگر می توان جهت گیری های نه تنها متفاوت بلکه کاملاً متضادی را مشاهده کرد. مثلاً کلیسای آرژانتین در زمان دیکتاتوری نظامی و "جنگ کثیف" آن علیه طرف داران سرنگونی دولت با سکوت دهشتناک خود به تأیید جنایات رژیم پرداخته و در شرایط کنونی خواهان عفو قاتلان و شکنجه گران نظامی است، و تمام نیروی خود را بر علیه "خطر واقعی که ملت را تهدید می کند یعنی پلاق" بسیج کرده است. در کلمبیا نیز کلیسا مخلصانه به توجیه سیستم الیگارش حاکم پرداخته و به نام مذهب جنگ علیه کمونیست بی خدا را قانونیت می بخشد. اما از سوی دیگر، در برزیل کلیسا از سال ۱۹۷۰ علیه رژیم نظامی مبارزه کرده و امروزه نیز از نبرد کارگران برای حقوق بیشتر، و اصلاحات ارضی حمایت می کند.

اختلال در همه سطوح

در درون کلیسای هرکشور نیز می توان گرایشات متضاد را تشخیص داد. مثلاً در نیکاراگوئه تعداد زیادی از کشیش ها از انقلاب ساندنیستی حمایت کرده، درحالیکه اغلب اسقف ها از کنتراها جانب داری کرده اند. این شکاف عمیق را می توان در مؤسسات قاره ای نیز مشاهده کرد. درحالیکه کنفرانس اسقف ها در آمریکای لاتین که از سال ۱۹۷۲ زیر سیطره محافظه کاران است، و نبرد بی امانی را علیه الهیات رهائی بخش هدایت می کند، کنفرانس فرق مذهبی در آمریکای لاتین ذره ای از جانب داری کلیسای تهی دستان طفره نرفته است. اگر بخواهیم کلیسا را به دو فراکسیون انقلابی و ضدانقلابی تقسیم کنیم، تصویر ناقصی ارائه داده ایم. قبل از هرچیز به خاطر اینکه تعداد زیادی از کشیش ها، راهبه ها، اسقف ها نظیر سازمان دهندگان مردمی اصلاً سیاسی نیستند و به نحو چشم گیری بر اساس محرک های مذهبی و اخلاقی فعالیت می کنند. آنها بسته به تغییر شرایط از خودعلاقه نشان می دهند. براین مبنا در میان کلیسا رنگین کمانی از سایه روشن هایی مختلف و افراطی از هردو سوی آنها قابل مشاهده است. دراین رابطه می توان حداقل ۴ جریان متفاوت را در درون

دور دوم

پس از یک توقف کوتاه برای تعطیلات آخر سال، رهبر (KCTU) کون یانگ جیل) در ۶ ژانویه موج دوم اعتصاب عمومی را اعلام کرد. اتحادیه های فلز، اتومبیل، ساختمان، فدراسیون اتحادیه های هیوندا، کارگران یقه سفید و متخصص توقف کار نامحدود کار را آغاز کردند. بسیاری از اتحادیه های کارگران یقه سفید که شرکتهای بیمه و مالی را نمایندگی می کردند در موج اول اعتصاب شرکت نکرده بودند. حداقل ۱۵۰ اتحادیه وابسته به (KCTU) و ۱۹۱۰۰۰ کارگر در موج دوم اعتصابات شرکت کردند. بسیاری از کارگران علاوه بر شرکت در اعتصاب محل کار، در اجتماعات منظم کارگری در ۱۹ شهر مهم کشور شرکت می کردند.

کارگران دو شبکه اصلی رسانه ای کره نیز به اعتصاب پیوستند. کارگران ۲۴ بیمارستان اصلی کشور نیز که در دوره تعطیلات برای مدت کوتاهی کار خود را از سر گرفته بودند، دوباره وارد اعتصاب شدند. درخواستهای اصلی موج دوم الغاء قوانین ضدکارگری ولایحه آژانس برنامه ریزی امنیت ملی، مغذرت خواهی رئیس جمهور کیم یونگ سام و استعفای کامل کابینه نخست وزیر لی سو سونگ و صدر حزب حاکم کره جدید بود.

حمایت اجتماعی افزایش می یابد

در طی موج دوم اعتصاب، فعالین اعتصابات در چهارگوشه کشور شاهد رشد روزافزون علاقه و همدردی مردم و سایر سازمانهای اجتماعی با اعتصاب کنندگان بودند. در سنول، شهروندان عادی کره ای، کارگران غیراتحادیه ای و دانشجویان به اعتصاب پیوسته و در راهپیمایی منظم چهار کیلومتری کارگران از پارک ژوکومیو بسوی کلیسای کاتولیک که (KCTU) برای اجتناب از سرکوب پلیس ستاد خود را در آنجا مستقر کرده بود. —

همچنین امکاناتی در اختیار کارفرمایان می نهاد تا افزایش سطح دستمزدهایی را که اتحادیه های کارگری مستقل در اواسط دهه هشتاد به آنها تحمیل کرده بودند، دوباره پس بزنند.

دور اول

اعتصاب هنگامی به وقوع پیوست که کارگران دریافتند حکومت مخفیانه قانون جدید را بدون بحث در پارلمان به مرحله اجراء نهاده است. کنفدراسیون اتحادیه های کارگری کره (KCTU) که غیرقانونی بوده اما از طرف دولت تحمل می شود بسرعت بعنوان نیروی اصلی سازمان دهنده اعتصاب در صحنه حاضر شده و به هماهنگی اعتصاب در سطح محلی و ملی پرداخت. این اتحادیه همچنین به سختگوی کارگران در ارتباط با دولت و رسانه ها مبدل شد. این اتحادیه که دو سال قبل تاسیس شده است اغلب اتحادیه های رزمنده بخش اتومبیل، کشتی سازی و سایر کارخانه های اصلی در رشته صادرات را هدایت می کند.

قانون کار جدید و همچنین قدیمی درجانی که اتحادیه مورد تأیید دولت یعنی فدراسیون اتحادیه های کره ای (FKTU) وجود داشته باشد، مانع از فعالیت اتحادیه جدید (KCTU) می شود. ولی از دوره دمکراتیزاسیون دهه هشتاد اتحادیه های مستقل شکوفا شده اند و اتحادیه طرفدار دولت تنها کارخانه های کوچک و کارگرانی را که سازماندهی شان در سطح بسیار پائین قرار دارد نمایندگی می کند. علیرغم موضع تردیدآمیز اتحادیه رسمی، اغلب کارگران این اتحادیه به اعتصاب عمومی پیوستند. همین واقعیت یکی از جوانب برجسته مبارزه کارگری اخیر را نشان می دهد که بیشک دارای تاثیرات بسیار مهمی برای آینده جنبش کارگری کره خواهد بود.

ششمین کشور سازنده اتومبیل در جهان با ظرفیت ۱۰۰۰۰ اتومبیل در روز می باشد که چهارهزار اتومبیل تولید شده روزانه به خارج صادر می گردد. این کشور بلحاظ دریافت سفارشات کشتی سازی سومین رتبه را در جهان بخود اختصاص داده است. اعتصاب در این رشته ها نقش کوبنده ای در اقتصاد معطوف به صادرات کره بر جای نهاد.

اکثر کارگران اعتصاب کننده مستقیم یا غیرمستقیم برای دایو، هیوندا و ال جی یا سام سونگ کار می کنند که چهار ماموت بزرگ کره جنوبی هستند که یک سوم تولید اقتصادی و نصف صادرات این کشور را کنترل می کنند. برای مثال، هیوندا در رشته هائی مانند کشتی سازی، اتومبیل، تجهیزات خانه سازی، اداره شبکه ای از انبارها و نیز بیمه دخالت دارد.

اعتصاب هنگامی آغاز شد که آهنگ رشد صادرات در حال کاهش بود. سرمایه داران و سیاستمداران عمده بزعم خود برای احیاء مجدد اقتصاد از اصلاحات عمیق در ساختار صنعتی، اجتماعی و فرهنگی جامعه کره سخن می گفتند. اقتصاددانان یک کسری ۲۰ میلیارد دلاری برای سال ۱۹۹۶ پیش بینی می کردند. روزی که اعتصاب آغاز شد بورس به پائین ترین سطح خود در سه سال گذشته سقوط کرد. تخمین زده می شود که اعتصاب حدود ۲ میلیارد دلار سطح تولید را کاهش داده است.

نقطه کانون اختلافاتی که منجر به بروز اعتصاب شد اصلاحاتی بود که در قانون کار پدرسالارانه در دست انجام بود. اصلاحات مزبور اختیارات نامحدودی به صاحبان کسب وکار برای اخراج کارگران و برنامه ریزی ساعت کار اعطاء می کرد. انحصارات بزرگ کره جنوبی خواهان چنین اصلاحاتی بودند برای آنکه بتوانند بر روی رشته های اصلی فعالیت اقتصادی خود متمرکز شده و حوزه های کم درآمد فعالیت اقتصادی را تعطیل کرده و یا

کنند. و در همانحال کارگران یقه سفید کرده‌مائی های توده ای خود را در مناطق پائین شهر سنول برگزار کردند. هدف این بود که ورود کامل کارگران یقه سفید به اعتصاب بطور برجسته ای نشان داده شود.

سه شنبه ۹ ژانویه به روز اعتراض علیه حزب جدید کره و رئیس جمهوری کمی یونگ سام اختصاص داده شد. اعتصاب کنندگان اجتماعاتی در برابر دفاتر این حزب در سراسر کشور برگزار کردند.

بیش از هزار کارگر رسانه های عمومی دفاتر اصلی حزب حاکم را تخم مرغ باران کردند و در حالی که آواز می خواندند با صدای بلند علیه حزب حاکم شعار سر دادند. آنها خواهان استیضاح حزب حاکم که به شیوه ضددمکراتیک به قانون کار جدید و قوانین امنیتی رای داده بود، شدند. تخم مرغ ها را روستائیان محلی در اختیار کارگران گذاشته بودند.

روز بعد

تنظاهرات زیر

شعارحکومت دزد برگزار شد که اعتراضی بود به شیوه استبدادی و خودسرانه تصویب قوانین مربوط به سرکوب کارگران و قوانین امنیت ملی. در روز جمعه از اعتصاب کنندگان و طرفداران اعتصاب خواسته شد که اتومبیل هایشان را به وسط شهرها آورده و با مسدود کردن عبور و مرور، احساس اعتراض توده ای و عمومی را به همگان نشان دهند. در شنبه ۱۱ ژانویه، اتحادیه ها و

کرده و سپس در دسته های ده تا پانزده نفری شروع به پخش اعلامیه و برگزاری اجتماعات در بیش از صد مرکز خرید، مترو و ایستگاههای راه آهن در تمامی پایتخت نمودند. بخش انتشارات (KCTU) حدود یک میلیون بولتن اعتصاب که برای جلب افکار عمومی تنظیم شده بود منتشر ساخت. آکسیونهای مشابهی در ۲۰ مرکز منطقه ای برگزار شد. در ۸ ژانویه، اتحادیه کران



اعتصابی روز ویژه با مردم عادی را برگزار کردند. اتحادیه کارگران شرکتهای سرویس اتومبیل در ۲۷ مرکز موقت در سراسر کشور، خدمات مجانی در اختیار مردم گذاشتند. اعضای شورای شهرستانهای (KCTU) به روستاهایی که برف شدید در آنها باریده بود رفته و در عملیات بازکردن راهها و جاده های روستائی شرکت کردند. وقراراست سایر اتحادیه کران شهرها، مناطق و مجموعه های صنعتی در پاکسازی محیط زیست شرکت

شرکت می کردند.

شورای ملی کلیساها یک گروه کار از تمام پیروان مسیحی برای تجدیدنظر در قانون کار ایجاد کرد. یک ارگان سراسری از کشیش های کاتولیک تصمیم گرفت که در همه کلیساها پوستر اعتصاب را به نمایش گذاشته، محوطه کلیساها را در اختیار اعتصاب کنندگان قرار دهد و مراسم ویژه مذهبی برای حمایت از اعتصاب برگزار نماید. یکی از سازمانهای اصلی راهبه های بودائی

تصمیم گرفت یک نیروی کمک رسانی اضطراری برای اعتصاب ایجاد کند.

انجمن وکلا

برای جامعه

دمکراتیک

درخواستی رسمی

برای دسترسی به

پرونده های اجلاس

فوق العاده مجلس ملی

که طی آن

قانونگذاری مورد

منازعه به تصویب

رسید، ارائه کرد.

انجمن استادان

دانشگاه برای

دمکراسی ۲۰۰۰

امضاء برای الغاء

قانون خطاآمیز جمع

آوری کرد. اقدامات

مشابهی از سوی

پزشکان و هنرمندان

نیز انجام شد.

تاکتیک های معطوف به باز شدن بسوی مردم

با توجه به اهمیتی که جلب افکار عمومی در چنین بحران بی سابقه ملی دارد و تهدید مداوم به سرکوب شدید دمکراسی و فعالیت های کارگری، اعتصاب کنندگان بسرعت شیوه های نوآورانه ای را ابداع کردند که آنها را با اکثریت غیراعتصاب کننده پیوند دهد. در ۷ ژانویه، ۱۵ هزار اعتصاب کننده در پارک جوگومیو اجتماع

طرفدارانشان خیابانهای شهرهای اصلی کشور را پر می کردند. نمی تواند ادامه یابد.

گروه تدوین کننده استراتژی (KCTU) به این نتیجه رسید که چنانچه حکومت برای سرکوب به قوه قهریه متوسل شده و کارگران را در صنایع کلیدی به سر کار بازگرداند، برنده بازی خواهد بود. احتمال هجوم پلیس به کلیسانی که محل استقرار رهبران اعتصاب بود، بسیار ضعیف می نمود. ولی لازم بود که رهبران اعتصاب به زندگی زیرزمینی رو آورند. دستگیری رهبران اتحادیه ای در کلیسا، می توانست برای مدت مدیدی جنبش را از اهرم رهبری کننده محروم ساخته و در فضای سرکوب بسیاری از کارگران را بر سرکار برگرداند. در چنین شرایطی یعنی هنگامی که فشار از پائین کاهش می یافت، کنفدراسیون قانونی می توانست یک سلسله اعتراضات نیمه کاره را سازمان دهد.

پس از این اجلاس، رهبران (KCTU)، بیانیه ای منتشر کردند که بازنگری آن نشان دهنده ابهام در مواضع رهبری است. در این بیانیه گفته می شود که از اعضاء خواسته خواهد شد که با پذیرش چیزی کمتر از الفاء کامل قانونگذاری مورد تنفر عمومی موافقت کنند. رهبری (KCTU) در جریان بیش از ده سال مبارزه برای تشکیل یک اتحادیه مستقل به وجود آمده است و می توان انتظار داشت که همه تدابیر و تلاشهای لازم برای حفظ خصلت مسالمت آمیز اعتصاب را مبذول دارد بطوریکه حکومت صمیمانه متعهد به بازگشایی روند بحث برای اصلاح واقعی قانون کار شود.

پایان بازی

رهبران اتحادیه (KCTU) در حالیکه احساس می کردند که تشدید درگیریها آنها را به پیروزی نخواهد رساند اما در عین حال تصور می کردند که چنانچه اعتصاب عمومی را یک هفته دیگر نیز ادامه دهند حکومت را ناچار خواهند کرد

عمومی از اعتصاب نیز رو به افزایش می نهاد. کوانک یونگ ژیل رهبر (KCTU) که پس از صدور حکم بازداشت در کلیسای میونگ دونگ پناه گرفته بود اعلام کرد تا رئیس جمهور درخواستهای ما را نپذیرفته و از ۱۲ میلیون کارگر معذرت خواهی نکند، اعتصاب ما ادامه خواهد یافت. اولین علانم تردید در صفوف حکومت ظاهر شد. مقامات عالیرتبه حکومتی اقدام به برگزاری جلسات اضطراری برای یافتن راه حلی جهت پایان دادن به دو هفته اعتصاب کردند. ولی تصویر عمومی همچنان عزم حکومت برای درهم شکستن اعتصاب بود. دادستان از اقدام پلیس ضد شورش برای بازرسی دفاتر (KCTU)، اتحادیه های فدراسیون کارگران اتومبیل کره، اتحادیه فدراسیون متخصصین و تکنسین های کره و شورای اتحادیه های بیمارستانهای کره، حمایت کرد.

سناریوهای سرکوب

در پایان هفته رهبری (KCTU) یک جلسه اضطراری استراتژیک برگزار کرد. آنها چنین استدلال کردند که به خیابان کشاندن کارگران در روزهای آخر هفته مشکل است. اکثر اعتصابات در کره با اعتصابات نشسته در محل کار آغاز شده و کارگران پس از شرکت در آن به تظاهرات و گردهم آیی های دیگر می روند.

کارگرانی که روز دوشنبه به محل کار خود سر زده بودند مشاهده کردند که پلیس محل کارشان را تحت کنترل خود درآورده است. این در حالی بود که حکومت خود را برای سرکوب اعتصابات آماده می کرد. این مسئله دو نوع واکنش متفاوت را به بار آورد؛ از سویی خشم لگام زده و از سوی دیگر روحیه شکست گرایی آمیخته به خشم و طغیانهای ناپایدار.

سازمان دهندگان دریافته اند که دیگر اجتماعات مسالمت آمیز و منضبط دو هفته اول که طی آن هرروزه ۲۰۰۰۰۰۰ کارگر همراه با

جنبش های اجتماعی از مردم دعوت کردند که در گردهم آیی های محلی و منطقه ای شرکت کنند. در روز یکشنبه، اتحادیه های (KCTU) پیکنیک و گردشهایی را سازمان دادند برای آنکه به عموم اهالی نشان داده شود که اعتصاب کنندگان نیز از مردم عادی بوده و در پی درگیری قهر آمیز نیستند.

در حالیکه بسیاری از مردم دارای روحیه بسیار بالا بودند، و بسیاری از اعتصاب کنندگان با مشاهده علانم حمایت توده ای از اعتصاب هر چه بیشتر در امر پی گیری اعتصاب تشویق شده بودند، علانم خودداری در میان کارگران صنعتی که از ۲۷ دسامبر اعتصابات را شروع کرده بودند، مشاهده شد. این کارگران بطور روزمره و منظم با پلیس و اعتصاب شکنان درگیر بودند. یک کارگر ۲۲ ساله اتومبیل سازی بنام شونگ چیس- سوک در جنوب شهر اوسلان، از ناامیدی خود را آتش زد. این نشانه وحشتناکی از بروز ناامیدی در برخی از اعتصاب کنندگان بود. این کارگر از جمله ۲۰ هزار کارگر هیوندا بود که در ۱۱ ژانویه با پرتاب گاز های اشک آور پلیس ضدشورش بسوی تالار شهر آسان، دست و پنجه نرم کرد بود.

اعتصاب کنندگان بر سر مواضع خود محکم ایستادند

بموازات کاربرد تاکتیک های معطوف به جلب حمایت عموم اهالی، رهبران (KCTU) به فعالین اعتصاب تاکید کردند که حکومت کره درخواستهای آنها را نپذیرفته و تلاش خواهد کرد تا جنبش را از طریق توسل به قهر سرکوب کند. حقیقت هم همین بود. در ۷ ژانویه دادستان کل ۲۱۷ فعال اتحادیه ای را برای بازپرسی احضار کرده بود. پس از این حادثه، حکم جلب ۲۰ نفر از رهبران اصلی (KCTU) صادر شد. علیرغم تهدیدهای فزاینده از سوی حکومت علیه اعتصاب کنندگان همچنان قوی مانده و حمایت

پیروزی جزئی یا شکست کامل؟

رهبران اصلی (KCTU) از لحظه آغاز اعتصاب برای مذاکره تحت فشار قرار داشتند. هیچکدام از آنها نمی خواستند مسئولیت سرکوب دست آوردهای دمکراتیک سالهای اخیر را بعهده گیرند. بنظر می رسد که آنها بر روی بروز شکاف در طبقه حاکم بیش از حد سرمایه گذاری کرده بودند. همانگونه که کیون یونگ ژیل اذعان می کند، پس از تعلیق اعتصاب عمومی اکنون نوبت رئیس جمهور و حزب حاکم است که بازی خود را آغاز کنند.

کیم سونگ سام، رئیس جمهور کره ممکن است که چند اصلاح جزئی را بعمل آورد. ولی نشانه ای از این که قصد تجدید نظر در قانونگذاری را داشته باشد در دست نیست. در حقیقت، رفتار او از اول نشان می دهد که نامبرده قصد دارد ضرب شخصی به اتحادیه های کره نشان دهد. کارفرمایان شاید مایل باشند که اصلاحیه ای مربوط به رسمیت دادن به سازمان یابی (KCTU) در کنار اتحادیه از اعتبار افتاده رسمی را بپذیرند. اما بهر حال این چیزی نخواهد بود مگر به رسمیت شناختن واقعیت های موجود در ارتباط با عضویت در اتحادیه ها. حکومت ممکن است نگرانی اجتماعی خود را از طریق اصلاح یک نظام بیمه بیکاری که اکنون در کره خبری از آن نیست نشان دهد. با نرخ بیکاری ۲.۲٪ این پاداش قابل قبولی برای فرونشاندن خشم این همه کارگر متعرض خواهد بود. این امر به کارفرمایان اجازه خواهد داد که بدون درگیر شدن در منازعات محلی، قانونگذاری جدید را به اجراء بگذارند.

یک چیز روشن است، اگر رهبران اتحادیه ها و احزاب اپوزیسیون نتوانند از دولت امتیازات لازم را بگیرند، حالا که کارگران بر سرکارهایشان برگشته اند، فراخاستن مجدد آنها به اقدام بسیار مشکل تر از قبل خواهد بود.

های عمومی نیز هفته ای دوبار در روزهای چهارشنبه و شنبه ترتیب می یافت. کون و شش رهبر دیگر اتحادیه که بیش از همه از سوی پلیس تحت پیگرد هستند همچنان به تحصن خود در کلیسا ادامه خواهند داد. از ۱۸ فوریه چنانچه قانون کار جدید بحالت تعلیق در نیاید، اعتصابات دوباره از سر گرفته خواهد شد.

رهبران اتحادیه ای تغییر ناگهانی در تاکتیک را با چرخش جدید در شرایط سیاسی توجیه می کنند. کیون به روزنامه نگاران گفت که کارگران پس از ۲۲ روز مبارزه خسته شده اند. در حالیکه حمایت توده ای و عمومی از اعتصاب کنندگان در حال افزایش بوده و این حمایت به احزاب اپوزیسیون، دانشگاهی ها، محافظ مذهبی و شهروندان عادی گسترش می یافت. خط مقدم سازماندهی اعتصاب محدودیت هایی بر پافشاری خود بر ادامه اعتصاب را که از وجوه مشخصه اعتصابات طولانی با چنین دامنه ای است، نشان داد.

سایر رهبران (KCTU) اعلام کردند که نفوذ جناح بازهای حکومت در حال کاهش است. حتی در حزب حاکم، منطلق تجدید نظر در قانون کار در حال تقویت است. رهبران اتحادیه تصور می کردند در چنین شرایط نسبتاً معتدلی، تصمیم آنها به تعلیق اعتصاب عمومی حکومت را زیر فشار خواهد برد و مانع از آن خواهد شد که قدرت حاکم از طریق اعمال سانسور رابطه اعتصاب کنندگان با مردم را قطع کند.

بسیاری از اعتصاب کنندگان و بویژه اغلب فعالین مناطق رزمنده و نیز تعداد کثیری از اعتصاب کنندگان در کارخانه ها از کاهش ناگهانی فعالیت اعتصابی دچار گیجسری و حرمان شده بودند بویژه آنکه آنها کارآئی ترکیب تاکتیک های رادیکال اعتصابی همراه با تاکتیک های نوآورانه معطوف به مردم در جلب حمایت توده غیر اعتصابی از درخواستهای کارگران کره را شاهد بودند؛ آری آنها شاهد بودند که چگونه اکثریت مردم کره از درخواستهای جنبش کارگری حمایت می کند.

که به پای میز مذاکره آمده و با بازگشایی مذاکرات پارلمانی بر سر قانون کار موافقت کند. بازگشایی مجدد بحث می توانست، اصلاح قانون قانون کار مورد تنفر عمومی را توسط اپوزیسیون پارلمانی و یا دادگاه قانون اساسی ممکن سازد.

رادیکالهای کره هنوز بحث روز ۱۵ ژانویه را که اتحادیه ها می خواستند مرحله سوم اعتصاب را آغاز کنند ادامه می دهند. در این روز حکومت تهدید کرد که با توسل به قوای نظامی اعتصاب کنندگان را دستگیر کرده و خدمات مورد نیاز مردم را راساً ارائه خواهد کرد. این تهدید بسیاری از اعتصاب کنندگان را ترسانده و آنها را بر سر کار بازگرداند. سازمان دهندگان کارخانه ها و محلات از چرخشی که در رفتار کارگران به وقوع پیوسته بود دچار شگفتی شدند.

حکومت در تهدیدی که نشانه تصمیم برای یک سرکوب توده ای همه جانبه را داشت اعلام کرد که حکومت کمونیستی کره شمالی ممکن است از این وضعیت برای آغاز یک انقلاب در جنوب بهره برداری کند. در کشوری که حتی در اینترنت "سوزدن" به آژانس خبری کره شمالی سالها زندان به همراه دارد. این تهدید حکومت نشان می داد که طبقه حاکم قصد دارد با بهره برداری از قوانین امنیت ملی اعتصاب را سرکوب کرده و چند حق دمکراتیک مردم را از آنها بازپس بگیرد.

ولی اخبار آتروز آنچنان هم بد نبود. کنفدراسیون قانونی کره که حدود ۷۰۰۰۰۰ کارگر را در صفوف خود در ۱۶ رشته صنعتی گرد آورده پس از یک هفته کنار نگهداشتن خود از اعتصاب، اعلام کرد که اعتصاب ۲۹ ساعته خود را آغاز می کند.

بازگشت به کار

در شنبه ۱۸ ژانویه، کون یونگ ژیل رهبر (KCTU)، تغییرات اساسی در تاکتیک های این اتحادیه را اعلام کرد. اعتصاب عمومی دائمی باید با اعتصاب عمومی یک روز در هفته در روزهای چهارشنبه جایگزین می شد. گردهمایی

بیکاری

سال	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷
آلمان	۸.۹	۹.۶	۹.۳	۹.۳	۹.۱
فرانسه	۱۱.۷	۱۲.۲	۱۱.۵	۱۱.۳	۱۱
انگلستان	۱۰.۲	۹.۲	۸.۴	۸.۲	۸
اتحادیه اروپا	۱۱.۱	۱۱.۵	۱۱.۱	۱۰.۸	۱۰.۵
آمریکا	۶.۸	۶.۱	۵.۶	۵.۷	۵.۹
ژاپن	۲.۵	۲.۹	۳.۱	۳.۴	۳.۴
ا. ای. سی. دی*	۸	۸	۷.۸	۷.۷	۷.۶

جدول (۲) OECD_#

احیاء شکننده در سرمایه داری جهانی

نوشته: ماکسیم دوراند

ترجمه: م. ساحل

بررسی تحولات اقتصاد جهانی در دهه ۱۹۹۰

شدن خیز جاری اقتصادی را مشاهده کرد. پس از رکود آغاز دهه هشتاد، در همه کشورهای سرمایه داری یک دوره خیز اقتصادی شکل گرفت. فعالیت اقتصادی در اوائل دهه ۹۰ بطور منظم افزایش یافت.

بنظر می رسد که این دوره خیز، پیروزی اقتصاددانان ارتدکس را بمتصه ظهور رسانده است. در عین حال چنین وانمود می شد که نسخه های نئولیبرالی موثر واقع شده و رشد اقتصادی دوباره از سر گرفته خواهد شد. سرخوشی اقتصاددانان نئولیبرال حد و مرز نمی شناخت زیرا بر خلاف انتظار همگانی، سقوط اقتصادی ۱۹۷۸ به یک رکود عمومی منجر نشده بود. برعکس، سقوط مزبور موجب برانگیخته شدن رشد اقتصادی شده و در همه جا بیکاری را اندکی کاهش داده بود.

این نقطه چرخش در ۱۹۹۰ فرا رسید. طبقاً بهران عراق و جنگ خلیج در این مسئله ذیمدخل بودند. شرایط بتدریج در ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ رو به وخامت نهاد؛ این وخامت عمیق بود و در بسیاری از کشورها عمیق تر از سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۴ و ۱۹۸۲-۸۳. بیکاری دوباره رو به رشد نهاد. نتایج به ویژه در کشورهای اروپایی مانند سوئد و سوئیس که در برابر بیکاری سنتاً دارای حفاظ بودند، بیرحمانه تر بود. نظریه پردازان سرمایه در شک و تردید فروغلطیده و سخن از "آفت دوره ای" به میان آوردند.

آنها حق داشتند. دوره خیز اقتصادی در سال ۱۹۹۴ با پویانی بسیار قوی، آغاز شد؛ رشد اقتصادی به همان سرعتی که تولید در حال فرود بود، شتاب گرفت. نظریه پردازان سرمایه داری اما هنوز از آفت دوره ای سخن گفته و این امید را بخود القاء می کردند که آفت جاری، فرودی از یک ماریپیچ اقتصادی می باشد که با افزایش خود، خیز اقتصادی پرتوان و مستمری را به همراه خواهد آورد. ولی پدیده غیرقابل پیش بینی ناگهان از راه رسید. تنها پس از هجده ماه خیز اقتصادی، حفره جدیدی در سیکل پدید آمد. این حفره تا به امروز ادامه یافته است.

در مواجهه با این اوضاع ناامیدکننده گفتمان رسمی بطور قریبی در پی القای خوش بینی بود. میشل کامدسوس مدیر صندوق بین المللی پول در ۱۸ ژانویه در روزنامه لوموند چنین نوشت: "رشد همچنان ادامه داشته و ارز کشورهای اصلی راه خود را بسوی اعتبار بیشتر هموار خواهد ساخت." سخن کوتاه "اگر اقتصاددانان تنها مسائل اقتصاد کلان را در برابر خود قرار دهند، بیشک دلالتی برای شادمانی خواهند یافت." همین اطمینان خاطر در اجلاس وزرای هفت کشور صنعتی در پاریس مشهود بود. آنها اعلام کردند: "علیرغم یک دوره آفت موقت، در ماههای اخیر در فعالیت اقتصادی اکثر کشورهای ما شرایط اقتصادی ضروری برای یک خیز پرتوان ظاهر شده است." ژاک شیراک، رئیس

اوضاع و احوال اقتصادی در اوائل ۱۹۹۶ برسپله علائمی که نشان دهنده کندشدن رشد اقتصاد در ایالات متحده و ژاپن است، مشخص می شود. دورنمای اقتصادی کشورهای پیشرفته صنعتی و OECD که در دسامبر ۱۹۹۵ منتشر شده بود، حداقل برای فرانسه و آلمان که در ۱۹۹۶ رشدشان بالغ بر یک تا یک و نیم در صد می باشد، اکنون دیگر کهنه شده است. اما OECD همچنان بر این باور است که نرخ رشد کشورهای پیشرفته سرمایه داری پس از ۱۹۹۷ بسمت همگرانی سوق کرده و در سطح ۲.۷٪ تثبیت خواهد شد. (جدول شماره یک).

رشد تولید ناخالص ملی	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷
آلمان	-۱.۲	۲.۹	۲.۱	۲.۴	۲.۷
فرانسه	-۱.۵	۲.۹	۲.۷	۲.۲	۲.۷
انگلستان	۲.۳	۳.۸	۲.۷	۲.۴	۲.۷
اتحادیه اروپا	-۰.۶	۲.۸	۲.۷	۲.۵	۲.۷
آمریکا	۳.۱	۴.۱	۳.۳	۲.۷	۲.۸
ژاپن	-۰.۲	۰.۵	۰.۳	۲.۰	۲.۷
ا. ای. سی. دی*	۱.۲	۲.۹	۲.۴	۲.۶	۲.۸

جدول (۱) منبع (OECD) سازمان کشورهای پیشرفته صنعتی

اگر چنین تصویر دلگرم کننده ای از رشد اقتصادی به واقعیت نیز به پیوندد بازم قادر نیست بیکاری کشورهای بزرگ را برطرف سازد. OECD تخمین می زند که اکنون ۳۲.۵ میلیون نفر بیکار در کشورهای متعلق به این سازمان وجود داشته باشد که ۱۸.۳ میلیون نفر آن ساکن اتحادیه اروپا می باشند. بدین ترتیب بیکاری توده ای همچنان ادامه خواهد یافت (مراجعه کنید به جدول شماره ۲).

از آنجا که بیکاری هزینه ساز است، برای "ایجاد انگیزه" OECD پیشنهاد می کند که کاهش پرداخت بیمه بیکاری مورد بررسی قرار گیرد. تو گونی که بیکاری حاصل فقدان انگیزه در میان متقاضیان کار است؛ بدین ترتیب آنچه را که دولتمردان در خلوت خود به آن می اندیشند و هنوز جرت بزبان آوردنش را ندارند OECD با بانگ بلند به اطلاع همگان می رساند!

با بررسی مراحل مختلف همایند اوضاع و احوال اقتصادی اروپا و با کمی تفاوت در آمریکا و ژاپن، می توان به وضوح دورنمای کند

بجریان خواهد افتاد قابل اجرا می باشد.

برای اجرای این جدول زمانی لازم است که کسری بودجه عمری در زیر سطح ۳٪ مهار شود. برای مجموعه اتحادیه اروپا این کسری در سال ۱۹۹۳ ۶.۴٪ بود. بر اساس آمار رسمی سطح کسری بودجه در سال ۱۹۹۶ ۳.۹٪ بود که به استثنای ایتالیا به کشورهای دیگر اتحادیه این امکان را خواهد داد که شرایط مایستریخت را اجابت کنند. به دلالتی که کاملاً قابل درک است اجرای این طرح با اختلالاتی مواجه است. با کاهش مالیات ها، سیاست های ریاضت کشانه افزایش یافته اما این تدبیر، کسری بودجه ها را کاهش نداده است. منابع اساسی این کسری نه رشد فزاینده هزینه ها بلکه زیان ناشی از سیاست های ریاضت کشانه می باشد که یکی از ثمرات آن بویژه معاف کردن درآمدهای غیردستمزدی از مالیات می باشد؛ سیاستی که خصلت روزمره بخود گرفته است.

دولتها از اخذ مالیات بر درآمدهای سرمایه ای اکراه دارند و بنابراین ناچار هستند به استقراض از کسانی بپردازند که آنها را از مالیات معاف ساخته اند؛ این استقراض بنویه خود با نرخ بهره بسیار بالاتر از نرخ رشد انجام می شود. این فرآیند دارای خصلت بهمین وار است. برای پرداخت وامهای پارسال لازم است که امسال استقراض بیشتری انجام شود... فرآیندی که نمونه کشورهای جهان سوم را به ذهن متبادر می کند. حتی OECD ناچار است بپذیرد که در چنین اوضاع و احوالی، تدابیر اتخاذ شده برای ریاضت اقتصادی در یک سلسله از کشورها - علاوه بر کشورهایی که هم اکنون این سیاست را به اجراء گذاشته اند - اثرات منفی ناشی از فضای عدم اطمینان را دامن خواهد زد. اما این فضای عدم اطمینان تهدیدی برای ارزیابی های دبیرخانه OECD بشمار می رود که برای اروپا یک دوره مستمر توسعه همراه با سرمایه گذاری های گسترده شرکتها و اصلاح هزینه های مصرفی پیش بینی کرده بود. در این میان حتی افراد خوشبین تری نیز وجود دارند که نقش کلیدی برای کاهش نرخ بهره قائل بوده و بر آنند که کاهش نرخ بهره اجرای سیاست های ریاضت کشانه معطوف به بودجه را امکان پذیر خواهد ساخت. از نظر آنها با اجرای این سیاست ها اطمینان دوباره اعاده خواهد شد، مصرف خانوارها افزایش خواهد یافت و شرکتها سرمایه گذاری بیشتری انجام خواهند داد. به اعتقاد آن ورن هولس در لوموند، این سناریو "حداقل پنجاه درصد شانس" عملی شدن دارد. از نظر او تنها یک شرط کوچک لازمه عملی شدن این سناریو است و آن این است که کشورها "بویژه در عرصه اشتغال و حداقل دستمزد، آماده پرداختن هزینه آن باشند".

همه این شواهد نشان می دهد که حتی سینه چاک ترین مدافعان "اروپا" اعتقادی به عملی شدن قرار و مدارهای اعلام شده ندارند. یا ارز واحد اروپایی در حول وحوش هسته فرانک و مارک آلمان شکل خواهد گرفت و یا زمانبندی مایستریخت به عقب رانده خواهد شد. این عدم اطمینان هنوز به یک دور از بورس بازی منجر نشده است زیرا بازارهای مالی تا هم اکنون نیز دستانشان را در آتش تلاشهای عبث برای در هم شکستن محور فرانک-مارک سوزانده اند. ماجرای قبلی بورس بازی نظام پولی اروپایی را به انفجار کشاند. پوند انگلیس، لیره ایتالیا و پرتوای اسپانیا هر یک ۲۰٪ ارزش خود را از دست دادند.

دو سال بعد، ترازیندی کاهش ارزش برابری که در متن رقابت های متقابل صورت گرفت نشان داد که شاگردان تنبل مسابقه وحدت پولی (انگلیس، ایتالیا و اسپانیا) نه فقط دچار خسارت نشدند بلکه از برکت کاهش نرخ برابری ارزهایشان، توانستند صادراتشان را افزایش داده و سهم بزرگتری از بازار را نصیب خود سازند. و برخلاف پیش بینی

جمهوری فرانسه اطمینان خود را به گونه زیر اعلام کرد: "رشدی مستمر معطوف به سیکل های ۲۰ یا ۳۰ ساله در پیشروی ما قرار دارد". اشتباه خواهد بود که اگر این گفتار را صرفاً به اعتقادات ایدئولوژیک منتسب سازیم. این که چرا اوضاع برای کسانی که سررشته امور را در دست دارند بطور بنیادی رضایت بخش "به نظر می رسد در این حقیقت نهفته که استدلال "بالائی ها" بر معیارهایی استوار است که با استدلال فروتنانه "پائینی ها" هیچ نوع انطباقی ندارد. معیار اصلی علم اقتصادی رسمی بیکاری و شرایط زیست کارگران نیست بلکه نرخ بهره، تورم و سودآوری است. و حقیقت هم همین است که اگر صرفاً از این زاویه به امور نگاه کنیم باید اذعان کنیم که شرایط آنچنان هم بد نیست.

سرمایه داری جهانی "شرایط پایه ای نیرومندی برای اقتصاد معطوف به عرضه" در اختیار دارد. به بیان دیگر، سودآوری بالا و تورم پائین است. پیش بینی های اقتصادی "کمسیون اروپا" به وضوح همین فرمول را مطرح می سازد؛ "از زاویه جنبه معطوف به عرضه، شرایط پایه ای برای به تحرک در آمدن تقاضا مهیا می باشد". استدلال فوق بر این بنیاد بنا شده که تو گونی عرضه و تقاضا دو مقوله کاملاً جدا از هم می باشند و درحالیکه تقاضا دچار ضعف ماهوی است جنبه عرضه می تواند از سلامت کامل برخوردار باشد. علاوه بر این، شرایط مساعد مالی و پولی خود را در کاهش نرخ بهره بویژه در ارتباط با سپرده های درازمدت منعکس می سازد. (اقتصادی اروپایی، ضمیمه یک، شماره ۱۲ دسامبر ۱۹۹۵).

فاصله میان سلامت رضایتبخش اقتصاد بطور عمومی و شرایط مشخص مردم بطور اخص، بخوبی درمقایسه رشدسود از یک طرف و رشد تولید هفت کشور صنعتی از سوی دیگر، متجلی می گردد. از هنگام ورود این کشورها به مرحله تولیدی گرایش منظمی درجهت افزایش نرخ سود مشاهده می شود. نرخ سود اکنون به سطح دوره ما قبل بحران (بجز ژاپن) رسیده است. حتی رکود اوائل دهه ۹۰ تنها بطور موقت توانست گرایش به افزایش نرخ سود را مهار سازد.

از سوی دیگر، ارقام رشد اقتصادی نشان دهنده نوسانات بسیار شدید است و علاوه بر آن هیچ گونه علانمی در راستای بازگشت رشد اقتصادی به دوره قبل از بحران مشاهده نمی شود. این شکاف، خصلت قهقرائی سرمایه داری معاصر را بطور تمام و کمال ترازیندی می کند؛ برآورده شدن معیارهای کارائی اقتصاد سرمایه داری در شرایط حاضر بهیچ وجه مستلزم ارضاء بهتر نیازهای اجتماعی نیست.

شکاف واقعیت

در فرانسه و آلمان، کاهش انتظارات بسیار آشکار است. مشکل می توان با این ادعای کمسیون اروپا که "دورنماهای اقتصادی بطور گسترده ای مساعد هستند" موافق بود. اگر چه دولت های عضو همچنان بر سر اصل بودجه های ریاضت کشانه مصرانه ایستاده اند (و شاید بالاتر از آن حتی اگر موفق به اجرای آن نیز بشوند)، اوضاع و احوال اقتصادی اروپا برای اجرای جدول زمانی مایستریخت مساعد نیست. در این جا باز ما با یک شکاف شگفت انگیز بین گفتار رسمی و واقعیت های اقتصادی مواجه ایم. بهترین تصویر توسط خبرگان و یا صاحبان کسب و کاری ارائه شده است که هر ساله در داوس (Davos) گرد هم می آیند. از میان آنها ۶۵٪ معتقدند که اجرای پیمان مایستریخت به تعویق خواهد افتاد، ۱۶٪ حتی فراتر از این رفته و بر آنند که وحدت پولی اروپا هرگز جامه عمل بخود نخواهد پوشید. تنها ۱۷٪ اعتقاد دارند که جدول زمانی مایستریخت که بنا بر آن تصمیم نهائی بر اساس عملکرد سال ۹۷ و در اوائل سال ۹۸ اتخاذ شده و ارز واحد از اول ژانویه ۱۹۹۹

مرکزی گروهی از شاغلینی متکی بوده که بطور نسبی از ثبات، دستمزد نسبتاً بالا و مشوق نیرومند برای کار برخوردار بوده اند؛ باید یک ارز نیرومند (فوق قوی) یعنی ین را نیز به عامل بالا افزود. امروز، بحران عمیق مالی حاکم بر ژاپن توانایی این کشور برای تامین مالی رشد ایالات متحده آمریکا را - که متکی بر اخذ وام از ژاپن می باشد - در پرده ابهام قرار داده است.

اقتصاد آمریکا، پس از گذراندن سه سال خوب که طی آنها نرخ رشد ۳.۵ در صد بود، در پایان سال ۱۹۹۵ از نفس افتاد. در این ارتباط می توان از پدیده اروپائی کردن سخن گفت بدین ترتیب که در سال ۱۹۹۵ افزایش ۲۰ درصدی نرخ سود با افزایش شدید بارآوری تولید توأم شد که وجه دیگر آن، منجمد کردن دستمزدها و اعمال مدیریت قوی تر بر نیروی کار بود. اما در نهایت امر این پدیده موجب کاهش رشد بازار داخلی و بدین ترتیب رشد آهسته تر اقتصادی شد. این حرکت هنوز در میانه راه می باشد و رشد اقتصاد آمریکا اکنون به میزان زیادی بمدد پویائی اشتغال (که بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۵ رشدی معادل ۳۰٪ را ثبت کرده در حالیکه در همین دوره رشد اشتغال در اروپا ۹٪ بوده است) و تجدید توزیع درآمد بتفع مشاغل آزاد و ارزش اضافی، استمرار می یابد. درعین حال، قدرت خرید یک دستمزدبگیر متوسط آمریکائی از زمان آغاز دوره ریگان بطور مستمر کاهش یافته است.

بدین ترتیب مشاهده می شود که شرایط بوجود آورنده نرخ رشد کنونی آمریکا بطور ابدی تداوم نخواهد یافت. کاهش نرخ پس انداز و رشد استقراض خانوارها نمی تواند تا بینهایت ادامه یابد، زیرا فقر فزاینده ای همراه آن رو به گسترش نهاده که نه تنها بیکاران بلکه شاغلین را (شاغلین فقیر) نیز در زیرحوزه تاثیر خود قرار داده است. گسترش یافتن کسری تجاری دوره کنونی (۱۷۰ میلیارد دلار) در هنگامی که مازاد ژاپن در حال کاهش بوده و آلمان نیز بخاطر هزینه های ناشی از وحدت دچار کسری بودجه می باشد، ابعاد نگران کننده ای بخود گرفته است. همه این دگرگونیها نشان میدهد که میدان توسعه الگوی ریگانیستی بطور فزایندهای دچار محدودیت و تنگی می گردد.

شاخص های جهانی کاهشی مشهود در فعالیت های اقتصادی

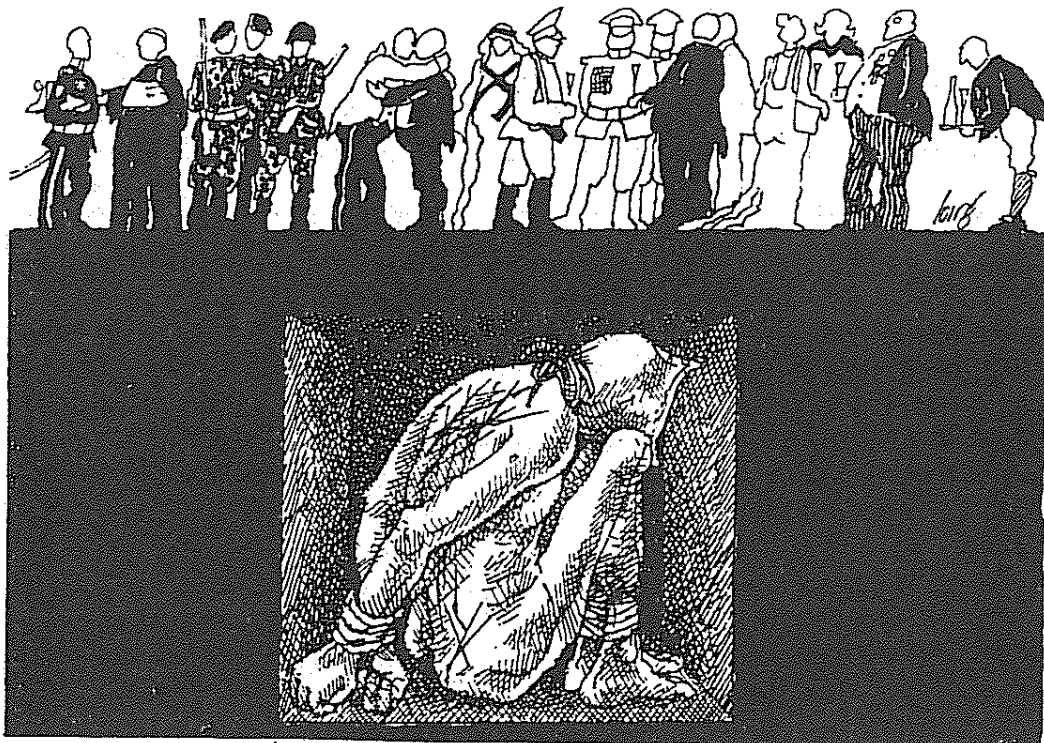
متعصبین مایستریختی، آنها به درون باتلاق تورمی نیز سقوط نکردند. تناقض نهائی پیامی که مایستریخت ابلاغ کرد این است که انگلستان بخاطر کاهش نرخ برابری پوند ممکن است معیارهای ماستریخت را در سالهای ۹۶ و ۹۷ با افزایش صادرات، کاهش کسری پرداخت ها و مهار کردن بیکاری اجابت کند.

خداحافظ بازار اجتماعی!

(Auf wiedersein , social market)

در شرایط حاضر الگوهای آلمان و سوئد در بحران فرو رفته اند. بنظر می رسد که این ویرتین های سرمایه داری، آبدیده شده دیگر تاب ایستادگی در برابر پُتک جهانگیرگشتگی را از دست داده اند. در دسامبر ۱۹۹۵ بیکاری در آلمان ۸.۶٪ و در سوئد ۹.۷٪ بود در حالیکه ارقام بیکاری در سال ۸۹ برای این دو کشور به ترتیب عبارت بودند از ۵.۶٪ و ۱.۶٪. کارفرمایان آلمانی بویژه با توجه به شبه رکود ۱۹۹۶ در بدبینی بسر می برند. عملکرد ضعیف اقتصاد آلمان به کاهش صادرات این کشور مربوط می شود که قدرت رقابت و سهم خود در بازارها را از دست می دهد. درسال ۱۹۹۵ صادرات آلمان رشدی معادل ۳.۷٪ را نشان میداد در حالیکه در همین دوره صادرات فرانسه ۶.۲٪ افزایش یافته بود. این عملکرد ضعیف، الگوی آلمان را به چالش می طلبد. اگر این روند ادامه پیدا کند حتی ممکن است سرکردگی بلامنازع مارک مورد تهدید قرار گیرد.

رشد ضعیف اروپا و بیکاری بالای آن اغلب در برابر وضعیت ژاپن و ایالات متحد یعنی قطب های بزرگ دیگر اقتصاد جهانی قرار داده می شود. جدا از آنکه این مقایسه ها بوسیله ارائه تعاریف گوناگونی از بیکاری تحریف شده است، باید گفت که یک سلسله عوامل در حال دگرگونی می باشد. ژاپن قادر شد رکود دوره ۸۲-۱۹۸۰ را مهار کرده و با مصون ماندن از عواقب آن رشد سالیانه ای معادل ۴.۵٪ را برای سالیان آینده حفظ کند. اما از ۱۹۹۲ به بعد، متوسط رشد سالیانه ژاپن تنها چهار دهم در صد است. این هنوز به معنای فرو رفتن ژاپن در روند رکود نیست ولی در عین حال پدیده مزبور چالشی عمیق برای عناصر کلیدی الگوی ژاپن بشمار می رود که بر هست



آشکار می سازد. شاخص های پیشرفت در آمریکا علائم قبلی یک دوره آفت را نشان میدهد. یادداشت کمیسیون اروپا به تاریخ ۱۵ دسامبر از "تیره شدن فضای فعالیت اقتصادی" سخن می گوید. اما همین یادداشت برای برطرف کردن نگرانی ها به شیوه طرح جوانب متضاد ارزیابی متوسل می شود. از همین رو در ادامه یادداشت گفته می شود "معذالک تا آنجا که به آینده مربوط می شود، پیش بینی های مربوط به اوضاع جهانی حاکی از خوشبینی است." این خوشبینی بر بهبود برنامه ریزی شده عملکرد کشورها در خارج از OECD، به بیان دیگر در شرق مربوط می شود. در این عرصه تصویر موجود در حقیقت امر کمتر از دهه گذشته تیره است، حداقل هنگامی که بدون توجه به مسئله نابرابریهای اجتماعی داخلی، ارقام رسمی تولید ناخالص ملی را ملاک قرار دهیم.

جدول شماره سه وضعیت متناقض اقتصاد جهانی را نشان می دهد. بنظر می آید که آمریکای لاتین (به استثنای مکزیک)، آفریقای قاره ای و خاورمیانه شاهد یک دوره رشد باشد؛ آسیا پویانی فراگیر خود را حفظ کرده؛ و سقوط آزاد اروپای شرقی به پایان خود نزدیک شود. رشد کشورهای صنعتی در بین سالهای ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۴ اگر چه رشدی اندک بود. با این وصف از متوسط رشد جهانی بالاتر بود (۱.۸٪ در برابر ۱٪). ولی پیش بینی می شود که در سالهای ۲۰۰۲-۱۹۹۷ کشورهای صنعتی رشد سالیانه اشان ۲.۲٪ باشد؛ بر اساس پیش بینی ها در طی همین دوره رشد اقتصاد جهانی ۳.۲٪ خواهد بود. به بیان دیگر، درمقایسه با کشورهای شمال، کشورهای جنوب و شرق از برکت نرخ بالاتر رشد می توانند نقش لوکوموتیو را ایفا کنند.

اما این پیش بینی بسختی می تواند با الگوی نئولیبرالی که سلطه خود را بر سراسر جهان گسترانده، انطباق داشته باشد؛ الگویی که صادرات را به هزینه بازار داخلی در الویت قرار می دهد، کشورهای جنوب را به رقابت با یکدیگر سوق داده و وادارشان می سازد مرزها را

توانیم در این خوش بینی سهمیم گردیم. این مرور سریع، تضادهای بنیادی را که سرمایه داری معاصر با آنها مواجه است، آشکار می سازد. همه این روندها از نقطه نظر منطق سود سامان می یابد. اما هنوز به آن درجه از کارآئی نائل نشده که رشدی مستمر را تضمین نموده و توانمندی نظام را برای پاسخ دادن به نیازهای اجتماعی فراموش شده بازسازی کند. در سطح جهانی دستمزدها بوسیله سیاستهای نئولیبرالی منجمد شده است. تضادهایی که در اروپا چهره گشوده به تدریج در سطح جهانی گسترده خواهد شد؛ آن چه که از نقطه نظر منافع سوداندوزی سالم بنظر می رسد وجه متضاد خود را بصورت تحدید دستمزدها متجلی می سازد که بنوبه خود بر روی بازارها و پویانی سرمایه داری تاثیر می گذارد. البته در زمان و مکان استثناهایی وجود دارد ولی جهانگیرگشتگی سرمایه داری بر روی تحمیل الگویی بنا شده که بیکاری و فقر را گسترش می دهد. اکنون بیش از همیشه روشن شده است که هر گونه تلاشی برای ارائه راه حل از درون این الگو، تلاشی سترون است!

رشد منطقه‌ای

	۹۶-۰۲	۹۶	۹۵	۹۴	۹۴-۱۹۸۹
آمریکای لاتین	۴.۴	۳.۸	۲.۳	۴.۶	۳
خاورمیانه و آفریقای شمالی	۴	۴.۷	۲.۹	۰.۷	۳.۷
آفریقا: منطقه شبه صحرا	۵.۳	۴.۵	۵.۱	۱.۹	۲.۱
آسیا: چهار بزر آسیا	۵.۳	۳.۸	۴.۵	۷.۲	۶.۹
آسیا: سایر کشورها	۷.۵	۷.۶	۷.۶	۸.۶	۷.۳
اتحاد شوروی سابق	۴.۲	۳.۲	-۵.۶	-۱.۶	-۱۲.۶
اروپای مرکزی و شرقی	۵.۲	۵	۴.۳	۳.۲	-۹.۷
سازمان کشورهای پیشرفته صنعتی	۲.۲	۲.۶	۲.۸	۲.۹	۱.۸
جهان	۳.۲	۳.۲	۳	۳.۵	۱.۱

جدول (۲) منبع: OFCE

خلاصه اعلامیه های سازمان

*- "سیاست ضدانسانی جمهوری اسلامی را در اخراج کارگران خارجی از ایران محکوم می کنیم" عنوان اعلامیه ای است که در ۳ بهمن ماه امسال توسط هیئت اجرایی سازمان ما منتشر شده است. در این اعلامیه با حمایت از انتقاد نماینده کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در ایران که طی آن نماینده این نهاد بین المللی از سیاست ضدانسانی رژیم اسلامی در اخراج بیش از یک میلیون کارگر خارجی ستیزانه و نژادپرستانه رژیم جمهوری اسلامی در اخراج کارگران خارجی از کشورمان، محکوم شده است.

*- در ۵ بهمن ۷۵، هیئت اجرایی سازمان با انتشار اعلامیه ای اعمال فشار به زندانیان سیاسی آزاده شده در ایران، توسط دستگاههای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی را محکوم کرد. در این اعلامیه گفته می شود که دستگاههای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی، زندانیان از بند رها شده را از طریق بازجویی و سایر طرق زیر فشار می گذارند. در همین رابطه از نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر خواسته شده که رژیم ایران را برای تامین امنیت زندانیان از بند رسته، تحت فشار قرار دهند.

*- هیئت اجرایی سازمان ما در تاریخ ۵ بهمن، با انتشار اعلامیه ای خطاب به کارگران مبارز و کنفدراسیونهای کارگری کره جنوبی موفقیت مرحله ای آنها را تبریک گفت. در این اعلامیه گفته می شود: "ما حمایت بی دریغ مان را از مبارزات عادلانه شما اعلام می کنیم. امیدواریم که مبارزات قاطعانه شما در برابر تهاجم سرمایه به دست آوردهای جنبش کارگری در کشورهای حاشیه، الگوی الهامبخشی برای جنبش کارگری کشورهای حاشیه سرمایه داری باشد."

پیام تبریک

به حزب دمکرات کردستان ایران ۱

بمناسبت وحدت مجدد صفوف حزب دمکرات هیئت اجرایی سازمان ما پیام تبریکی برای حزب دمکرات کردستان ایران ارسال کرد. در این پیام گفته می شود: "خبر اتحاد مجدد

صفوف حزب شما را شنیده و مسرور شدیم. از بابت اقدام مسئولانه و بسیار سنجیده وحدت مجدد صفوف حزب به همه کادرها، پیشمرگان، اعضا و هواداران حزب شما تبریک می گوئیم و امیدواریم که وحدت حاصل آمده در صفوف حزب، پایدار و ماندگار باشد... جدائی و تفرقه در صفوف حزب دمکرات در چند سال گذشته اثرات بسیار مخربی بر جنبش خلق کرد، بر روحیه مردم حامی جنبش و بر نیروهای مدافع آزادی و حقوق ملی در ایران بر جای نهاده بود. مسلماً از این موقعیت تنها رژیم استبدادی و ضدخلفی جمهوری اسلامی و نیروهای ضددمکرات سود می بردند. با اتحاد مجدد صفوف حزب شادکامی دشمنان آزادی در ایران بار دیگر به ناکامی مبدل خواهد شد... ما امیدواریم که وحدت صفوف حزب، مقدمه ای برای تنظیم رابطه دوستانه و دمکراتیک بین حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان کردستانی حزب کمونیست ایران (کوموله) بر مبنای موازین دمکراتیک و اصولی باشد. این موازین می تواند بگونه ای تنظیم گردد که مجاری دمکراتیک و متمدنانه ای برای حل کلیه اختلافات فراهم ساخته و هر نوع امکان بروز مجدد جنگ خانگی را برای همیشه به خاک بسپارد. در چنین شرایطی است که کردستان می تواند به یک الگوی دمکراتیک برای نحوه تنظیم رابطه میان نیروهای سیاسی مبدل گردد. امیدواریم که این گام رهگشا نیز هر چه زودتر عملی گردد."

اعلامیه های

هیئت هماهنگی اتحاد چپ

کارگری

*- در ۱۰ ژانویه هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری اعلامیه ای در ارتباط با اعتصاب نفتگران ایران منتشر ساخت. در این اعلامیه کارگران، زحمتکشان و کلیه ایرانیان مترقی و مبارز به حمایت از کارگران مبارز صنعت نفت فرا خوانده شده اند. در اعلامیه از ایرانیان مبارز و مترقی مقیم خارج از کشور و نیز از واحدهای اتحاد چپ کارگری خواسته شده است که به طریق ممکن و موثر از مبارزات نفتگران ایران حمایت کنند.

*- هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری در ۵ بهمن، با انتشار اعلامیه ای اعلام کرد که در روز ۴ بهمن ماه امسال نمایندگان

کارگران بخشهایی از صنایع دولتی در وزارت کار اجتماع کرده و خواستار افزایش دستمزدهای خود شده اند. بنا بر گزارش هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری، این حرکت اعتراضی بعد از کنفرانسی در خانه کارگر در این زمینه شروع شد. اعلامیه می گوید که در چنین شرایطی تشدید مبارزه در سنگر مبارزات کارگری به وظیفه ای تعطیل ناپذیر تبدیل می گردد.

*- در ۹۷.۱.۲۳ هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری، پیام همبستگی برای کارگران اعتصابی کره جنوبی ارسال کرد. در این پیام خطاب به کارگران کره جنوبی گفته می شود: "مبارزات قهرمانانه شما در مقابل زورگویی های طبقه سرمایه دار و دولت حاکم در کره جنوبی، احساس همبستگی و تحسین کارگران آگاه سراسر جهان را برانگیخته است... ما اتحاد چپ کارگری ایران که متشکل از چندین حزب و سازمان و جریان سیاسی مدافع منافع طبقه کارگر ایران هستیم، بدینوسیله همبستگی عمیق خود را با مبارزات شما اعلام می داریم ..."

*- نماینده ای از سوی هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری در نشستی به دعوت یکی از نمایندگان پارلمان دانمارک از فراکسیون پارلمانی "چپ متحد" و مسئول بین المللی این گروه پارلمانی حضور یافته و در باره اوضاع سیاسی ایران، وضعیت حقوق بشر، اوضاع جنبش کارگری توضیحاتی داد. در پایان این نشست، از سوی دعوت کنندگان ابراز علاقه شد که رابطه متقابل ادامه یابد.

*- واحدهای اتحاد چپ کارگری در شهر فرانکفورت آلمان در تاریخ ۹۷.۱۱.۱۲ تاسیس شد. در مصوبه واحد مزبور آمده است که ما تعدادی از فعالین چپ شهر فرانکفورت و حومه توافق نمودیم بر مبنای اعتبار قراردادی تا کنونی مجامع اتحاد چپ کارگری خود را بعنوان واحد اتحاد چپ کارگری اعلام و با سایر واحدها و هیات هماهنگی، هماهنگ سازیم.

ایجاد کمیته

دفاع و پشتیبانی از مبارزات نفتگران ایران

از پی اعتصابات کارگران پالایشگاههای نفت ایران، کمیته ای برای دفاع و حمایت از مبارزات نفتگران ایران تشکیل شد. این کمیته

خارجه شوند به پایان رسید. متحصنین اعلام کردند که مبارزات خود را در راستای دفاع از آزادی قلم و بیان و اجتماعات به اشکال دیگر ادامه خواهند داد.

فهرست اشکال راه کارگر

ماایلم نشریه راه کارگرا از شماره
بست ششماه / یکسال
آبونه شوم / آبونه خود را تصدیق نمائیم.
بهای اشتراک :

ششماه معادل ۱۸ مارک ،
یکساله معادل ۳۶ مارک
با پست هوایی :
ششماه معادل ۶۰ مارک.
یکساله معادل ۱۲۰ مارک

نام :
آدرس :

وجه ارسالی شما بابت آبونمان ، بهمراه
نامه رسید . تشکر میکنیم :
ب.ب.م - BREMEN - ۲۰ مارک
ب.ب.م - BLYSTADLIA - ۶۰ مارک
ب.ب.م - ENSCHEDE - ۲۰ مارک
ب.ب.م - ARNHEM - ۱۰ مارک
ب.ب.م - LERUM - ۱۲۰ کورن
ب.ب.م - HAARLEM - ۲۵ گیلدن
ب.ب.م - ENSCHEDE - ۲۵ گیلدن
ب.ب.م - HELSINKI - ۵۰ مارک فنلاند
ب.ب.م - GINDHOVEN - ۵۰ مارک
ب.ب.م - ARNHEM - ۲۰ مارک
ب.ب.م - DIMEN - ۲۵ گیلدن
ب.ب.م - LUND - ۹۰ مارک
ب.ب.م - CS - ۳۰ مارک
ب.ب.م - BERLIN - ۵۰ مارک
ب.ب.م - SAMBECK - ۲۰ مارک

مبارزات اخیر کارگران نفت ایران برای حقوق پایه ای اتحادیه ای قرار گرفته ایم. در نتیجه ما خواهان: #۱ - اخراج نمایندگان ایران از سازمانهای جهانی کارگری هستیم؛ #۲ - دولت ایران باید به سرکوب، دستگیری و زندانی کردن کارگران پایان دهد؛ #۳ - دولت ایران باید بدون قید و شرط سازمانهای مستقل کارگری را قانونی سازد. تمامی درخواستهای کارگران نفت ایران باید بدون قید و شرط بوسیله دولت ایران پذیرفته شود. پیروز باد همبستگی جهانی کارگران! پیروز باد مبارزه نفتگران ایران! کنفرانس کارزار همبستگی اتحادیه های کارگری بین المللی. لندن ۲۰ ژانویه ۱۹۹۷ "

#۲ - در ارتباط با حمایت از مبارزات نفتگران ایران آکسیونی در ۹ ژانویه در لندن برگزار شد. این آکسیون که بصورت تظاهرات ایستاده برگزار می شد ابتدا با تجمع در برابر ساختمان بین المللی کار در لندن از ساعت ۱۲ تا یک آغاز شد. نماینده تظاهرکنندگان به داخل دفتر سازمان جهانی کار رفته و ضمن تشریح اهداف حرکت برای مسئول مربوطه، قطعنامه تظاهرات را در اختیار وی نهاد. مسئول دفتر سازمان جهانی کار قول داد که قطعنامه را به مراکز این سازمان فاکس کند. در همین رابطه مصاحبه ای نیز با بخش فارسی رادیوی بی بی سی صورت گرفت. آکسیون مزبور از ساعت ۱.۳۰ تا ۲.۳۰ در مقابل سفارت جمهوری اسلامی ادامه یافت. در قطعنامه منتشر شده توسط تظاهرکنندگان از تمامی مطالبات عادلانه کارگران اعتصابی حمایت شده است. تظاهرکنندگان همچنین خواهان اخراج نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی از سازمان بین المللی کار و تضمین تمامی آزادی ها و حقوق دموکراتیک کارگران ایران و برچیده شدن نهادهای ضد کارگری و سرکوبگر رنگارنگ رژیم از محیط های کار شده اند. در این تجمع اعتراضی رفقای انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی، فعالین مستقل، چریکهای فدائی خلق، واحدهای اتحاد چپ کارگری انگلستان، حزب کمونیست ایران و سازمان ما شرکت داشتند.

پایان تحصن

فعالین چپ در آستگهلم

پس از ۵۵ روز تحصن در دفتر حزب چپ سوئد، متحصنین در تاریخ ۹۷.۱.۱۵ به تحصن خود پایان دادند. پایان این تحصن همراه بود با برگزاری تظاهراتی که در مقابل وزارت امور

از هیئت هماهنگی اتحاد چپ کارگری، حزب کمونیست ایران و هیات هماهنگی انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی تشکیل شده است. کمیته مزبور که تشکیل آن در ۱۱ ژانویه بطور رسمی اعلام گردید وظائف زیر را در مقابل خود قرار داده است:

۱- انتشار بیانیه ها و اعلامیه هائی در مورد مطالبات نفتگران، تماس و در جریان قرار دادن رسانه های جمعی نسبت به مطالبات نفتگران و تلاش در جهت کسب حمایت اتحادیه ها و جریانانات مترقی از مبارزات نفتگران ایران؛

۲- برگزاری آکسیون ها و دیگر اقدامات علنی در کشورهای مختلف برای خنثی کردن کردن سکوتی که در حال حاضر پیرامون مطالبات و مبارزات نفتگران وجود دارد.

کمیته در اعلامیه اعلام موجودیت خود از کلیه احزاب، سازمانهای مترقی و انسانهای شرافتمند خواسته است که همصدا با کمیته، برای شکستن توطئه سکوت رژیم جمهوری اسلامی در ارتباط با مبارزات نفتگران و جلب حمایت احزاب مترقی، اتحادیه های کارگری و شخصیت های مترقی از مبارزات کارگران ایرانی، تلاش خود را هماهنگ سازند. این اعلامیه به زبانهای فارسی، انگلیسی و آلمانی منتشر شده است.

#۳ - در هجدهم ژانویه، کمیته دفاع و پشتیبانی از نفتگران ایران" پیامی خطاب به اتحادیه های کارگری کره ارسال کرد. در این پیام ضمن تبریک به کارگران کره جنوبی از مبارزات آنها حمایت شده و دولت کره بخاطر مخالفت با درخواستهای پایه ای کارگران محکوم شده است. در این اعلامیه همچنین گفته شده است که کمیته دفاع و پشتیبانی از نفتگران ایران برای شکستن دیوار سکوتی که جمهوری اسلامی در برابر مبارزات نفتگران ایران ایجاد کرده تشکیل شده است.

#۴ - کمیته دفاع و پشتیبانی از نفتگران" فراخوانی برای کنفرانس "کارزار همبستگی اتحادیه های کارگری جهانی" که ۱۸ تا ۲۲ ژانویه در لندن برگزار شده بود ارسال کرده و از این کنفرانس خواهان پشتیبانی از مبارزات نفتگران ایران شد. این کنفرانس نیز با صدور قطعنامه ای از فراخوان "کمیته دفاع و پشتیبانی از نفتگران" حمایت کرد. قطعنامه به تصویب رسیده در این کنفرانس بقرار زیر است :
" ما کنفرانس کارزار برای همبستگی اتحادیه های کارگری جهانی، در جریان

خلاصه اعلامیه های سازمان

* دستگیری کلیم الله توحیدی را محکوم می کنیم عنوان اعلامیه ای است که در ۱۳ دی ماه توسط هیئت اجرایی سازمان ما منتشر شده است. در این اعلامیه گفته شده که کلیم الله توحیدی نویسنده و محقق ایرانی ساکن مشهد در خانه مسکونی اش توسط ماموران امنیتی رژیم اسلامی دستگیر شده است. در پایان اعلامیه هیئت اجرایی سازمان ما خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط کلیم الله توحیدی شده است.

* در ۱۷ دی ماه، هیئت اجرایی سازمان ما اعلامیه ای در ارتباط با اعتصاب بزرگ و سراسری اختطاری کارگران پالایشگاههای شرکت نفت منتشر کرد. در این اعلامیه ضمن طرح خیر مربوط به اعتصاب نفتگران پالایشگاههای تهران، اصفهان، تبریز، شیراز در روزهای ۲۸ و ۲۹ آذر در اعتراض به بی اعتنائی مسئولین شرکت نفت به اجابت درخواستهایشان و مهلت یکماهه ای که کارگران به مسئولین برای پیگیری درخواستهایشان داده اند، سازمان ما قویاً از این حرکت پشتیبانی کرده و خواهان حمایت هر چه گسترده تر از این حرکت شده است.

* در ۱۹ دی ماه هیئت اجرایی سازمان ما با انتشار اعلامیه ای از گزارش "سازمان عفو بین المللی" و اعتراض به اعدامهای انجام شده توسط رژیم جمهوری اسلامی، حمایت کرد. در این اعلامیه گفته می شود که هم اکنون تعداد زیادی از دستگیرشدگان شورش اسلام شهر و آکبرآباد در معرض اعدام قرار دارند. در این اعلامیه همچنین به حکم اعدام شیدا خرم زاده اصفهانی همسر زنده دل نیز اعتراض شده است. در پایان اعلامیه گفته می شود که اعدام بمشابه یک شیوه مجازات قرون وسطانی و ضدانسانی باید برچیده شود.

* "از مبارزات قهرمانانه کارگران کره جنوبی حمایت می کنیم" عنوان اعلامیه ای است که ۲۶ دی ماه توسط هیئت اجرایی سازمان ما منتشر شده است. در این اعلامیه گفته می شود که کارگران کره جنوبی بیش از ۲۰ روز است که مبارزه قاطعی علیه قانون کار جدید مصوب دولت کره آغاز کرده اند که اکنون به اعتصاب عمومی و سراسری فرا روتیده است. در این اعلامیه از جنبش کارگری شکوهمند کارگران کره جنوبی حمایت شده است.

* "افزایش فشار به سطح زندگی اکثریت مردم ایران را محکوم می کنیم" عنوان اعلامیه ای است که در همین تاریخ توسط هیئت اجرایی سازمان ما منتشر شده است. در این اعلامیه گفته می شود که دیروز مجلس اسلامی به دولت اجازه داد که بهای خدمات عمومی را افزایش دهد. افزایش بهای خدمات عمومی شامل بخش وسیعی از نیازهای اکثریت کارگران و زحمتکشان جامعه ما خواهد شد که هم اکنون نیز کمرشان در زیر بار سنگین بحران و فلاکت اقتصادی تحمیل شده توسط رژیم اسلامی خرد شده است. در اعلامیه گفته می شود که در همین رابطه است که مبارزه نفتگران کشور برای عقد قراردادهای دسته جمعی و دفاع از سطح درآمدهایشان جایگاه منحصریفردی در مبارزه اکثریت محروم جامعه ما می یابد! در اعلامیه خواسته شده است که مبارزه نفتگران به نقطه عزیمت یک جنبش اعتراضی کارگری و توده ای علیه رژیم حاکم تبدیل شود.

* "دروغ پردازی مقامات جمهوری اسلامی را برای کتمان اعتصاب کارگران نفت ایران محکوم می کنیم" عنوان اعلامیه ای است که در ۲ بهمن توسط هیئت اجرایی سازمان ما منتشر شده است. در این اعلامیه سخنان یکی از مقامات مسئول شرکت نفت که طی آن نامبرده وقوع اعتصاب نفتگران را انکار کرد انشاء شده و بار دیگر برای حمایت همه جانبه از مبارزات نفتگران ایران قراخوان داده شده است.

* در تاریخ ۲ بهمن، هیئت اجرایی سازمان ما با انتشار اعلامیه ای پیروزی بزرگ کارگران شرکت برق و گاز فرانسه را تبریک گفت. مقامات مسئول این شرکت بزرگ دولتی که ۱۲۰۰۰۰ شاغل دارد پذیرفتند که ساعت کار کارگران به ۳۲ ساعت در هفته کاهش یابد در حالیکه بخش عمده حقوق و مزایای آنها حفظ می گردد. **بقیه در صفحه ۳۰**

آدرسی ها و شماره تلفن های سازمان

آدرس روابط عمومی سازمان :

BP195
75563 PARIS - Cedex12
FRANCE

فاکس روابط عمومی سازمان:

(33-1)43455804

تلفن عینی برای تماسی از خارج کشور :

(49-40)6777819

برای آبونمان نشریه راه کارگر و سایر انتشارات سازمان، با آدرسهای زیر مکاتبه کنید.
در اروپا:

RAHE KARGAR
Postfach103707
50477Köln
Germany

آدرس بانکی:

HAZAREH ev.

نام

19042035

شماره حساب

37050198

کد بانک

Stadtparkasse Köln
Germany

نام بانک

در آمریکا و کانادا:

RAHE KARGAR
P.O. BOX 47040 VANCOUVER
B.C V6G 3E1 CANADA

آدرس بانکی:

Name: A.K , M.N

Account No.:12-72837

Branch: 6810

Bank: GIBC-Vancouver,B.C
CANADA

صدای کارگر

رادیوی سازمان کارگران انقلابی ایران
(راه کارگر)

هر شب در ساعتی ۱۱ و ۲۱ به وقت تهران روی موج کوتاه ردیف ۷۵ متر برابر ۴۲۰۰ کیلوهرتز پخش میشود. ساعتها و طول موج صدای کارگر را در سراسر ایران تبلیغ کنید!

صدای کارگر به عنوان تریبون چپ کارگری ایران، در انعکاس نظرات و نوشته های کسانی که برای آترناتیو سوسیالیستی مبارزه میکنند، محدودیت تشکیلاتی ندارد.

پخش صدا یا نوشته و نظرات افراد بیرون از سازمان کارگران انقلابی ایران، از صدای کارگر الزاما به معنای همکاری آنها باین سازمان نیست.

این سرنوشت توست که حکایت می شود

ممبیتی که حالا دارد فرج سرکوهی را مجاله می کند، شتری است که هر لحظه می تواند در خانه هر ایرانی بخوابد حیف است آخرین نوشته او را تنها هم چون فریاد امدادخواهی یک انسان در حال غرق بخوانیم، صدائی که می شنوید درباره سرنوشت خود ما سخن می گوید، درباره بی حقی همه ما که خواسته یا ناخواسته، اتباع "حکومتی به نام" جمهوری اسلامی ایران" محسوب می شویم! حتی هنگامی که فکر می کنیم از جنگ اش گریخته ایم، حتی هنگامی که کاری به کار حکومت نداریم و حاضر شده ایم فقط در محدوده ای که او برایمان تعیین کرده است نفس بکشیم.

در کشور ما، حکومت خداست، و ما همه، بندگان بی حق در برابر او، که اگر نکوشیم مشمول لطف و رحمتش باشیم، در معرض غضب اش خواهیم بود، غضبی که می تواند حدو حصری نداشته باشد و کسی که در معرض غضب این حکومت - خدا قرار گیرد، حتماً شیطانی ملعون ترسیم می شود، بسیار فراتر از یک "مجرم" سیاسی. به همین دلیل است که فرج سرکوهی که یک نشریه کاملاً قانونی ولی مستقل از دستورات حکومت - خدا را اداره می کرده، نه تنها بدون هر نوع توضیح، دستگیر می شود و زیر شکنجه می رود، بلکه محکوم می شود که خود را جاسوس و "زناکار" و مستحق لعنت الهی معرفی کند. به همین دلیل است که نویسندگانی که جرات کرده اند دور هم جمع شوند و از آزادی قلم دفاع کنند، همه، بنام، و با مدارک و شواهد "محکم" مزدور و جاسوس بیگانگان معرفی می شوند.

آیا این سرنوشت ماست و ما سزاوار آن هستیم؟ اگر بر حکومت - خدا نشوریم و اگر او را تحمل نکنیم، آری هیئت تحریریه نشریه "راه کارگر"

آخرین نامه فرج سرکوهی

در شبی که عده ای از نویسندگان از جمله من پیش نویس منشور کانن را امضاء کردیم، ماجرای میهمانی خانه گوتس آلمانی و ماجرای دستگیری ۲ روزه من در شهریور ماه ۱۳۷۵ یعنی دو روز پس از حمله به خانه کوشان. من دو ماجرای آخر را به ایجاز می نویسم چون این دو ماجرا آنطور که بعداً فهمیدم مقدمه طرحی بود که با دستگیری من در ۱۳ آبان و ۴۷۰ روز زندانی شدن من ارتباط مستقیم دارد.

گوتس، وابسته فرهنگی سفارت آلمان عده ای از نویسندگان را به شام دعوت کرد. دعوت نامه رسمی را سفارت آلمان فرستاد. ۶ نفر، گلشیری، سپانلو، بهبهانی، مهرانگیز کار، روشنگر داریوش و من به این میهمانی رفتیم.

من گوتس را نمی شناختم. قبلاً او را ندیده بودم. بعد از آن شب هم هرگز او را ندیدم. تنها باری که او را دیدم همان شب بود که در خانه او بودیم.

قبلاً مانویل وابسته فرهنگی سفارت فرانسه گاهی در خانه خود میهمانی میداد و عده ای از نویسندگان را دعوت می کرد. من هم یکی دوبار در خانه مانویل در این میهمانی ها بودم. در این میهمانی ها هیچ مسأله سیاسی مطرح نمی شد. فکر می کردم که مقامات ایران با این میهمانی ها مخالف نیستند چون نوعی نمایش دمکراسی بود. آنها بهتر از هر کس می دانستند که در این میهمانی ها خبری نیست. به همان سابقه در میهمانی خانه گوتس آلمانی شرکت کردم. بحث ما ۶ نفر با او در آن شب در باره ضرورت ترجمه آثار ادبی معاصر ایران به زبان آلمانی بود. آن شب به خانه گوتس حمله کردند. سرمیز شام از ما فیلم برداری کردند. ما را دستگیر کردند و به یکی از زندانهای وزارت اطلاعات بردند. در آنجا آقای هاشمی مامور وزارت اطلاعات را برای

امروز ۱۳ دی ماه است. من فرج سرکوهی این یادداشت را با عجله و شتاب می نویسم. به امید آنکه روزی، کسی یاکسانی آن را بخوانند و افکار عمومی دنیا و ایران و بویژه فریده و آرش و بهار یعنی کسانی که عاشقانه آنها را دوست دارم، با خواندن آن از ماجراهای هولناکی که بر من گذشته است، آگاهی یابند. شاید این نوشته به دست کسی نرسد اما امیدوارم که کسی آنرا بخواند پس از دستگیری یا مرگ من آنرا منتشر کند تا سندی باشد یا دردنامه و زجرنامه قربانی بدبختی که منم.

نمی دانم تاکی وقت دارم. هر لحظه در انتظار دستگیری مجدد هستم یا حادثه ای که در آن بقتل برسم و مرگ من خودکشی وانمود شود. شکنجه و زندان و مرگ در انتظار من است.

در این نوشته سعی می کنم فقط حوادث را بنویسم هرچند آرزو داشتم که وضع خودم را تشریح می کردم، اما هر کسی می تواند پس از خواندن این نوشته وضع مرا تا حدودی درک کند.

من قربانی نقشه و طرحی شدم که وزارت اطلاعات ایران آنرا طراحی و اجرا کرده و هنوز هم به دنبال اجرای ادامه آن است. مراحل بعد را نمی دانم و من تا این مرحله را می نویسم.

من روز ۱۳ آبان ماه در فرودگاه مهرآباد تهران دستگیر و تا سی آذر در یکی از زندانهای مخفی وزارت اطلاعات زندانی بودم. اما مقدمات این طرح پیچیده آنطور که به تدریج فهمیدم از مدت هائیش آماده و اجرا شده بود. پیش از دستگیری من در ۱۳ آبان حوادثی رخ داد که کمابیش به گوش همه رسید. ماجرای سفر ارمنستان، ماجرای حمله به خانه منصور کوشان

به مسافرت بروی. برای دیدن زن و بچه‌ها دلم تنگ شده بود و در آرزوی دیدن آنها می‌سوختم. فکر کردم شاید رژیم به این نتیجه رسیده است که ممنوع‌الخروج بودن من نفعی به حال آنها ندارد. به حرف آقای هاشمی شک نکردم.

در اینجا باید دو نکته را بنویسم تا ذهنیت غلط و نادرست من و امثال من روشن شود. ذهنیتی که ما را به بازیچه تبدیل می‌کند. اول آنکه فکر می‌کردیم در نظام دوجناح وجود دارد و وزارت اطلاعات جزء جناحی است که موافق سخت‌گیری نسبت به روشنفکران نیست. دوم اینکه من کار مخفی و سیاسی نکرده بودم. کار من کار فرهنگی و علنی بود. من سردبیر آدینه بودم و مقالات ادبی می‌نوشتیم. در جمع مشورتی شرکت داشتم. اینها همه علنی بود. به بی‌گناهی خودم اطمینان داشتم. اطمینان به بی‌گناهی سبب شده بود که خوشبین باشم. فکر می‌کردم که کاری نکرده‌ام پس آنها نیز کاری به من ندارند. این افکار نادرست زمینه آن می‌شد که بسیاری از حرفهای آنها را باور کنم. به حرف آقای هاشمی شک نکردم. بلیط خریدم. قصدم این بود که ۱۳ آبان ماه به آلمان بروم و ۲ تا ۳ هفته با فریده و بچه‌ها باشم. سوقاتی خریدم و آماده مسافرت شدم. شب ۱۳ آبان ماه ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب آقای هاشمی تلفن کرد و گفت قبل از رفتن باید مرا ببیند. پرواز حدود ساعت ۸ بود. او به من گفت که ۴ صبح جلوی باجه صرافی فرودگاه مهرآباد که بیرون از سالن است منتظر او باشم. این تلفن مرا پریشان و نگران کرد. فکر کردم که حداکثر مانع خروج من می‌شوند یا مرا در فرودگاه دستگیر می‌کنند و یا می‌خواهند از من تعهد بگیرند که حرفی علیه آنها نزنم. چاره‌ای نداشتم. چون اگر می‌خواستند می‌توانستند در خانه هم مرا دستگیر کنند. راهی نداشتم و کاری از من بر نمی‌آمد.

فکر من به طرح پیچیده آنها نمی‌رسید.

به اتفاق پروین اردلان به فرودگاه رفتم. پروین به سالن مشایعین رفت تا اگر برای اضافه بار به پول احتیاج داشته باشم از او بگیرم. جلوی باجه صرافی منتظر شدم. یکی از ماموران آمد و به من گفت که با من بیا. مرا به یکی از اتاقهای سالن فرودگاه بردند. آقای هاشمی فرم درخواست خروج را به من داد که پرکنم. بعد پاسپورت و حواله ارزی مرا گرفت و یک ربع بعد مرا دستگیر کرد.

از آنجا با ماشین و چشم بسته مرا به یکی از زندان‌های مخفی وزارت اطلاعات بردند که تا آخر در همانجا بودم و مرحله اصلی طرح آنها آغاز شد.

بعدها بر اساس مدارکی که در جریان بازجویی هادر زندان به من نشان دادند و براساس حرفهای آنها فهمیدم که در آن روز آنها صفحه عکس دانشنامه را تعویض کرده‌اند. عکس کس دیگری را به جای عکس من به پاسپورت من الصاق کرده‌اند. یکرده‌اند. یک بدل ساخته‌اند و از آنجا پاسپورت من و بنام من به مسافرت فرستاده‌اند. این بدل در فرودگاه مهرآباد تهران با پاسپورت من از مسافرتی مرا گرفته، از فروشگاه مهرآباد خرید کرده و به هامبورگ رفته است. چون پاسپورت من مَهر ورود به فرودگاه هامبورگ را دارد. بعدها فهمیدم که یک نفر را به سراغ پروین فرستاده‌اند و به او گفته‌اند که پرواز من عقب افتاده و من با لوفت هانزا می‌روم

اولین بار دیدم. اویا من و گلشیری و سپانلو حرف زد. به ما گفت بخش فرهنگی وزارت اطلاعات پس از آگاهی از جریان برای نجات ما آمده است. چون بخش ضد جاسوسی به خانه گوتس حمله کرده است ولی چون وزارت اطلاعات می‌داند که ما جاسوس نیستیم برای نجات ما دخالت کرده است و از این نوع حرفها. آن شب گذشت. خبر ماجرا در اشپیگل چاپ شد. گلشیری و من و سپانلو، حرف آقای هاشمی را باور کردیم در حالی که این مقدمه یک دام بزرگ و طرح پیچیده بود.

مدتی بعد وقتی ماجرای دادگاه میکونوس شدت گرفت به ذهن من رسید که هدف آنها این است که من و چند نفر دیگر را در مقابل دادگاه میکونوس علم کنند. نامه‌ای به فریده نوشتم و لای مجله‌ای گذاشتم و برای او پست کردم. پس از آزادی از زندان اخیر خبر شدم که این نامه در خارج از کشور چاپ شده است. امانت‌ش آنها پیچیده‌تر از تصورات من بود. حادثه بعدی این بود که دوازده روز پس از حمله به خانه منصور کوشان مرا دستگیر کردند.

یکروز سه‌شنبه، حدود ساعت ۵ بعد از ظهر وقتی از دفتر مجله به خانه می‌آمدم مرا دستگیر و با چشم بسته به زندان مخفی بردند. مراکتک زدند. آخر شب یک مامور که آقای هاشمی او را مامور بلند مرتبه معرفی کرد آمد و به من گفت که ما می‌خواهیم ترا قربانی کنیم تا دیگران بترسند و روشنفکرها به دنبال کار خود بروند. باور کردم. اما بعدها فهمیدم که این دستگیری نیز مقدمه طرحی پیچیده است. مرا مجبور کردند که به عده‌ای از نویسندگان تلفن بزنم و برای روز چهارشنبه در خیابان با آنها قرار بگذارم. تلفن‌ها زده شد. هدف آنها این بود که مرا بدنام کنند. روز چهارشنبه، سند ماشین مرا از خانه‌ام برداشتند. در بازداشت اخیر متوجه شدم که همان روز آنرا به اسم کس دیگری کرده‌اند تا وانمود کنند که من قصد فرار داشته‌ام و ماشین خود را فروخته‌ام.

عصر چهارشنبه، بچه‌ها سر قرار نیامدند. فقط کاشیگر آمد. آنها منصور کوشان و محمد علی را هم دستگیر کردند. همان مامور عالی‌رتبه برای ما ۴ نفر سخنرانی کردند اما اینها صحنه‌سازی بوده هدف آنها اجرای طرحی پیچیده‌تر بود. او گفت که سیاست‌ها تغییر کرده است. بهر حال آنها را آزاد کردند، اما مرا تا ساعت ۲ روز پنجشنبه نگاه داشتند.

روز پنجشنبه از من بازجویی کردند. ۲ یا ۳ سوال راجع به سفر ارمنستان بود و ۲ یا ۳ سوال راجع به مواضع من در جمع مشورتی. ساعت ۲ بعد از ظهر مرا آزاد کردند. موقع آزادی آقای هاشمی به من گفت که ممنوع‌الخروج هستی و حق مسافرت به خارج را نداری.

یک هفته پس از آزادی از زندان فریده به من زنگ زد و در تلفن به من گفت که شایع کرده‌اند که تو مصاحبه کرده‌ای. من این حرف را جدی نگرفتم. فکر کردم که آنها برای خراب کردن من این شایعه را پخش کردند. بعدها فهمیدم که این تصور من غلط بوده و این شایعه نیز مثل دستگیری و دیگر مسائل جزئی از طرح اصلی آنهاست.

اوایل آبان ماه آقای هاشمی به من زنگ زد و تلفنی گفت که مسئله ممنوع‌الخروجی تو حل شده است و می‌توانی

تا او به آلمان تلفن کند و بگوید که کسی برای استقبال من به فرودگاه نیاید. پیغام پروین دیر می رسد و چند نفری برای استقبال به فرودگاه می آیند، اما اصل نقشه آنها با مهارت اجرا می شود.

روز ۱۳ آبان مرا به زندان بردند. بازجویی و زجر من آغاز شد. از همان روز اول یا دوم به من گفتند که تو مفقودالامر اعلام شده ای. رسماً اعلام شده است که از ایران خارج شده ای و در فرودگاه هامبورگ ورودتو به آلمان ثبت شده است. تو مدتی در زندان انفرادی می مانی و بعد از بازجویی و مصاحبه و تحقیقات ترا می کشیم و جسدت را پنهانی خاک می کنیم یا در آلمان می اندازیم.

روز سوم یا چهارم یک مکالمه تلفنی را برای من پخش کردند. در این نوار اسماعیل، برادرم، به فریده، زنم می گفت که اطلاعات فرودگاه مهرآباد خروج مرا از ایران اعلام کرده است. این نوار (را) گذاشتند تا من بفهمم که آنها راست می گویند.

فشارهای وحشتناک شروع شد. هیچکس حال روحی و روانی مرا درک نخواهد کرد. محکوم به مرگی بودم که هیچ امیدی نداشتم. زندانی رسمی نبودم، مفقودالامر بودم. وضع من باهر زندانی، حتی با محکومان به اعدام فرق داشت. زندانی و محکوم به اعدام امیدعفو دارد. امکان نامه نوشتن و وصیت کردن دارد. امکان آن را دارد که شاید در تمام عمر در زندان انفرادی نباشد. اما مرگ من قطعی بود. خروج من از کشور اعلام شده بود. زجر و درد زنده بگوری، فشار جسمی و روحی مرا خرد کرد و از پا درآورد. من ویران شدم.

بازجویی ها را شروع کردند. مرا وادار و مجبور کردند که در برگه های بازجویی تاریخ شهریور ماه یعنی همان ۲ روز دستگیری را بنویسم. البته به اندازه یک کتاب قطور از من بازجویی کردند و همه تاریخ شهریور ماه را دارد. بازجویی ها از ۱۳ آبان شروع شد و تا روز آخر ادامه داشت. بخشی از بازجویی ها به مسائل فرهنگی مربوط بود و من نظر خودم را می نوشتم. بخشی تاریخچه زندگی من بود. بخشی به تاریخچه جمع مشورتی ما و ۱۳۴ نفر متن ۱۳۴ مربوط بود. این موارد زیاد مشکل نبود. کار ما مخفی نبود و همه چیز علنی بود. بخش دیگر بازجویی ها به روابط شخصی و عاطفی و جنسی من مربوط می شد. از جمله رابطه من با پروین اردلان.

در این مورد بود که مرا مجبور کردند هر چه آنها می خواهند را بنویسم. زجر آور بود چون مرا مجبور می کردند که آنطور که آنها می گویند بنویسم.

اما کار اصلی آنها این بازجویی ها نبود بلکه مصاحبه بود. بعد از مصاحبه ها بود که من نقشه اصلی آنها را فهمیدم و هدف طرح آنها علنی شد. ابتدا مرا خرد کردند و بعد با فشار زیاد مرا مجبور کردند که متن هایی که آنها تهیه می کردند را حفظ کنم و با اصطلاح در مصاحبه تلویزیونی و به تاریخ شهریور ماه - نه تاریخ واقعی - آنها را بگویم.

خودشان با یک دوربین ویدئویی در همان زندان این مصاحبه های اجباری و دروغین و جعلی را ضبط می کردند. مصاحبه ها چند نوع بود. بخشی در باره جمع مشورتی. نواری در باره زندگی شخصی و سیاسی و فرهنگی و روابط جنسی من. بخشی در باره دیگر نویسندگان که خود آنها متن را تهیه می کردند و

بیشتر دروغ بود. اما بخش اصلی مصاحبه در باره جاسوسی بود. آنها مرا وادار کردند تا به دروغ بگویم که با مانویل وابسته فرهنگی سفارت فرانسه و بعد با گوتس وابسته فرهنگی سفارت آلمان رابطه جاسوسی داشته ام. از آنها پول می گرفته ام. دولت آلمان به زن من در آلمان پول می دهد. مانویل و گوتس به من و به آدینه و به جمع مشورتی خط فکری می دادند، مطالب آدینه را تهیه می کردند و حرفهایی که یادم نیست. این دروغ ها را آنها می ساختند و مرا مجبور می کردند که آنها را بگویم. برای اینکه این مصاحبه های دروغین طبیعی و باور کردنی وانمود شود جزئیاتی در باره زندگی مانویل و گوتس را روی کاغذ می نوشتند. مرا مجبور می کردند که آنها را حفظ کنم و جلوی دوربین بگویم. مثلاً این که گوتس ثروتمند است، خانه بزرگی دارد، به اشیاء عتیقه علاقه دارد و با کی خوب است و با کی بد است و حرف هایی از این قبیل. مرا می زدند تا مصاحبه ها طبیعی باشد. چندین و چند بار مصاحبه ها را تکرار کردند. هر بار می گفتند که باید طلب عفو و بخشش کنی. بعد مرا مجبور کردند که به دروغ بگویم که با چند نفر زن رابطه جنسی داشته ام. برخی از این زنها را من در عمرم ندیده بودم. بعد مجبور کردند که در باره روابط جنسی نویسندگان با زنها یکندیگر بگویم. اصل قضیه جاسوسی بود و نکته مهم این که در این مصاحبه ها مرا مرتب مجبور می کردند تا تاریخ شهریور ماه را بگویم. چندین نوار تهیه کردند و در همه نوارها مرتب تاریخ شهریور ماه تکرار شده است. یعنی همان دو روزی که مرا دستگیر کرده بودند و واقعیت این بود که این مصاحبه ها دروغ است. همه می دانند که من جاسوس نبوده ام. تاریخ مصاحبه ها هم آبان و آذر است که در زندان بودم، نه شهریور. اما آنها می خواهند طرح خود را اجرا کنند که هدفهای مهمی دارد که خواهم نوشت.

ممکن است کسی بپرسد که من چرا به این همه ذلت و نکبت تن دادم و چرا حاضر شدم هر چه آنها گفتند را انجام دهم. نمی خواهم خودم را تبرئه کنم اما فشار جسمی و روحی مرا کاملاً ویران و نابود کرده بود. من فقط می خواستم زودتر کار تمام شود و مرا بکشند. افرادی که در زندان مصاحبه های اجباری و دروغ می کنند امید تخفیف دارند و عفو و آزادی. اما انگیزه من اینها نبود. در وضعیت من که محکوم به مرگ و زنده بگوری بودم، امید تخفیف و عفو و آزادی وجود نداشت. مصاحبه های من جزئی از طرح آنها بود که یکی از نتایج آن کشتن و مرگ من بود. با هر مصاحبه به مرگ نزدیک می شدم. عامل اصلی فشار روحی و جسمی بود. من نابود شده بودم. دلم می خواست زودتر کار آنها تمام شود و تا آنها زودتر مرا بکشند و از زجر و دیوانگی خلاص شوم. من بارها روی اوراق بازجویی به آنها نامه نوشتم. التماس کردم که مرا بکشند یا وسیله ای در اختیار من بگذارند تا خودم را بکشم.

به هر حال مصاحبه های اجباری براساس متن آنها ضبط شد. آنچه در این مصاحبه ها گفته شده است، به تمامی دروغ است. آنها متن را می نوشتند، مرا وادار به حفظ آن می کردند و بعد آنرا ضبط می کردند و مهم اینکه تاریخ مصاحبه را شهریور ماه می گفتند و این جمله که اکنون که

شهریورماه است یا اکنون که ماه ۶ است در جمله‌ها مدام تکرار شده است.

در این مرحله یعنی بعد از مصاحبه‌ها بود که من بخش مهمی از طرح آنها را فهمیدم. در تنهایی و زجر روحی و جسمی و در آستانه دیوانگی و پریشانی در حالی که بازجویی‌ها ادامه داشت لحظه‌هایی می‌توانستم فکر کنم و در این لحظه‌ها بود که بر اساس آنچه رخ می‌داد و مرا مجبور به انجام آنها می‌کردند، هدفهای آنها را فهمیدم و اکنون برداشت خودم را می‌نویسم و اینکه چرا مرا قربانی کردند و بعد به شرح حوادث برمی‌گردم.

طرح پیچیده آنها که هنوز هم بدنبال اجرای آن هستند، چند هدف دارد. هدف اول مقابله با آلمان در ماجرای میکونوس است. آنها می‌خواهند از دولت آلمان امتیاز بگیرند. اما مشکل آنها این بود که با متهم کردن من به جاسوسی و اقرارهای دروغ من نمی‌توانستند از آلمانی‌ها امتیاز بگیرند. مصاحبه‌های من فقط مصرف داخلی داشت و آلمانی‌ها بخاطر من یا دیگر ایرانی‌ها هیچ امتیازی به کسی نمی‌دهند.

هدف وزارت اطلاعات در این طرح پیچیده این بود و هست که پای آلمانی‌ها را بمیان بکشد و آنها را گیر بیاندازد. این هدف اول آنهاست. هدف دوم مصرف داخلی است. در برابر دادگاه میکونوس تبلیغات راه بیاندازند. هدف شوم بی‌اعتبار کردن و بدنام کردن روشنفکران و هدف دیگر نابود کردن من هم از نظر اعتبار و هم نابودی جسمی و معنوی. هدف دیگر ترساندن روشنفکران بود و هست.

پس گیرانداختن آلمانی‌ها، تبلیغات در مقابل میکونوس، بی‌اعتبار کردن روشنفکران در داخل کشور، ترساندن نویسندگان و نابودی جسمی و معنوی من اهداف آنها بوده و هست.

با مصاحبه‌های اجباری من هدفهای دوم و سوم و چهارم تحقق می‌یافت، اما هدف اول یعنی گیر انداختن آلمانی‌ها و امتیاز گرفتن از آنها به طرح پیچیده تری نیاز داشت، طرحی که آنها اجرا کردند و هنوز به دنبال اجرای آن هستند. من هم بتدریج و مرحله به مرحله متوجه اهداف آنها شدم.

طرح آنها در مرحله اول این بود: فرج سرکوهی روز ۱۳ آبان قصد مسافرت به آلمان را دارد. سرکوهی در فرودگاه مهرآباد دستگیر و زندانی می‌شود. با تعویض عکس پاسپورت یک بدل به جای سرکوهی با پاسپورت او به هامبورگ می‌رود. پاسپورت مهر خروج از تهران و ورود به هامبورگ می‌خورد. سرکوهی به مقصد نمی‌رسد، اما بدل او به آلمان می‌رود. فریده و دیگران اعتراض می‌کنند. موجی راه می‌افتد.

دولت ایران سکوت می‌کند و اعلام می‌کند که سرکوهی از فرودگاه مهرآباد خارج شده است و در آلمان است. بالاخره فریده یا کس دیگری از مقامات فرودگاه هامبورگ می‌پرسند. آنها جواب می‌دهند که سرکوهی وارد آلمان شده است. (بدل من به آلمان رفته و پاسپورت مهر ورود به هامبورگ را دارد). پس از آنکه آلمانی‌ها اعلام کردند که سرکوهی وارد آلمان شده است آنگاه دولت ایران مصاحبه‌های مرا پخش می‌کند. سرکوهی واقعی در زندان است. مصاحبه‌ها انجام می‌شود، اما تاریخ شهریور ماه قید می‌شود. پس از تایید ورود سرکوهی به آلمان توسط آلمانی‌ها مصاحبه‌ها پخش می‌شود. دولت ایران اعلام می‌کند که سرکوهی در تاریخ شهریور ماه دستگیر شده و یا

داوطلبانه یا براساس مدارک (این را نمی‌دانم) به جاسوسی برای آلمانی‌ها اقرار کرده است. چراپس از اقرار آزاد شده است؟ چون قول همکاری با وزارت اطلاعات داده است. اما به آلمان رفته و اکنون دولت آلمان او را مخفی کرده است. دولت ایران رسماً از آلمانی‌ها می‌خواهد که مجرم فراری یعنی جاسوس فراری را به ایران تحویل دهد. مدارک دولت ایران ۲ مدرک مهم است. اول مصاحبه سرکوهی در تاریخ شهریور ماه یا در تاریخ قبل از مسافرت و شاید مدارک جعلی دیگر (این را نمی‌دانم). دوم که مهمتر است اعلام رسمی فرودگاه هامبورگ مبنی بر ورود سرکوهی به آلمان و مهر پاسپورت. پای دولت آلمان گیر می‌افتد. سرکوهی واقعی در زندان پس از مصاحبه‌های اجباری و دروغین کشته می‌شود. دولت ایران بر اساس مدارک خود خواستار تحویل سرکوهی می‌شود. آلمانی‌ها گیر می‌افتند، چون خودشان ورود او را اعلام کرده‌اند. هدف اصلی و مهم طرح که گیرانداختن آلمانی‌ها و امتیاز گرفتن از آنهاست عملی می‌شود، با پخش مصاحبه‌های اجباری دخالت آلمان در امور داخلی ایران تبلیغ می‌شود. روشنفکران بی‌اعتبار و بدنام می‌شوند و می‌ترسند. سرکوهی هم در زندان کشته می‌شود و کسی واقعیت را نمی‌فهمد، دستگیری شهریورماه مقدمه این طرح بود، اجازه مسافرت مقدمه چینی بود، تاریخ دروغین بازجویی‌ها و مصاحبه‌ها - شهریورماه - مقدمه طرح بود، فرستادن بدل به آلمان و تعویض عکس و پاسپورت و غیره همه مقدمات این طرح پیچیده بود و هدف اصلی گیرانداختن آلمانی‌ها بود.

چرا مرا برای این نقشه انتخاب کردند. اول اینکه با من خیلی بد بودند و مرا فرد فعال و باهوش جمع مشورتی می‌دانستند. سوابق سیاسی داشتم. در تهران تنها بودم و زن و بچه‌های من در آلمان بودند. در میهمانی خانه گوتس شرکت داشتم.

دلایل پناهندگی فریده و بچه‌ها در واقع هیچ ارتباطی به من ندارد. مسائل فریده به من مربوط نبود و من از دلایل پناهندگی و وضعیت فریده هیچ اطلاعی نداشتم. اما اینها فرعیات است. اصل مسئله این بود و هست که من قربانی اختلاف ایران و آلمان در ماجرای میکونوس شدم که هیچ ارتباطی به من ندارد. من در زندان بودم. زنده بگور، در انتظار مرگ. من ۸ سال در زندان شاه بودم و در زمان شاه چندین بار دستگیر و زندانی شدم اما همه آن ۸ سال به اندازه ۵ دقیقه از این ۴۷ روز زجر آور نبود، می‌دانم که کسی نمی‌تواند زجر و ذلت و بدبختی مرا تصور کند.

نقشه وزارت اطلاعات این بود و هست و بالاخره آن را اجرا خواهند کرد. اما یک نکته سبب شد که آنها نه در اهداف اصلی بلکه در چگونگی اجرای نقشه خود تغییراتی بوجود آورند. *

مقامات فرودگاه هامبورگ ورود مرا اعلام نکردند. بعدها یعنی در روزهای اخیر متوجه شدم که شاید آنها اسامی را ثبت نمی‌کنند. دلیل آن را نمی‌دانم.

بهرحال مرحله دوم طرح آنها شروع شد. حدود ۱۳ یا ۱۴ آذر - درست یادم نیست، چون حساب زمان از دستم در رفته بود - به‌رحال حدود یکماه پس از بازداشت من مرا مجبور کردند که نامه‌ای خطاب به پروین بنویسم و در آن نامه

به من گفتند که برای مدتی مرا آزادمی کنند به شرطی که هر چه آنها بگویند انجام دهم. من قبول کردم. هر شرایطی حتی مرگ و دستگیری مجدد که بطور حتم در انتظار من است و همین امروز و فردا تحقق خواهد یافت بهتر از وضع من بود. طرح ظهور من در فرودگاه مهرآباد و مصاحبه با خبرنگاران را گفتند و من هم پذیرفتم. البته حتی این حد را هم باور نمی کردم. مدارک مربوط به ترکمنستان که واقعی است را تهیه کردند. به من گفتند که در مصاحبه چه باید بگویم و چگونه جواب بدهم. در فرودگاه مهرآباد مصاحبه کردم که چاپ شده است.

با بی بی سی و رادیوی فرانسه هم مصاحبه کردم و همان حرفها که آنها گفته بودند را گفتم. به ظاهر ۳۰ آذر پس از مصاحبه در فرودگاه مهرآباد آزاد شدم، اما کاملاً تحت نظرهستم. به همه کس همان حرفها را زده ام که در فرودگاه گفتم و هیچکس حتی برادرم از ماجرای واقعی خبر ندارد. به هیچ کس نگفته ام.

هیچ کاری نمی توانم انجام دهم. نمی دانم این نوشته به دست کسی می رسد یا نه. می دانم که آنها مرا مجدداً دستگیر و زندانی می کنند یا می کشند. اما نمی دانم چه کنم. این نوشته را هم نمی دانم چه کنم. شاید آن را پاره کنم. میدانم که این نوشته ام به دست کسی نمی رسد. اما آرزوی من این است که فریده و بچه ها این نوشته را بخوانند و بدانند که شوهر و پدر آنها چه زجر کشیده و هرگز جاسوس نبوده است.

۳۰ آذر به ظاهر آزاد شدم اما کاملاً تحت نظر هستم. بعد به سراغ من آمدند و گفتند که باید با پروین اردلان رسماً ازدواج کنی و در یک مصاحبه مطبوعاتی دیگر شرکت کنی و مهر فرودگاه هامبورگ و مدارک ترکمنستان را نشان بدهی. در مورد ازدواج هدف آنها را نمی دانم. کیهان هوایی در مقاله ای اعلام کرده که من سه همسر دارم. هفته بعد نوشت که سرکوهی قصد دارد با خانمی ازدواج کند. آقای هاشمی گفت که باید ازدواج کنی. او به سراغ من آمد. شناسنامه ای برای من آورده که اسم زن و بچه هایم در آن نیست تا ازدواج رسمی با پروین ممکن شود. من و پروین را تحت فشار گذاشت و گفت که اگر ازدواج نکنید، روابط نامشروع را مطرح خواهد کرد. من و پروین را به زور به یک محضر برد اما محضردار ترسید و قبول نکرد. حدس من این است که آنها یک قبالة ازدواج جعلی درست خواهند کرد. نمی دانم چرا به این قبالة ازدواج احتیاج دارند و می خواهند آن را به چه کسی نشان بدهند.

البته شاید آن را به عنوان انگیزه برگشتن من به ایران مطرح کنند. در مورد هدف اصلی طرح که گیرانداختن آلمانی هاست حتماً تا حالا اقدام کرده اند. تا قبل از ۳۰ آذر آنها نمیتوانستند، رسماً مهر فرودگاه هامبورگ را علنی کنند و از آلمانی ها توضیح بخواهند اما حالا می توانند و می گویند که خود سرکوهی این مهر یا کپی مهر را به ما داده است. ممکن است تا حالا که این نوشته را می نویسم این کار را کرده باشند. ممکن است در مصاحبه مطبوعاتی این کار را بکنند. نمی دانم چگونه این کار را خواهند کرد. ممکن است در مطبوعات چاپ کنند یا از طریق رسمی و اداری از آلمانی ها توضیح بخواهند. به هر حال نقشه آنها ادامه دارد.

بنویسم که من به دلیل اختلافات خانوادگی در آلمان مخفی شده ام. همراه با نامه کپی یک صفحه از پاسپورت مرا که مهر ورود فرودگاه هامبورگ را داشت ضمیمه کردند و مرا مجبور کردند که به پروین بنویسم که این مهر را به برادرم اسماعیل بدهم.

تاریخ نامه را ۱۵ آبان یعنی سه روز پس از دستگیری من گذاشتند. نامه را با تبر و مهر جعلی شهر کلن آلمان به دست پروین رساندند. بعدها یعنی پس از ۳۰ آذر که به اصطلاح آزاد شدم باخبر شدم که پروین را تحت فشار گذاشتند که خبرنگار را به همه بدهد. در مجله آدینه هم مطلبی نوشتند و به این نامه اشاره کردند. اما هدف اصلی آنها این بود که پای آلمانی ها را گیر بیاورند.

آلمانی ها ورود مرا اعلام نکرده بودند. دولت ایران هم نمی توانست مهر فرودگاه هامبورگ را مطرح کند، چون در مقابل این سوال قرار می گرفت که از وضع من اطلاع دارد. می خواستند از طریق نامه جعلی من مهر را مطرح کنند تا آلمانی ها مجبور شوند مهر را تایید کنند. محمل این کار هم نامه من بود. وقتی مهر تایید می شد باز آنها همان نقشه قبلی را اجرا می کردند. یعنی دولت آلمان ورود مرا تایید کرده بود، پس مرا مخفی کرده بود. مصاحبه ها پخش می شد و دولت ایران خواستار تحویل دادن من می شد و همان طرح که نوشتم اجرا می شد. اما این نیز عملی نشد و مهر مطرح نشد چون اسماعیل برادرم نتوانسته بود آن را در مراجع رسمی مطرح کند.

به هر حال آنها احتیاج داشتند که ورود مرا به آلمان ثابت کنند، مرحله بعد این بود که مرا به اروپا ببرند. بیهوش کنند. در آنجا مرا بکشند و وانمود کنند که خودکشی کرده ام. با پیدا شدن جسد من در آلمان نقشه آنها تا حدودی اجرا می شد، اما نمی دانم چرا این طرح را اجرا نکردند. اما آنها از طرح خود نگذشتند و همچنان به دنبال اجرای نقشه خود هستند.

در اینجاست که شرح حوادث بازمی گردم و ادامه نقشه آنها را تا حدی که فهمیده ام خواهم نوشت.

نوشتم که ۱۳ آبان دستگیر و زندانی شدم. زیر فشار جسمی و روحی فوق العاده از من بازجویی کردند و مرا مجبور به مصاحبه های دروغین کردند.

متن مصاحبه را خودشان می نوشتند و مرا مجبور می کردند که متن آنها را حفظ کنم و بگویم. تاریخ مصاحبه ها و بازجویی ها هم شهریور ماه قید می شد. نامه جعلی به پروین را به اجبار نوشتم. من در هر مرحله پس از آنکه آنها طرح خود را اجرا می کردند اهداف آنها را می فهمیدم. باز بچه دست آنها شده بودم. زنده بگور و ذلیل.

مسئله اصلی آنها این بود که دولت آلمان مهر فرودگاه هامبورگ (را) که روی پاسپورت من است تایید کند.

فکر می کنم آنها همه چیز طرح خود را انجام داده اند. چه آنها را که من می دانم، مثل مصاحبه ها و چه آنها را که من نمی دانم. فقط تایید مهر مانده است. اما برای تایید آن ابتدا باید مهر را مطرح می کردند. در دو مرحله قبل مهر و ورود من به آلمان مطرح نشده بود پس مرحله دیگری را شروع کردند.

کار است. من به اتهامی خواهم مرد که با تمام زندگی من مغایرت دارد.

می دانم که با امکاناتی که آنها دارند، با کمک عوامل نفوذی خود درسیاسیون و روشنفکرها با مصاحبه های جعلی و دروغین، با تایید مهر فرودگاه هامبورگ حقیقت پامال خواهد شد.

کتاب جرج اورول ۱۹۸۴ در برابر ماجرای من هیچ نیست. نمی دانم چه بنویسم. پایان کار نزدیک است. آیا این نوشته بدست کسی خواهد رسید؟ آیا کسی واقعیت و حقیقت مظلوم را خواهد فهمید؟

اگر کسی این نوشته را بدست آورد، پس از دستگیری من ۳ روز پس از دستگیری من یا یک روز بعد از مرگ من آنرا به زخم برساند و او آنرا منتشر کند. اگر هم کسی بدست نیاورد که من مرده ام. در واقع من از روز ۱۳ آبان مرده ام. زخم و بچه ها را عاشقانه دوست دارم و زندگی من تا ۱۳ آبان ماه شرافتمندانه بود.

کیهان هوایی مقاله ای نوشت و در آن مرا به جاسوسی متهم کرد و نوشت که دولت آلمان آگاهانه و به عمد ورود مرا به آلمان مخفی نگه داشته است.

حس می کنم که آنها برنامه و طرح خود را با همان هدفها دنبال می کنند. نمی دانم گام بعدی آنها چیست؟ اما بهر حال یا مرا مجدداً دستگیری کنند و یا مرا می کشند و خودکشی وانمود می کنند یا دستگیر می کنند و مجبور به مصاحبه های دیگر و کارهای دیگر می کنند که نمی توانم حدس بزنم و سرانجام مرا در زندان می کشند و خودکشی وانمود می کنند. مسئله اصلی آنها فعلا این است که مهر فرودگاه هامبورگ تایید شود. شاید تا حالا تایید شده باشد. وقتی مهر تایید شد، آنها خواهند گفت جریان اختلاف خانوادگی که سرکوهی می گفت دروغ است و اصل مسئله جاسوسی است.

من خرد و درهم شکسته ام. بطور مطلق ناامید هستم. زجر و درد مرا هیچکس درک نخواهد کرد. اکنون مراحل آخر

هم صدا برای آزادی فرج سرکوهی

از اعلامیه های سازمان

بمناسبت ناپدید شدن مجدد فرج سرکوهی

انتقال مجدد فرج سرکوهی به زندان

آزادی ظاهری فرج سرکوهی تنها تعویض محل اسارت و صرفاً یک تاکتیک مصلحتی بود!

امنیتی رژیم تنها محل اسارت سرکوهی را تغییر داده بودند. در طی دوره پس از مصاحبه فرمایشی فرودگاه مهرآباد، او در محاصره و زیر نظر کامل و همه جانبه ماموران رژیم قرار داشت...

ما بار دیگر عموم نهادها، احزاب، سازمانها و شخصیت های مدافع آزادی و حقوق بشر را خطاب قرار داده و از آنها می خواهیم که برای موثر کردن فشار بر جمهوری اسلامی و برای دفاع از اهل قلم ایران، تلاشهایشان را مکرر سازند! آزادی ظاهری فرج سرکوهی و سایر اهل قلم در بند، تنها یک تاکتیک مصلحتی برای خنثی کردن فشار افکار عمومی بود. سانسور اهل قلم باید بی قید و شرط لغو شده، آزادی بیان و اندیشه محترم شمرده شده و حق مسافرت آزاد اهل قلم به خارج از کشور تضمین گردد! از اعلامیه هیئت اجرایی سازمان در ۹ بهمن ۷۵، ۲۸ ژانویه ۹۷ رسوایی بزرگ جمهوری اسلامی

نامه فرج سرکوهی که ضمیمه منتشر می شود یکی از بزرگترین و تکان دهنده ترین اسناد رسوایی رژیم جمهوری اسلامی می باشد. این نامه نشان می دهد که گردانندگان رژیم حاکم بر ایران، برای رسیدن به اهداف پلید و ضد انسانی خود به چه شیوه های جنایتکارانه و بربرمنشانه ای متوسل شده و چه سرنوشت هولناک و دهشت انگیزی برای قربانیان خود تدارک می بینند. برآستی در پایانه قرن بیستم و آستانه قرن جدید، در حالیکه جنبش برای آزادی و خودحکومتی مردم خصلت جهانگیر یافته، شیوه های بکار بسته شده توسط سران رژیم اسلامی، روی نازها و جنایات آنها را سفید کرده است. فرج سرکوهی در وصیت نامه ای که با شتاب و عجله نوشته اهداف چنگانه این توطئه را تشریح کرده است :

بر اساس اطلاعات دریافتی، فرج سرکوهی، سردبیر نشریه آدینه که چند ماه پیش توسط دستگاههای اطلاعاتی رژیم جمهوری اسلامی ربوده شده و بعداً با برگزاری یک مصاحبه مطبوعاتی اجباری و نمایشی به فرودگاه مهرآباد آورده شد، برای بار دیگر همراه برادرش اسماعیل سرکوهی به زندان منتقل شده است. فرج سرکوهی دویروز قبل قصد داشت مادرش را به شیراز ببرد اما ماموران سازمان امنیت مانع از مسافرت نامبرده همراه مادرش به شیراز شدند. دویروز نیز بالاخره او را همراه برادرش اسماعیل سرکوهی که در دوره ناپدید شدنش فعالیت زیادی برای آزادی وی کرده بود دستگیر کرده و به زندان سازمان امنیت منتقل کردند. ماموران سازمان امنیت و اطلاعات رژیم خانواده سرکوهی را بشدت تهدید کرده اند که اولاً، خبر دستگیری مجدد او را منتشر نکنند ثانیاً، هیچ نوع فعالیتی برای آزادی او انجام ندهند. انتقال مجدد فرج سرکوهی به زندان نشان می دهد که شگردهای بکار بسته شده توسط دستگاههای اطلاعاتی آخوندها آنقدر ناشیانه و ناسنجیده است که توان فریب هیچ کس را ندارد. همانگونه که ما قبلاً اعلام کردیم، دستگاههای

اتهاماتی را که بازجویان وزارت اطلاعات در اقرارگیری اجباری به فرج سرکوهی دیکته کرده اند، کیهان هوائی عیناً علیه او منتشر ساخته است. کیهان هوائی از قول رادیو "صدای آمریکا"؟! چنین وانمود کرده است که گویا تدوین اساسنامه کانون نویسندگان در منزل وابسته فرهنگی آلمان صورت گرفته است! هوشنگ گلشیری در پاسخ به اتهام نامه کیهان هوائی ۷ آذر ۷۵ (شماره ۱۲۰۸) پس از توضیح دورغ پردازیهای کیهان هوائی می گوید: "من میدانم که ما وسیله حساب و حساب کشی و گرو ماجرای دیگری هستیم".

بدین ترتیب توطئه ای بزرگ، همه جانبه و چندمنظوره توسط رژیم حاکم بر ایران تدارک دیده شده است. رژیم جمهوری اسلامی می خواهد برای خلاصی از صدور حکم بین المللی در محکومیت تروریسم دولتی سران جمهوری اسلامی ایران، جنبش عظیم اعتراضی اهل قلم ایران را قربانی معامله و باج گیری از دادگاه میکونوس کند. بدین ترتیب آخوندهای حاکم بر ایران، مبارزه علیه تروریسم دولتی و مبارزه علیه استبداد و تاریک اندیشی را از طریق تدارک دیدن طرح نابودی اهل قلم ایران بهم پیوند زده اند. از همین رو مبارزه علیه سرکوب اهل قلم ایران و برای آزادی بیان و تشکل، اکنون در پیوند تنگاتنگ با مبارزه علیه تروریسم دولتی و درخواست محکومیت سران رژیم جمهوری اسلامی ایران بعنوان تصمیم گیرندگان و سازمان دهندگان اصلی و مستقیم تروریسم دولتی، قرار گرفته است. افشاء توطئه برای سلاخی اهل قلم ایران که نخستین قربانی آن فرج سرکوهی می باشد، خط مقدم دفاع از امر آزادی و نیز مبارزه علیه تروریسم دولتی در ایران بشمار می رود. هیچ وجدان آگاهی در ایران و سراسر جهان نباید در برابر چنین توطئه ضدبشری دست بر روی دست بگذارد! از اعلامیه هیئت اجرایی سازمان در ۱۱ بهمن ۷۵.

از پی انتشار خبر دستگیری مجدد فرج سرکوهی و برادرش اسماعیل سرکوهی اقدامات اعتراضی وسیع و بی سابقه ای برای ارتباط با آزادی آنها صورت گرفت است که ما برای اطلاع خوانندگان "راه کارگر" به بخشی از آنها اشاره می کنیم:

۱- همزمان با چاپ نامه افشاگرانه فرج سرکوهی در روزنامه تاگس سایتونگ آلمان، پرتیراژترین روزنامه سوند، داگنس نیهر به تاریخ ۳۰ ژانویه صفحه فرهنگی خود را به نامه فرج سرکوهی اختصاص داد. انتشار این خبر در محافل سیاسی، اجتماعی سوند عکس العمل وسیعی ایجاد کرد بطوریکه رادیو، تلویزیون، محافل طرفدار حقوق بشر، کانون نویسندگان سوند، اتحادیه روزنامه نگاران یکی پس از دیگری از وزارت امور خارجه سوند خواهان پیگیری موضوع دستگیری و آزادی فرج سرکوهی شدند. سازمانهای سیاسی، تشکل ها و نهادهای ایرانی نیز اطلاعیه هائی در ارتباط با ناپدید شدن مجدد فرج سرکوهی و نامه او منتشر ساختند. روز ۳۱ ژانویه فعالان چپ استکهلم شب همبستگی با فرج سرکوهی را برگزار کردند که در آن حدود ۲۰۰ نفر از ایرانیان شرکت کردند. به دعوت گروه دفاع از آزادی بیان و فعالین سازمانها و گروهها تظاهرات

۱. دادگاه میکونوس اکنون به کابوس کشنده ای برای رژیم فقها مبدل شده و آنها می خواهند بهر ترتیب ممکن مانع صدور حکم محکومیت سران رژیم جمهوری اسلامی در دادگاه میکونوس شوند؛ زیرا محکومیت رژیم جمهوری اسلامی در دادگاه میکونوس در حکم یک آبرویاختگی بین المللی و داخلی همه جانبه و ویرانگر برای همه رهبران اصلی رژیم حاکم بر ایران خواهد بود. در همین ارتباط آنها تلاش می کنند که یک سناریوی جاسوسی در ابعاد بزرگ برای اتباع آلمانی مقیم ایران و بورژوازی مقامات دیپلماتیک این کشور دست و پا کرده و یا نگهداشتن شمشیر تهدید سناریوی جاسوسی بر سر دولت آلمان، از دادگاه میکونوس باج خواهی کنند. فرج سرکوهی بخاطر آن که چهره ای سرشناس در سطح داخلی و بین المللی است، بارها به دعوت نهادهای فرهنگی آلمانی برای سخنرانی به این کشور سفر کرده و همسر و فرزندان نیز در کشور آلمان پناهنده هستند، از سوی سران رژیم بهترین مظهر بازی این توطئه تشخیص داده شده است.

۲- رژیم جمهوری اسلامی تلاش می کند که جنبش اعتراضی روشنفکران، و اهل قلم ایران را از طریق برجسب جاسوسی و در متن توطئه برای بی اثر کردن دادگاه میکونوس، نابود کرده و ظرفیت این جنبش عظیم اعتراضی را خنثی سازد. همانگونه که ما قبلاً بارها گفته ایم مبارزه اهل قلم ایران علیه سانسور و برای آزادی تشکل، مستقیماً به حق آزادی بیان و تشکل در ایران گره خورده و به عنصر مهمی از مبارزه برای آزادی علیه رژیم خودکامه مذهبی مبدل شده است. بیانیه ۱۳۴ نفره "ما نویسنده ایم" همچون تیری بود که به مغز استبداد و تاریک اندیشی فقها شلیک شده و رژیم حاکم بر ایران را در نزد افکار عمومی داخلی و بین المللی بیش از همیشه منزوی ساخت. ظرفیت چنین جنبشی آخوندها را به وحشت افکنده است. همانگونه که فرج سرکوهی در نامه خود نوشته بخشی از تلاشهای ماموران امنیتی در شکنجه و اقرارگیری اجباری از او، معطوف به بی اعتبار ساختن اهل قلم ایران و جنبش اعتراضی نویسندگان و هنرمندان در داخل کشور است. رژیم جمهوری اسلامی بدین ترتیب تلاش می کند که جنبش اهل قلم ایران را جاسوس، آلت دست بیگانگان، فاسد... جلوه داده و زمینه سرکوب هر چه بیشتر آنرا تدارک ببیند.

۳- نخستین قربانی اهداف بالا، فرج سرکوهی سردبیر نشریه آدینه یعنی پرتیراژترین نشریه مستقل کشور است. رژیم جمهوری اسلامی با استفاده از شیوه های فاشیستی برای درهم شکستن انسانها در زیر شکنجه و وادار کردن آنها به اعتراف علیه خودشان در همه عرصه ها- یعنی همان شیوه ای که در مورد سعیدی سیرجانی و دیگران نیز بکار بسته است- تلاش کرده است فرج سرکوهی را جاسوس آلمان، فردی خودفروخته و فاسد جلوه گر سازد. همانطور که نامه فرج سرکوهی نشان می دهد او اولین قربانی در این توطئه رژیم جمهوری اسلامی است که در عین حال از طریق اقرارگیری اجباری، مقدمات تکرار سرنوشت او را بر سر دیگر قربانیان این سناریو که همان اهل قلم ایران می باشند، زمینه سازی کرده اند. بیهوده نیست که هوشنگ گلشیری اکنون در خط مقدم حملات زهراگین قلم بمزدان وزارت اطلاعات در کیهان هوائی قرار گرفته و همان

کارزار آزادی برای آزادی اندیشه در ایران و آزادی برادران سرکوهی ایراد شد. در این کنفرانس علی سرکوهی برادر فرج سرکوهی و نیز فریده زیرجد همسر او، در مورد چگونگی خیربایی از دستگیری مجدد فرج سرکوهی صحبت کردند.

*در تاریخ ۱۶ بهمن، کانون نویسندگان دانمارک با انتشار یک اطلاعیه مطبوعاتی به دستگیری فرج سرکوهی اعتراض کرد و از دولت دانمارک خواست در تماس با مقامات جمهوری اسلامی به دستگیری فرج سرکوهی اعتراض کرده و آزادی نامبرده را بخواهد.

*انجمن قلم نروژ از طریق وزارت خارجه این کشور خواستار پیگیری دستگیری فرج سرکوهی شد. *دولتهای آلمان، سوئد، دانمارک نیز از دولت ایران خواهان توضیح درباره ناپدید شدن مجدد فرج سرکوهی شده اند. همچنین اتحادیه اروپا نیز از دولت ایران توضیحات مشابهی را خواسته است.

موقتی با حضور بیش از ۲۰۰ نفر در برابر سفارت جمهوری اسلامی در استکهلم برگزار گردید. در این اجتماع علاوه بر ایرانیان شرکت کننده نمایندگان از کانون نویسندگان سوئد، انجمن جهانی قلم، انجمن صلح و حکمیت سوئد، سازمان جهانی حقوق بشر و خبرنگاران رسانه های سوئدی شرکت داشتند. در این گردهم آئی سردبیر داگس نیهر و فریده زیرجد سخنرانی کردند. همچنین کنفرانس مطبوعاتی به حمایت از فرج سرکوهی در تاریخ ۱۶ بهمن در سوئد برگزار شد. در این کنفرانس نمایندگان انجمن قلم سوئد، کانون نویسندگان این کشور، نمایندگان پارلمانی حزب سوسیال دمکرات و حزب چپ سوئد، مسئول سازمان عفو بین الملل سوئد و جمعی کثیری از خبرنگاران مطبوعات و فعالین کمیته ایرانی دفاع از آزادی بیان شرکت داشتند. در این کنفرانس سخنرانی هائی در اعتراض به مداخلات دولت سوئد و ضرورت حمایت هر چه موثرتر از

